

CHECKED

CHECKED - 1907

THE TRAVELS IN EUROPE

NAWAB MIR LAIKALI KHAN

MADUL SALTANA

BAHADUR K. C. I. E.



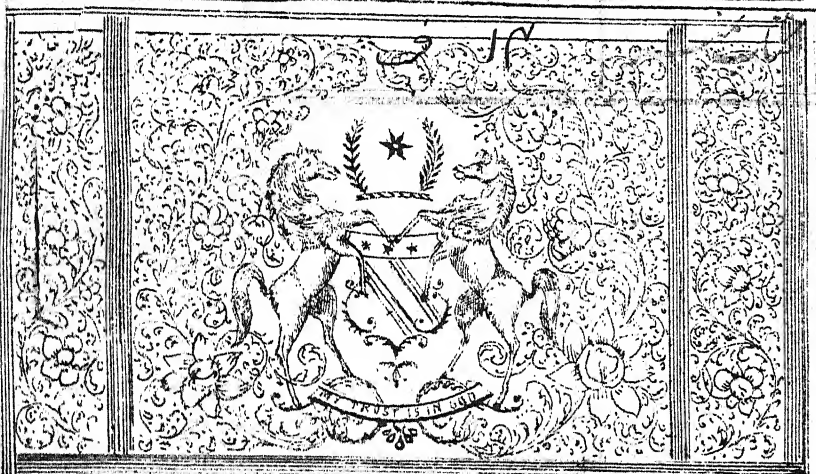
شانہ
ہو اللہ تعالیٰ

وقائع مسافرت نواب مستطاب

شرف رفیع والا امیر لائق علی جان عماد السلاطین

سر سالار جنگ کے سی سی امی ای بصوبہ

بسی و اہتمام اعلیٰ اجا میرزا محمد شیراز ملک الکتاب
در دار الحکومت ممبئی از نو بر طبع در آمد



بسم الله الرحمن الرحيم

هرگونه ترقی که درین عصر از غرض دست یابد شوق مسافرت ممالک دور و دراز است مخصوصاً
اشخاصی که بکلیه ایشان شده است در هر که رعایای دولت بنیه انگلیس اشقام یا بنده از دنیا
فایده عظیمی در طی مسافرت حاصل میکنند چه بگردیدار که گذر کنیم علاوه بر تماشای اماکن خوش نما
و مناظر با صفا می بینیم همه در تحت تصرف خودمان است اعلام ظفر فرجام ما همه جاد و جاد
برپا است پس اگر برای هر قوم مسافرت عالم سهل و اسباب ترقی و تربیت باشد برای آنها
علیا حضرت ملکه خطمه اسهل و انفع است این است که مادر مسافرت و سیاحت کوی سعیت
از تمام ملل روی زمین برده ایم

چون بواسطه علنی از علانی از وزارت مملکت حیدرآباد دکن است غفانودم فراغتی حاصل شد
که یک دفعه دیگر از دیدار فرنگستان خطی ببرم چنبال مال قبل قریب سن نوزده سالگی چندی
تیمان ببرم چون حالا چند سال از آن زمان گذشته و بر تجارت و آداب

افزوده شده و بیشتر قدر آنچیز را که آنوقت دیده ام خواهم دانست امیدوارم از ملاحظه حال
و حرکات پلنگیه که در تمام فرنگستان این زمان انتشار دارد و از ملاقات اربابان سیاست
که رشته امور عظیمه در کف کفایتشان است بکلیت خود بصیرت و معرفت شخص و معلوم
آن عملی را ببرم که اغلب باعث اضطراب فرنگیان است و آن صید بیست که درین زمان
تصل راجع اش بشام حدود شمال غربی هندوستان میرسد

بیر ملاحظه دستی کردن در سمت مل غریبه مخصوصاً در ممالک جزینی و فرانسه و انگلستان
بر حالیکه احتمال دارد تغییرات ملتی بزرگ روی دهد خالی از اندوه و علم نیست آیا ازین تولات
بتری حاصل شود یا اتری و آیا این تغییرات که لابد بر محصولات می افزاید و هم خارج عما کما
کاب را زیاده میکند در عوض باعث نیست و آسایش رعیت شود و اما کن مردم سالم و منظم
یابند و در همه جا آزادی فقط مطیع قانون شود و یا خیر در صورت ثانی اگر ترقی مملکت فرنگستان قوت
علوم غریبه فقط اسباب مخاطر است غیر معلوم و پیوسته باعث اضطراب اعمال و اربابان
سیاست بشود و هم یوما فیوما به اضطراب محکومین بفرزاید پس هر چه بیشتر وضع سیاسی دست
نخورد و بی تغییر بماند و آن جا طلبی با که در ممالک بارده سایر و ساری است از میان
نبرد و بر باشد هیچ جای تاسف و اندوه نیست حکمت شرقی تا که در حقیقت مثل عالم ثانوی شده
ای ما بهمان حالت صحت اولی باقی است و حال آنکه سلسله های متعدد معدوم و حدود
نغور ممالک با خاک یکسان شده اند و فقط آرای شرقیه ما اسباب قناعت باشد بلکه
پوسته مایل و طالب منفعت و خیر حکومت خوب هستیم و در حقیقت خیلی بکرم ما خورده پس آیا
نقص حکمت های پلنگیه غریبه باید در اما کن خراب مسافرت نایم آید یا بدتر پس قواعدی بر شیم

ت دور و دراز است مخصوصاً
یه نگلیس اشقام یا بنده دنیا
و بهر تماشای اما کن خوش نما
علام ظفر فرجام ما همه جاد بجز
ترقی و تربیت باشد بر می آید
افوت و سیاحت کوی سبقت

فما نمودم فراغتی حاصل شد
بسن نوزده سالگی چند ماهی
سنة و بر تجارب و آزمایش من

که تقریباً خلیج الغارند و جلوشان را نمیتوان گرفت و بجایت جمهور را انعام میدهند
 علم خود و سری برپایند چیز این سولات خیلی بخت دارند برویم هر مطلب چون به بدیهه هوستان خود پراکنل کنیم اگر
 و انکستمان بهال ببال بیکدیگر بواسطه شتی بخار و قوه الکتریک نزدیک تر میشوند و هر شریعت بین میکویم اولی بلی عا
 این دو قوه با همیت و کمال میرسد ابل بی فرار حاکمین برای ججوی و تلاش ترقی هر سال که قبل از مراجعت بملک خود
 دیدار یکدیگر بجهه مندی شوند و ستان بواسطه اراده قائم مقامان دولت در تملیکی دنیا باشد به منیم چه کو یا ترقی
 مضطرب شده اما این نوع حکومت را بسیاری از عقلا و دانشمندان سلسله متفق باشند و چون آن عالم متنا غری
 مخصوصاً برای عواقب امور بهندوستان خیلی مناسب خواهد بود از گوش خود می شنویم و علم نباشد بنظر می آید که این تر
 که ترقی این ملک منوط باین است که مذاهب مختلفه سبز زمین ما بیایند خصوصت مذہبی را که باشد بدون حرف ترقی قوه
 اختلاف ادیان را پشت پا بزنند و افکار دلتی و معاشرت با یکدیگر را وسعت بدهند و ارم تمام این چیز باراد ضمن
 تا حاکمیت ترقی نماید از طریق نیز ستیا حاکم معتبر فرنگ بدستی و راستی را امتیقن می آید که در کار حجابان چه
 که حکومت متجربه که در فرنگستان است چنین نماید که ضرر ششیش افغش است و همچنان مجید را با دجنت نشان نقل
 دارند زو بزوال و انهدام است و اگر بالفرض خود اجزا باقی بمانند بلا شائبه ریب و شک مستطاب مالک نقاب حف
 معاشرت و مناظر نشان از بهم کیخیه خواهد شد از هر جهت این مسئله معلوم است و چون قریباً حسب الرسم ادای مذکر در
 جمهور متقل در تریا است از وضع زندگانی و گذران خود بطوریکه باید و شاید رضایت خویشاوندان و پیوندان را و
 غم خود را بخرم کرده اند که بجهر وسیله که ممکن باشد بخرهای بهتر دست اندازی نمایند زیادای از اعیان و اشرف
 در صورت لزوم خرج از کیسه همسایه و هم خاکشان جسم باشد اظهر من الشمس است که هر آمده ساعت یازده و نیم کا
 محتاج است درین نکات کهنستان کلمتی حاصل نماید مخصوصاً از آن اشخاصیکه قابلیت بیکت خان میرجهاندار علی خا
 و استعداد نصیحت گفتن و پند دادن را داشته باشند بنا علی بذچند ماهی در فرنگستان استراحت خواهیم کرد

ت و تجتیت جمهور را نماند هیچی
 ب و دارند برویم سر مطلب چون
 الکتریکیت نزد یک ترمینود و هر
 ین برای حیوی و تلاش ترقی هر سال
 ه و قائم مقامان دولت در دنیا
 ا و دانشندان سلسله متفق باشد
 ب خواهد بود از کوش خود می
 ین مابین خصوصت فیزی را باشد
 نرت یا یکدیگر را وسعت بدین
 ب و درم تمام این چیزها را در ضمن مسافرت ببینیم انشاء الله تعالی

بدستی و راستی را امتیاق می
 شش میش از فغش است و بهم
 را باقی مانند بلا شایه ریب و شک
 ین مسئله معلوم است و چون قریب
 و بطوریکه باید و شاید رضایت
 ی بهتر است اندازی غایب
 هم باشد از ظهر من شمس است که
 مخصوصاً از آن اشخاصیکه قابل
 شدند با علی بذات و ماحی در فرنگ
 است و احت خواهیم هوا کرم بود و نزدیک صبح قدری خشک شد

روز پشنبه یازدهم شمس فوق

ساعت نه و نیم کالسکه بخار بنزل کلبه که رسید نواب یار جنگ حاکم صوبه جنوبی و صاحب منصبان
انظامی و قلمی کلبه که تا دم توقف کاه کالسکه بخار باستقبال آمده بودند با همه تعارف رسمی شدند چون
بیست و یکم است امروز درین جا اطراق نموده طرف عصر سمبست بیستی حرکت خواهیم نمود و
انشاء الله بشرط سلامت مزاج روزنامه بخار یا وقایع که رخ میدهد در طی مسافرت بجز و بفریم
بیان خواهیم آورد و نهار را در عمارت حکومتی همان اکرام الله خان بهادر نواب یار جنگ
بودم ندای بفضل و خوبی صرف شد پس از نهار قدری استراحت کردم از یک ساعت بعد از
ظهور الی ساعت سه هوا بکلی خفه و گرم بود بعد قدری ترشح باران شده خنک شد ساعت
چهار و نیم سوار کالسکه شده به توقف کالسکه بخار رفتم امروز از وقت معموله کالسکه مسبت
دقیقه دیرتر رسید قریب ساعت پنج کالسکه نشسته رفتیم درین راه شب قدری باران
هوا سرد شد ساعت ده خوابیدم صبح قبل از طلوع آفتاب برخاسته فرایض معموله بجا
آورده شد بعد پیاده شده چای صرف نمودیم باز براه افتادیم

جمعه دوازدهم

یک ساعت ظهر مانده وارد بیست شدم با وجودیکه از آمدن خود کجی اطلاع نداده بودم باز
جمع از پارسیان باستقبال آمده بودند در شکله بای دوا سبه حاضر بود سوار شده بهمانجا
و اتس رفتم این عمارت تماش از آهین و کنجانش صد و شصت نفر مسافر را دارد بسیار مرتفع
خوش منظر و مشرف به بحر است خلاصه پس از شست شوی بدن سر نیز نهار رفتم هر چند اشتیاقی
نبود باز قدری همراهی کردم بعد از غذا با طاق مخصوص خود رفته بعضی نوشته جات لازم را

الو
الو
خو
کله
ورا
برایر
وباد
کشتی
امروز
بدن
قدری
زودتر
بسربرد
بعد از تمام

خوانده جواب نوشتم چهار ساعت از ظهر که نشسته با همراهمان و جمعی از مشایخین کنار دریا آمده سوار
تقایق دودی شده راندم بطرف کشتی که در لنگرگاه لنگر انداخته بود لیاقت علی ^{خان} بمسب بی خبر و همراهانیکه
بفرنگستان می آیت رسیدن کشتی منووم است به پیشا و بطوش ۳۹۵ و عرضش ۴۰ و وارو
اتفاقی ۳۰ ساعت و درشتن ۳۹ تن و قوت ۰۰ غاسب دارد ساعت شست مشغول شام
خوردن بودیم که کشتی حرکت کرد و بخیزن و همراهمان من که شانزده نفر بودند نواب نفع خبک بهما
که برای جشن سال پنجاهم سلطنت علیا حضرت ملکه معظمه بلندن میر و کا پتان و سپس کلارک
و راجه لیری و راجه مولی نیز خرم و مسافری بودند شب بسیار خفه و گرم و دریا قدری متلاطم بود عذرا
براین باد مخالف بهم میوزید لهندا برستی که میبایستی حرکت نماید ممکن نبود اگر هوا خوب باشد
و باد بهم نوزد این کشتی ساعتی سیزده میل حرکت میکند علی ای حال ساعت ده کفتم بستر و عرشه
کشتی انداختند قریب دوازده خوابیدم

شنبه سیزدهم شهر شعبان المعظم

امروز چهارک روزی است انشاء الله بیکرت این عید سعید درین سفر سیاحت مدن باستانی
بدن تمام خواهد بود وقت بیک از خواب برخاستم دیدم باز دریا مثل دیروز در تلاطم است هوا گرم بود
قدری بالای عرشه رفته راه رفتم و قدری در سطحه گردش کردم ساعت نه و نیم به
زند رفتم به بخس پس از صرف غذا باز بالا رفتم بخواندن کتاب و صحبت با همراهمان روز را
بسر بردم کشتی تا امروز ظهر ۱۹ میل مسافت طی کرد

یکشنبه چهاردهم

بعد از تمام و صرف چای در عرشه کشتی رفته نشستم سیرا اسمعیل خان تا پنج خیات ترک و کلیوا

سینا
چون
نمود
برو
بیک
ت
ساعت
مسبت
سی
محموله

ده بودم باز
وار شده بهمانجا
رد بسیار رفیع
هر چند اشتیاقی
جات لازمه را

که مؤسس و مبدع استیلائی انگلیس شد برهند از زبان انگلیس بفارسی ترجمه کرده بودند کفتم آوردند
 قدر خواندم خوب ترجمه کرده بکلی الفاظ مروج و محاوره این زمان است بعد از آنکه
 روزی در سفر رفتم پس از نماز با زوجه کاپیتان کلارک که از رود کشتی تاکنون بیمار است
 صحبت کردم میگفت سبب غذا نخورده ام مگر تدری حریه خیلی تا سبب خوردم بعد باز
 بالا رفته راه رفتم امروز هم باد مخالف مثل دیروز درو زیدن است کشتی تا امروز ظهیر سیدو
 میل مسافت طی کرده شب هوا خشک شد ابتدا قدری ابر بود بعد کم کم مهتاب شده هوا
 مثل روز روشن شد تک تک ابر در آسمان بود چرخ کشته آب را بشدنی می شکافت
 که متصل قوه برقیه از میان آب مثل نقره شفاف پیدا میشد با جمله شب باز در عرشه کشتی سیر
 انداخته دوشنبه پانزدهم خوابیدم

صبح را مثل روزهای گذشته سیر کردم بعد از نماز بعرضه کشتی رفتم سیر را به عیال خان از
 هندس کشتی که شخصی بود کو ماه قدویش قوی چون کندی داشت خواهش کرده بودند چرخ
 بخار را تا شاگستند سیر بجا نذر علی خان و میرزا علی خان را همراه برده تا شاگردند میگفتند
 جای که چرخ بخار است نو دو چرخ در درجه و جای که کوره است صدوسی درجه حرارت
 دارد و ارتفاع دود کشتی هشتاد پا است و دود کشتی درین موسم شانزده پا زیر آبست
 تا امروز ظهیر سید و یک میل مسافت طی شد شش میل کمتر از دیروز زیرا که دیشب او
 شب دریا قدری متلاطم شد چیزی بهار کلا استه بودند که مباد آب در جرات بریزد امروز هم باد
 مخالف میوزید دریا چنانچه باید صاف و هموار نیست اما بجهت تندن مرا و نه هیچیک از
 همراهان را دریا گرفت فقط قدری در سیر را طفیلعلی بکیت خان دوران پیدا شده بعد

رفع شد تا ساع
 ماهیهای پرند
 چون شبها

صبح از خواب
 جواهری که هم
 حکم بدید سیر
 بودند خواست
 پسندیدند خلاه

همراهان صحبه
 این جهت تا
 هواها بطور

که قابل نگاه
 سکونت
 و زیاده
 با نام قبل

روز

رف شد تا ساعت پنج عصر هوا صاف بود بعد بدریچ ابر شد صبح و عصر که هوا خشک است
ماهیهای پرند در سطح آب مثل طوطی میزند ولی ستهای پریشان چند دفع است شب را
چون شبهای پیش بسر بردم هوا خشک بود

شبه ششم

صبح از خواب برخاسته پس از کارهای لازمه نداوله در عرشه رفته قندری راه رفتم تعبیه
جواهری که همراه بود چیری در آن نچو استم پیچیم چون در انبار گذاشته بودند به کامیان پیغام داد
حکم بدید روشنش بیاورند پس از آنکه آوردند کامیان از جانب دو نفر خوانین که در حجره وی
بودند خواش کرد در محرجی را باز کرده جواهرات را بنام خواش ایشان را قبول کرده نمود
پسندید خلاصه وقت نهار شد سر رفتم پس از صرف غذا در عرشه شستی رفته قندری با
عرا بان صحبت کردم امروز نسبت بایام گذشته یاد کمتر پیوزد دریا قندری آرام تر است
باین جهت تا امروز ظهر سیصد و ده میل مسافت طی شد بهشت نیل پیش از دیروز و پر روز رفت
هواها نظور گرم است چون بیچوجه ساحلی دیده میشود و هر روز شبیه بیکدیگر است تازه
که قابل نگارش باشد نیست لکه های ابر در آسمان زیاد بود که اغلب جلوه آفتاب را
میگرفتند از ظهر بعد قندری با دخک و زیدین گرفت از ساعت چهار بعد طلایم
در زیاد شد از پنجره با درجرات میخفت در کجه هارامد و کردند نگار کشتی نسبت
بایام قبل خیلی بیشتر شد تا ساعت هشت بهین طور متحرک بود و بعد از آنکه آرام شد

چهار شبهه سفدهم شهر شعبان

امروز صبح دیدم دریا مثل کف دست صاف و آرام است حرکت کشتی بسیار

نخو که آب

برده بودند کفم آوردند
ت بعد از نکت نهاد
متی تاکنون بیمار است
ست خوردم بعد از
امروز ظهر سیصد و
ناب شده هوا
را بشدت میخکافت
عرشه کشتی بهتر
خواهیم
میرزا اسمعیل خان از
برده بودند چرخ
ماشاکردند میخکافت
وسی در حرارت
به پازیر آبت
ریا که دیشب او را
بریزد امروز هم باد
را و نه هیچک از
ن پیدا شده بعد

محموس نمیشود و در انشاء الله تعالی باید شهر عدن که متعلق بدولت عثمانی است
 بر سیم سه چهار مرغ دیده شد پیریدند یا از عدن آمده اند و یا از خلیج ایران که تا این نقطه قریب
 پانصد میل مسافت دارد هوا نسبت بایام قبل گرمتر است تا امروز ظهر ۲۹۷ میل فست
 طی شده است چون دیروز عصر دوسه ساعت هوا منقلب شد سیزده میل از عدن
 معموله کشتی کاسته شد ساعت پنج عصر یکت جاز جنگلی کوچکت که دوازده وعده
 توپ داشت از پهلوئی ماکه نشست معلوم شد به بندر بمبئی میرو و یکت کبوتر طرن
 ساحل عدن آمده روی دقل کشتی نشسته بود یکی از ابل جاز از آنجا با تفنگ زد و شب بعد
 از شام بعضی خطوط برای حیدرآباد نوشته کفتم فردا بچا پارخانه عدن برسانند بعد
 در عرشه کشتی **سجده بنه هجدهم** رفته خوابیدیم
 صبح زود از خواب برخاسته دیدم جبال عدن از دور نمایان است و کشتی لنگر انداخته
 فوراً چای خورده لباس پوشیده رفتم به ساحل چون تا خود شهر عدن مسافت زیاد بود و
 چندان بهم قابل تماشا نبود رفتم کنار دریا چند دکان خوب و هما تخانه مرغوبی بود
 در یکی از دکانین رفته قدری اسباب خریدم و از آنجا رفتم مها تخانه برای نهار همراهان
 بودند کشتی برای ذخیره ذغال سنگ و آب شیرین چهار ساعت اینجامی است مدت یک
 شهر عدن بر که است بسیار قدیم میگویند در عهد رومن ساخته شده ولی این قیاسی است
 زیرا که هیچ تاریخ یاسندی در دست نیست جمعیست شهر قریب سی هزار نفر است
 ده هزار نفرشان عرب و باقی ملل مختلفه اند میوه بسیار کیاب و هوایش بسیار گرم است
 بعد از نهار برگشته کشتی آمدیم مردم از بالای جاز پل توی دریای انداختند طفلان

بهشت نه ساله فوراً زیر آب رفته پول را درمی آوردند معلوم میشود اهل اینجا در شنآوری
 بسیار تر دست انداخته اند مثل بوزینه که از درخت بالا سیر و دوازده شاخه بشاخی سجد از طناب
 کشتی بالامی آمدند چیزی از مسافری بگیرند اجزای جعبه را با وجود مهارت و زرنگی که در جبار
 داشتند هر چه میگردند و عقب این اطفال میدویدند که بگیرند شان ممکن نبود در کمال عسرت
 ازین قایق بقایق دیگر میرفتند و قیقه میدیدند چاره منحصر است و عنقریب گرفتار میشوند خود را
 بدریامی انداختند خیلی مضحک و با تماشای او خلاصه هوا گرم است دریا هم آرام و صاف
 کشتی تا امروز صبح ساعت هفت که بنگرگاه عدن رسیدیم ۲۴ میل مسافت طی کرد و از
 ساعت ده و نیم الی ظهر نوزده میل طرف عصر رسیدیم هوا گرم شد که نزدیک بود غش کنم تمام شب
 همین طور گرم بود نزدیک فجر خیزی منیم خنکی وزید ما بین بحر هند و بحر احمر شک نیست موموم بیاید
 المنذب چون اینجا زیاد سنکلاخ است کشتی را خیلی یواش و بتانی میرند کمال احتیاط است
 که مبادا بسکی یا تپه بخورد و اگر تند بی خطر گذشت از عدن برداشتم طرف ظهر دست سب
 رشته جبال خشکی بود تا جزیره میرم که صد میلی عدن است دولت انگلیس در این جا
 قلعه مستحکم ساخته همیشه یک سته سرباز و توپچی و دو نفر صاحب منصب با دو عراده توپ
 درین قلعه ساخلوند چون هوای گرم و تب انگیز دارد در دو ماه یک دفعه مانورین عوض
 میشوند آذوقه از عدن بایشان میرسانند طرف راست ساحل عربستان و سمت چپ
 کناره افریقا محبوب میشود ازین جزیره سجد بحر احمر است و جهت نیمه اش را بطورهای
 مختلف بیان میکنند بعضی میگویند بواسطه جبال حول و حوش است که هنگام مغرب
 سرخ رنگت بنظر میآید برخی بر آنند که چون سواحلش خاک سرخ است باین نام معروف

معروف شده اما ما هم این است که سببش نباتات سرخ رنگی است که در کف دریا قریب بحال
میرود و روی آب می آیند باین جهت احقر میسناسندش

جمعه نوزدهم

صبح هوا ملایم بود و دریا بکلی صاف و آرام است راست دو کوه مخروطی شکل بنظر آمد گفت اینجا
ساحل عربستان محسوب میشود و مرغ بسیار بزرگ بنوعیه بلاش خوراک کردن کلفت کوتاهی داشتند
در سطح آب برای گرفتن ماهی پروانه میخوردند نوعی از طیور ماهی بخارند نامرور نظر گشتی بواسطه ملکیت
هواد دریا ۳۲ میل طی کرد امروز رخسارین متحد و از پهلوی حجاب زانما گذشت شب را چون لیا

سیر بردم

شنبه بیستم

گذشته

صبح که سراز خواب برداشتم دیدم دریا متعوش است معلوم شد از نصف شب شب
شروع بظلامت کرد و امواج چون تلال بلند میشوند و درشتی میخورند از دور آب مثل کوه
بلند میشود و کف میگیرد مثل این بود که در دریا جبال متحرکی هستند که قللشان پوشیده از برف است
اما خالی از نظر بود میگویند اینجا همیشه درین فصل باد شدید میوزدشتی با قریب ظهر بکشتی
دیگری که پیش از آن از بلخی حرکت کرده بود برخورد از آن رد شد تا ظهر رسید و سیزده
میل مسافت طی شد اگر باد مخالف بنیزید خیلی بیشتر میرفت جو او سینک را جلیمری
که برای تبریک جشن سال پنجاهم سلطنت علیاحضرت ملکه منظمه بلندن میرفت امروز روز ولادت
بود از من و از بعضی دعوت کرده عصرانه خوبی صرف شد بواسطه ضیق جات نتوانسته بود تمام
مسافری را دعوت کند بعد از صرف عصرانه بالای عرشه رفتم دیدم کف دریا بواسطه متوج
مثل صحرائی پراز تپه و ماهور بنظمی آید از قرار یک میگویند تا فردا همین طور متعوش خواهد بود

خدا حافظ است در همه جا و در همه حال شب را کافی السابق بسر بردم
یکشنبه بیست و یکم

صبح بیارزو و از خواب برخاسته دیدم طلایم دریا از دریا و زخیلی شیر است بنوعیکه گاه گاه
ترشح آب عرشته گشتی بپرسید کاپتان بکیفت روز خنک خوبی است اگر این طور باد و خیزد
که ما زیاد اذیت میگرد خلاصه تکان گشتی بقی زیاده شد که اغلب مسافرین سرشان بنا کرد
بکج خوردن هر یک بکوشه افتادند و معدودی را استغراق دست داد و بعضی با که دریا
و کرم و سرد و زکار چسبیده بودند تا اثری پیچیده نکرد و هر یک بکار خود مشغول بودند یعنی مرد بار
رفتن و سیگار کشیدن و کتاب خواندن و نهتنها بخوابی کردن و جو را با فتن و اطفال
ببازی کردن و تش علی هذا این قطعه بکر ما معرفت و امروز اتفاقا چنان سرد شد که مسافرین
لباس کلفت پشمی در بر کردند و درجه میزان هوا که هر روز کمتر از شستاد و هشت و نود شد
امروز از بقا دو چهار بالا رفت تا امروز ظهر شستاد و چهار میل مسافت طی شد با وجودیکه
بشدت میوزید با خوب مسافتی طی کرد ساعت هفت و نیم شب دریا قدری آرام گرفت
ساعت ده شب رسیدیم بجاییکه مونسوم است به اخوین درین نقطه دو تل بزرگ واقعت
شماره در برجی که روی یکی از اینها ساخته شده چراغ می افروزند که از ده پانزده میلی پدید است
و کشتی بیدایت چراغ بمسافت زیاد از پهلوی شبه های مزبور میگذرد و از این جا تا سولیس
دویست و چهل و هفت میل است ساعت دوازده در عرشته رفته چون شبهای گذشته خواهیم
نزدیک طلوع فجر هوا بسیار سرد شد

دوشنبه بیست و دوم شهر شعبان

امروز صبح داخل خلیج سویس شدیم دست راست از دور دو کوه مخروطی شکل پیدا
 بود چند میل که رفتم رشته جبال طولی در طرفین خلیج نمودار شد کشتی نیم میلی جبال دست
 چپ میرفت امروز هم دریا مغشوش است ولی چون طرفین جبال است و عرض خلیج
 چندان زیاد نیست حرکت کشتی از در و زو و پر و زگر کمتر است هوا خیلی خنک است تا نظر دوست
 نمود و چهار میل راه رفتیم ساعت شش کشتی بلنکرگاه سویس رسید شکر باریر ایجا می آید و مردم
 که بجز آنند بلامتی و متذرتی این چند روزه سفر دریایی خطر گذشت بعد با کاپتان کشتی
 که مردی دوازده ساله بود و ریش مو چینی داشت و نامش مول بود خدا حافظ کرده بقیات
 دو دی شسته بطرف سویس اندیم کاپتان کشتی بسیار آدم قابل و مهربانی بود تمام لوازم
 کشتی از قبیل آذوقه و بستر و غیره بسیار پاکیزه و منقح بود علی ای حال شب ساعت هفت بود
 که بخنگلی رسیدیم به همان خانه سویس که مشرف بدریا است هواش خنک اما اطاقها بسیار
 تنگ و کوچک بود بعد از شام تفرج کنان رفتم بطرف شهر چپ دکان ایتالیا بیانی خوب
 دارد و وقت مراجعت جمعیتی بنظر آمد قریب چهل پنجاه نفر فانوسهای شبیه الوان انبوهی
 کشیدند بعد از فانوس کشش با سه نفر با البسه رنگارنگ در یک سمت آمدند معلوم
 شد وسطی داماد است و طرفین دو ساق دوش که بخانه عروس میرفتند برای آوردن
 وی ساز و طنبوری در میان نبود شخصی کلاب پاشی در دست گرفته جلوی داماد میرفت گاه
 گاهی بصورت داماد کلاب می افشاند و همه صلوات میفرستادند سویس قصبه ایست
 بزرگ جمعیتش مثل است بریت و پنجاه نفر مردمان مختلف المشرک و متفاوت اند
 از قبیل ایتالیا بیانی و یونانی و فرانسی و انگلیس و عرب و یهود اهل خود سویس چشمهای

کوچک شکسته دارند و روی بهم رفته قصیه اخلاف هستند که بای شهرتک و معوج کشف
است هیچ کالسکه اسبی پیدانی شود سواریشان مختصر است به الاغ چندکاری بارکشی دیده شده
که شتر و قاطر سه شنبه طبیعت و سیم میکشیدند

ساعت نه پس از صرف نهار بموقت کالسکه بخار رفته متوجه مصر شدیم اخطار کالسکه بخار متجنا
از نفست یا بشت نبود همه کوچک و کشف و ناراحت کو باد دنیا کالسکه بخار باین مری
پیدا نشود از سوی الی اسمعیلیه طرفین راه زمین بایر و خشک بود و حرارت هوا بقدری شدید
بود که نزدیک بود هلاک شوم دو ساعت دو در منزل زاکا زکیت چاشت پاکیزی صرف
شد ساعت پنج ربع کم وارد قاهره شدیم از کالسکه بخار که احوال محبسی کرم و خفه بود و پیاده
شده سوار کالسکه اسبی شده رفتم به بفر و بتل که یکی از مهمانخانه های بسیار خوب مصر است
یکله میخواهم بگویم احوال آسایش و راحت مسافران اول و مقدم است تمام اسباب
مهمانخانه از قبیل آئینه و میز و کرسی و تخت خواب و غیره بسیار با سلیقه و تمیز است پیش میزها
ایطالیایی هستند همه لطیف و مذهب شب بعد از شام زیاد نشستیم چه گمان کاری بوی
زیاد حسته ام کرده بود و دو خوابیدم قبل از رفتن به بستر رفته بجناب سزاوین برنیک
سفیر کبیر دولت بیه نگلیس که بخیال قبل مجید را با آمده بود خبر و رو و خود را نوشته
در ضمن اطلاع دادم که فردا ساعت ده و نیم بلافاصله می آیم جواب فرستادند و در وقت
مربور منتظر روز چهارشنبه طبیعت و چهارم خواهند بود

حسب الوعد ساعت ده و نیم بیدین جناب مغزی الیه رفتم بسیار آدم مذهب قانو
دانی هستند فرانسه خوب حرف میزنند پس از احوال پرسیدم و قدری صحبت پرسیدند

دارید با جناب نوبر پاشای صدر اعظم ملاقات کنید گفتیم البته اینجا که عیان است چه حاجت
 به بیان است فوراً بنشی خود گفتند با تلفون اطلاع بدید پس از پنج دقیقه جواب آمد که حاضرند
 لهذا رفیقیم بعد از تخته همه جا میان خیابانهای عریض و طویل و مستقیم و با صفا گذاشتیم قاهره بسیار
 شهر آبا و خوی است تمام کوچه و برزن متیز و لطیف اند قلب چهار راه با باغچه با صفا و حوض
 های فواره دار دارد و خلاصه جناب وزیر اعظم نوبر پاشا حسیلی اظهار محبت نمودند و میفرمودند
 بنظر شخصت ساله میآیند بنهایت شوشتند و پولتیک دان در ضمن صحبت رشته کلام
 بوضع تنبیه مفیدین و جرم و جنایت مجرمین میزد کشید دیدم قانون شریعت و مذنب مسلمانان
 بند و ترک بر یک و طیره هست یعنی علماء شرع اینجا هم مداخلت با حکام عرفیه می نمایند
 و چون نوبر پاشا عیسوی اند بالطبع از مداخلت علماء شرع که مکرر دست اندازی با حکام
 عرفیه می کنند بلکه عکس آنها میخواهند حکم جاری نمایند به تنگ آمده اند هیچ شکلی نیست
 که حقوق متنازع فیها بین شرع و عرف را در کمال سهولت میتوان معین نمود اگر قانون در میان
 باشد با بطلان صحبت از اینیه قدیمه مصر و ساجده مستیره و مدارس و غیره شد معلوم میشود صبرین
 در این عصر در رواج علوم خارجی کمال سعی و کوشش را دارند و قریب ده پانزده سالست
 مدارس جدید برای السنه مختلفه و علوم متنوعه ایجاد نموده اند چون جناب صدر اعظم دیدند
 میل من میتر بطرف معلم خانه و مدارس متوجه است فرمودند امشب بعقوب پاشا رئیس
 اداره تعلیمات از اسکت دریه میآیند با و خواهیم گفت که شما را به یونیورسیتی و کتابخانه
 ببرند تا شما میتر حسیله اظهار استعنان کردم قریب سه ربع ساعت طول کشید وقت
 خدا حافظی تا درب الحاق مشایعت آمده مراجعت نمودند از دم در بهم با جناب سراولین نیک

دست داده منزل آدم ایشان هم مکان خود فرستند نما حاضر بود صرف شد بعد مشغول بعضی
 نوشته جات لازم شدیم در ضمن یاد آمد که قدری آینه همراه هست بهتر آن است سهمی برای پنا
 نوبر پاشا بفرستم و قنیکه آوردند همه لکت زده و ضایع شده بود معدودی درست مانده چند
 بسیار کم بود نتوانستم نیت خود را بر بگردانم لهذا همان چند عدد را فرستادم ایشان محبت نموده
 دوست مانده قبول کردند و فرموده بودند فردا ساعت سه با زید شریف خواهند آورد و میرزا
 اسمعیل خان ملاقات جناب ایشان رفته از وضع تکریم و تعظیم جناب معظم له بحدی تعریف میکرد
 که بقللم نمیسوان آورد کفتم البته از فرط نبالت و نجابت خودشان است آثار بزرگ نشانی
 و اصالت همین است و بس این است که بزرگان پیوسته تواضع را شایسته خود قرار داده اند
 تواضع ز کردن نشانه از ان نگوست که اگر تواضع کند خوی اوست خلاصه طرف عصر که بود
 خنک شد بدکا کلاه و مهمانخانه برای تشریفتم تا ماملوست از امتعه نفیسه فرنگی و هندی و چینی
 و غیره قدری برای سوقات خریدم معاودت بمنزل شد هوای شب بهتر از روز است
 ولی پشه های بزرگ دارد که با وجود پشه بند باز از چنگشان نمیشود ربانی یافت

روایت پنجمین بیت و پنجم شهر شعبان

امروز یک ساعت و نیم بظهر مانده مقرر شده بود بملاقات حضرت استاد اشرف الا
 توفیق پاشا خدیو مصر بروم دو ساعت بظهر مانده جناب سردار ولین برینک هم برسم باز
 و هم برای سر اهی شریف آوردند پس از صرف سیکارت و قهوه و قدری صحبت های
 مختلفه ملاقات حضرت خدیو رفتم داخل مجلس که میشوند و بر پله میخورد بیکت دالان مانند
 که طرفین حجرات مفروش آراسته دارد و از آنجا پله میخورد بتالار وسیع و پاکیزه که طرفین

اطاقهای بازنیت خوب دارد تمام اطاقها را با قالیهای پاکیزه ایرانی فرش
 کرده بودند بخض و رودیکی از پیشخدمتها جلورفته اطلاع داد نزدیک اطاق خدیو که
 رسیدیم خودشان تا درب اطاق استقبال نمودند طفیلعلی بیگ خان و میرزا اسمعیل خان که
 همراه بودند با ایشان معرفی شدند بعد نشستیم و صحبتهای مختلف نمودیم از لیسبت یک همچو سخنی
 نراندند تنها جوان بنظر آمدند بسیار مذهب و صورت منوری دارند تمام آثار بزرگی در
 ایشان جمع است لباس ساده سیاهی در برداشتند زبان انگلیسی کم میدانند اما زبان
 فرانسه خوب حرف میزنند ابتدا با من زبان انگلیسی حرف زدند بعد با میرزا اسمعیل خان
 با زبان فرانسه حرف زدند کلمه کردند گفتند فارسی خوب میدانم اما چون تدبیرت رجوع
 نشده بکلی فراموش کرده ام ولی تمام الفاظ را میفهمم و جواب هم میدهم نه بطوریکه چند
 سال قبل میدانستم باری سیکارت و قهوه آوردند زیر فنجانهای قهوه خوری طلا و نینله
 چین بود مال خودشان و انهای الماس داشت وسط اطاق میزد و در طلا و اطراف همه
 صندوقهای طلا بود چهل چراغ بزرگی از سقف آویزان و دیوار کو بهای پاکیزه بر جرزها
 نصب بود پس از صحبت بسیار برخاسته خدا حافظی کردم حضرت خدیو از اطاق بیرون
 تشریف آورده تا وسط تالار مشایعت نموده مجدداً وداع کرده بیرون آمدم جناب سفیر بهمانجا
 ماند من با همراهان منزل آمدیم و بنهار خوردم بعد از نهار قدری کتاب خوانده و صحبت
 با همراهان کردم و متذکره با حضرت خدیو ملاقات شد فراموش کردم عکسشان را که
 بهترین یادگار است بخوابم لهذا کتبا خواش نمودم ایشان هم فرستادند عکس بسیار خوب
 فرستاده عکس مرا هم خواستند منم کمی از عکسهای خود را که همراه داشتم فرستادم ساعت سه

جناب مستطاب نوب پاشا وزیر اعظم بایزید تشریف آوردند بیش از نیم ساعت با یکدیگر
 صحبت شد گفت پس فردا که شنبه است با سکندریه میروند بعد از تشریف بردن ایشان
 چون ایام گذشته بسر بردم تازه که قابل مذاکره باشد اتفاق نیفتاد شب ساعت نه و نیم
 یکصد و بیست و نوری که از لندن توسط میستر جوزف رنک قبل از حرکت از حیدرآباد خواست
 بودم وارد شد جوانی است خوش منظر و بلند قامت هاشم میسر مورتن فرون و هم زلف
 لهرواندلف چوپیل است بعینقدر احوال پرسی از وی شد چون جسته بود گفتم بروند بخوابند
 صبح ملاقات کنند منم رفتم استراحت کردم
 روز جمعه بیست و هشتم

صبح قدری با میستر فرون صحبت کردم تا وقت نماز شد بعد از خدا قدری خوابیدم طرف
 عصر سوار کالسکه شده رفتم تماشای رود نیل باز از میان خیابانهای وسیع شجر پاک بلی
 کرد و خاک گذشته تمام عمارات فرنگی ساز و خوش نما هستند واقعا شگفت است که اگر شخص تا
 مدتی بماند دست نکش و طول شهر در است و رود نیل که در طرف جنوب جاریست
 واقعست عرضش هشتاد و نیم میل و عمقش از هفت الی پانزده فرسخت بل و ده چشمه دارد در چهار
 نایب بل چهار جز قطوری ساخته روی هر یک چهار شیر درشت قوی شکل از چدن نصب
 کرده اند این رود همان رود نیل است و این مصر همان مصر ولی کو فرعون و کونوسی بس
 نامور بر زمین دفن کرده اند که بهشتش بروی زمین یک نشان ماند در امتداد رود
 قوه خانهای متعدد است موزیکانهای دولتی در هر یک از آنها بنویس بر روی نوازند
 چراغ گاز تا نیمه شب شهر بهر شب روشن است در یکی از قوه خانها که خیلی با صفا بود

فمود صرف شد بعد بمنزل مساودت کردم

روز شنبه بیست و هفتم

امروز حضرت خدیو برای سیاق باسکت در میروند و سه ماه توقف خواهند فرمود
 هوای قاهره در این ایام گرم است شبها هوای آبله جوهری پیدا میکند امروز قرار بود
 سه ساعت از ظهر گذشته برای تماشای مدرسه و کتابخانه بروم قبل از ظهر از رئیس علوم
 رقه رسید که یک ساعت از ظهر گذشته بند میوند نوشته بودند ساعت پنج برای ملاقات
 تشریف میآورند اتفاقا مقارن آمدن ایشان حالم پریشان شد نوعی که نتوانستم ایشان را
 پذیرائی نمایم میرزا اسمعیل خان قدری صحبت با ایشان داشتند عذرخواهی نموده مقرر شد
 روز دوشنبه صبح تشریف بیاورند شب را چون شبهای پیش آما با کسالت بسر بردم

روز یکشنبه بیست و هشتم

امروز بنا بود برای تماشای کسب میران بردم کاپیتان کلارک و زوجة اش نیز مع خود بودند
 چون نقابست دیروز عصر باقی بود نتوانستم بروم گذشته ازین پنج سال قبل که بفرنگستان
 رفتم این جا بار آوریده ام میل نکردم با وجود کسالت باز بروم بمیتر فرون و میرزا اسمعیل خان
 و جاندار علی خان و لیاقت علی خان گفتم با کاپیتان کلارک و زوجة اش همراهی نمائید
 اتفاقا کلارک صاحب بهم فرجش برهم خورده زلفت میران را هر کسی میداند چه قدر بنا
 قدیم و متحکم و عجیبی است آما افسوس احجار مرمر و نفیسه آنجا را کنده برده اند معبدی پهلوی
 اسفینکس است بسیار بزرگ تخته سنگهای بسیار عظیم را روی یکدیگر سوار کرده و نوعی درز بندی
 کرده اند که عقل چیران است در آمدن زمان آلات بخار و مخفی مثل این زمان ترقی نداشت

معلوم نیست چه کرده اند و ختم های چند در همین جا بابود که مرده باور تا بوی تنهای سنگی گذاشته در اینجا
 مینماوند همه را فرنگیان شکافته و بموزه های ولایات خود فرستاده اند خلاصه حضرات رفته سه
 ساعت از ظهر گذشته مراجعت کردند از قراریکه میگویند در سوابق ایام آب رود نیل خلی
 طینان میگردد و فصل بهار و سلاطین معتبر محض اینک که مقابلیشان را مبادا آب بسرد و بازین
 یکمان شود باین نوع میباشند که از آب محفوظ باشد خدا میداند خراج هر برهه چه قدر شده
 و چند مدت طول کشیده تا هر یک با انجام رسیده

روز دوشنبه بیست و پنجم

صبح در حمام بودم که خبر آوردند یعقوب ارتین پاشا رئیس علوم قاهره برای همراهی بکتابخانه
 ویونیوسیتی آمده اند چون بنا بود با هم بحث از خورده بعد برویم ایشان بواسطه علالت
 مزاج معذرت خواسته اند پیش رفتند بکتابخانه و قرار شد بعد از نمازین بروم لنداپس از
 صرف غذا با ملا صله رفیقیم طرف کتابخانه تاسافتی کاری از میان شهر جدید گذشت بعد
 داخل شهر قدیم شدیم کویچه با همه تنگ و کمیف بود و تمام دو کالین کوچک و بد نما اگر اجبنا
 دو کالسکه از مقابل یکدیگر میآمدند بصعوبت تمام از پهلوی یکدیگر میگذشتند خلاصه عجمت
 طول کشید تا بکتابخانه رسیدیم کتابخانه های مختلف زیاد دیده شد و آنهای کهنه خط کوفی
 و نسخ زیاد بود سی هزار جلد کتاب که همه خطی اند و بسازی با همه در این کتابخانه موجود است
 لاشه بعضی از کتبی که عمر حکم بحر فشان نمود در این جایافت میشود کتاب شاهنا خطی مضمون
 نشان داده گفتند اعلیحضرت اقدس بایون ناصر الدین شاه شاهنشاه ایران پانزده
 سال قبل برسم هدیه برای حضرت خدیو فرستاده اند بسیار کتاب غرق و نادر بود و متی که

خواستیم بیرون بیایم از من خواستش کردند هم خود را در دفتر می که مخصوص اسامیه
 منحین است که اینجا می آیند بنویسیم بزبان انگلیسی و فارسی نوشتیم بیرون معتمد میرزا اسماعیل
 خان مددکار معتمد نیز نام خود را برای یادگار نوشتیم بیرون آمدیم و رفیقیم طرف یونیورسیتی
 که مسجدی است بسیار قدیم که در شصت و هجری بنا شده قریب ده هزار طلاب مشغول علوم
 ادبیه بودند معلم در وسط نشسته شاگردان دور وی حلقه زده بودند پس از استماع سخن معلم
 کاهی مناظره میکردند و کاهی سکوت میماند یکی از مفسرین مقاله در حق ارسطاطالین
 میگفت بعضی با حرف در حرف آورده فروختند از کرده شوالیات منطقی بمیان میآوردند
 چون تمام طلاب بود اگر زاده و زارع زاده بودند کمال حیرت و تعجب از مباحثه نشان
 مینمودند دست داده بزبان خارجه در این مدرسه تعلیم نمیشود فقط عربی است و پس خود مدتی
 چهارصدستون مرمرد در نزدیکی مدخل مدرسه مسجد دیگری بود خیلی قدیم یعقوب پاشا
 رئیس علوم گفتند در سال ۷۱۰ بنا شده سال قبل بواسطه قدامت و کهنگی مکیده خراب
 شد حسب احکام دولت بهمان وضع قدیم ساختند و تمام مصالحی که بعد از خراب شدن
 درست یافته در این جایگاه را بردند جای بسیار خنکی بود خلاصه بعد از دیدن مسجد و مدرسه
 بمنزل معاودت شد شش ساعت از ظهر گذشته خبرال و یکی سپهسالار افواج انگلیس
 ساخلوقا بهره بدین آمده قهوه و سیکار می صرف شد طرف عصر جناب یعقوب پاشا
 منزل من آمده باتفاق ایشان بدین نواب عالیله نازله خانم دختر نواب مصطفی پاشای
 مرحوم که عموی حضرت خدیو عالیله است رفتم تا هزاره خانم بسیار مذهب و خلقی هستند
 بزبان فرانسه و انگلیسی خیلی خوب میدانند چای و سیکار می صرف شد بمنزل معاودت

شد امر و صبح کا پتیاں کلارک و زوجه اش و داع کرده بغیر نکتان رفتند

روز سه شنبه غره شهر رمضان

چون بخیزد و بکرا نشاء الله با سکن در میروم و بیش از پنج روز قصد اقامت ندارم نیت
روزه نکرده ام صبح عالم قدری خراب شد اگر چه پوسته مزاجه مدتی است عیلم اما امروز بدتر
بودم ساعت هشت صبح افواج انگلیس از سوار و پیاده و توپخانه در میدان میدان اولی که جلوه
عمارت حضرت خدیو است سان میدهند خودم چون نتوانستم بروم همراهان را کفتم بروند می گفتند
که فرج مذکور با وجود قلت عدد از حیثیت جوانی و چالاکی و زرنگی با چندین برابر خود میتوانند
برابری نمایند اول دسته موزیکان چپان گذشتند از جلوانیان یکت بر سفیدی را با جل قرمز بفر
آدم که چاق نقره بدست داشت می کشید طرفین می میزد و نفر چاق بدست می رفتند این رسم
افواج کمال است که از قدیم مانده بلبش بطور یقین معلوم نیست بعد افواج پیاده و بعد سوار
گذشت آخر همه توپخانه یعنی تمام آبنمای توپ را از هم کرده بار قاطر کرده بودند همان
زنبورکی است که حال در ایران روی شتر میزدند آنرا عرابه و غیره ندارند و اینها صاحب
هستند که سنگام لزوم سوار می کنند یعنی اگر راه مسطح و صاف باشد عرابه و چرخ را بنویسند
نصب کرده قاطر با می کشند و اگر کوه و تپه باشد بار همان قاطر با می کشند خلاصه اول
آمده گذشتند و بعد یورقه و بعد دوان دوان اگر چه بواسطه کسالت خودم نتوانستم میدان
بروم اما در حین رفتن و مراجعت از جلوه مهمانخانه گذشتند دیدم تمام البسه بسیار خوب و آبسک
مرغوب دارند و همه جوانانی هستند بلند بالا و خوب روی خلاصه ساعت نه حمام رفتم
بعد به نماز رفتم پنج تن توانستم بخیرم زیرا که عالم هنوز همان کسالت و در سه روز قبل مانی بود و بعد

افواج یورقه

نهار خوابیدم باقی روز چون ایام گذشته بسر رفت

روز چهارشنبه دوم شهر رمضان

تا بعد از نماز آه رخ نمود ساعت سه یازدید جزال و یکی رفتم منزل نبودند نام خود را گذارد
مراجعت کردم ساعت نه و نیم شب بدیدن جناب مستطاب حقایق آباء آقا شیخ محمد
شیخ الاسلام معروف بپیشخ الایم باب رفتم گویا روز جمعه قبل از ظهر در یونیورسیتی منظر من بود
البسته قرار بود آرزو را به تماشای یونیورسیتی بروم هم کسالت مزاج مانع شد و هم من
اطلاع نداشتم که ایشان منظر من اند زمان ملاقات فرمودند روز جمعه منظر بودم عرض کردم که
بکلی نامستحضر بودم و الا با وجود نقاهت مزاج حکما خدمت میرسیدم علی ای حال صحبت بآنها
عربی شد قدری به واسطه مترجم و قدری بی واسطه بعد قهوه خورد و به منزل آدم امروز دگر
دو فرستاده بود قبل از خواب خورم خورده خوابیدم انشاء الله بنی اثر نخواهد بود و جناب
شیخ قصیر القامه و قطور مذروی بسیار منوری دارند در علوم ادبیه بسیار ما بر و قابل اند و نظر
عموم خلق محترم دینی تحقیقه قابل احترام هم هستند

روز پنجشنبه سیم شهر فوق

امروز هم چون ایام گذشته بسر رفت بواسطه حرارت هوا از منزل نمیتوان بیرون رفت
چون احوال هم درست نبود در منزل ماندم نزد یکت مغرب سوار کالسکه شده قدری گردش
کردم بجز طرف شهر که آدم میرود همه جا خیابانهای وسیع مشجر دیده میشود انصافا تمام کوچه و
بازار با صفا و تمیز است نزد یکت همانخانه که منزل کرده بودم همانخانه جدید دیگری بود خیلی
با شکوه چراغهای برقی متعدد بر صفا ایجا افزوده بود خبر کرده بودم شام برای من و همراهم

اینها حاضر نمایند از گردش که بر شتمیم بکلیستقیم آنجا رفته شامی صرف شد اسباب مهمانخانه خیلی
پاکیزه و مرغوب بود اما غذائی که دادند چندان پسندیده نبود و در همانخانه که منزل کرده بودم
خیلی با سلیقه تر غذا ترتیب میشد پس از صرف شام رفتم باغ عامه از جانب دولت ایام بخشنده
دو شبیه یک دسته موزیکان جی ماوردان ساعت نه الی نصف شب در جای مخصوصی که میان
باغ ساخته اند بنوازند جمیعت کثیری از زن و مرد بودند بعضی راه میرفتند و برخی جوق جوق در
سند لیوان نشسته صحبت میکردند قهوه بخوردند و هر کسی که میخواست مشروبات مسکره بنم خورد
در کمال آزادی صدای احدی بلند نمیشد قریب نیم ساعت نشسته قهوه خورده بر شتم منزل دراز
کشیدم تا نزدیک صبح خوابم نبرد ساعت پنج یک دو ساعت چرتی زدم

روز جمعه چهارم

باز مثل دیروز کسل بودم و هنوز نقابت بالمره رفع نشده برای رفع کسالت حمام رفتم
قدری در آب گرم نشستم هوای اینجا خیلی منقلب است اگر شب میان اطاق آدم بخوابد
از شدت گرما و کثرت پشه خوابش منیسبرد اگر بیرون بخوابد یک دفعه نزد یک فخر هوای
گرم مبدل بهوای سرد شده آدم سرما بخورد این است که درین فصل اغلب مردم
به اسکندریه یا اسلامبول میروند اگر چه میگویند هوای اسکندریه گرمتر است و مرطوب
اما بر حسب معمول بسیاری از اهل شهر رفته اند جناب یعقوب پاشا بدین آمده مدیر دار
الطبع روزنامه اهرام را بهم همراه آورده بودند معرفی کنند قدری صحبت شد چون عهد
کرده بودم بدین نواب عالیله نازله خانم بروم خدا حافظ کرده رفتم صحبت مفصلی
شد و فیکه مراجعت کردم وقت شام بود لغتسیر لباس داده سر میز رفتم پس از صرف

خدا در یوانی که جلوه‌ها نماند است نشسته قدری با همراهم صحبت شد ساعت دوازده

در اطاق خواب روز شنبه پنجم رفته خوابیدم
دیشب هم راحت نخوابیدم هنوز کسالت باقی است وقت نماز با وجودیکه شام نخوردم
بودم هیچ اشتیاقی نداشتم همراهم را گفتم بروند نماز بخوانند شب چند نفر شام معهودند از قبل
کاپیتان کلارک و میس کلارک و غیره وقت شام تمام همانان آمدند من حالتی نداشتم
طوعاً و کرهاً با ایشان همراهی کردم تا دوازده شب مشغول صحبت بودیم بعد ایشان رفته منم
دراز کشیدم بی خوابی و دو شب قبل کچم کرده بود فوراً خوابم در بود

روز یکشنبه هشتم

صبح قدری دیر از خواب بیدار شدم دیدم احمد و منی با هم در تفاهت و بی‌مهری پیدا شده
شکر خند را بر ایامی آورده بکیت سپاله چای صرف کرده رفتم حمام از شست و شوی بدن
که خلاص شدم جواهری سنگهای خوب آورده بود بعضی با خیلی قابل بود ولی تمام آنها
جدید بودند مگر یکت بختی که صورت خوشه پر وین بود الماس های کهنه سفید خوب
داشت قیمتش را زیاد از حد گران میکشید بدین لحاظ تخفیدم از قیمت که الماسهای تازه پیدا
شده اند از قیمت الماس صد پانزده الی صد بیست کاسته شده الماس قدیم همان قیمت
بلکه گران تر است زیرا که بسیار کم یافت میشود ساعت ده رفتم دکان عکاسی یک
قطعه عکس بالباس رسمی ایستاده یکی نشسته و یکی بالباس معمولی با همراهم انداختم
خیلی خوب افتاد عکاس و عده کرد و یکماه دیگر از هر کدام چند قطعه بفرستد قریب
سه ساعت در دکان عکاسی ماندیم ساعت یک از ظهر گذشته بمیزل آمده نماز خوردیم

Orinston

بعد از حذف امیر از نشین معتمد داخل و مخارج آمده در باب وضع اخذ مالیات و تقسیم آن
 و ثروت اهل ملک و غیره صحبت شد وضعی که هیچ وجه بنظر من پسندیده نیتما داین است
 که حسب القانون ملک ادارات داخله هر یک از دیگری مجزا و سواست برای هر اداره
 مبلغی معین است گاهی اتفاق می افتد بواسطه بعضی سواخ داخله یک اداره فاضل می آید
 و دیگری باقی آنوقت فاضل این اداره را بمصرف اداره باقی دیگری آوردن این نوع خرج
 و دخل موازنه را که یکی از ضروریات حکومت خراب میکند این خرابی خود شش دست و پای
 اجرا پیچیده شده و این وضع قسمی که مصر در این زمان دارد با جاسیکه عقل من میرسد میدانم
 بپایه عدل و میزان نیاید انصافاً مأموریت انگلیسهای معروف بریاست ادارات
 مختلفه بنظر می آید خیلی مستحسن و پسندیده است زیرا که این ملک بکلی بی نظم و در هم برهم بود و از
 آمدن انگلیس بمصر انتفاع کلی حاصل شده حال ادارات مختلفه بکوشی عمال و کارکنان
 بسیار قابل انگلیس در کمال نظم و منق از پیش میرود خدمات عمده سر اولین برنیات
 در امر داخل و مخارج هندوستان بقدری مستحسن بود که سایه افکن هر ملک شد که تریل اسکف
 متکلفیف مأمور امر منی است و آن این است در فصل پاییز که آب رود نیل طغیان میکند
 و خیره کردن و تقسیم نمودنش بعیده وی است مأموریت انگلیسها بمصر علاوه بر
 این که آنجا را دولتی کرده منظم و بقاعده باعث تسلط و اقتدار حکومت سینر شده
 و تنظیمات و قوانین چنان در ملک جای گیر شده که گشت میشود بصورت بی نظم اقلی عمو و کند
 خلاصه پس از صحبت های مختلف که تا یک ساعت طول کشید ایشان رفتند من هم بتزل خود رفتم قدری
 در کشیدم چون که کسالت و قناعت بطوریکه باید و شاید بنمونه رفتم نرفته

روز دوشنبه هفتم شهر رمضان المبارک

امروز صبح بنا بود بتماشای موزه مصر که نزدیک رود نیل واقع است بروم چون کسالت
 هنوز باقی بود ز ششم طرف عصر سوار کالسکه شده بتماشای شهر رفتم قهوه خانهای
 متعدد و دکانهای قباکو و سیگار فروش در هر کدو هر محله است در تمام قهوه خانها
 انواع مشروبات و قهوه و سیگار و بستی همیشه حاضر است در بعضی با هم اغذیه سرد
 یافت میشود امروز صبح چند نفر از همراهان رفته بودند بتماشای بازار مصر می گفتند در
 دکان یک قالی فروشی یک کتخته قالی دیده شد مال چهار صد و شستاد سال قبل کش
 بهمان طراوت و تازگی روز اول باقی بود گفتند اگر دوستان ایران آورده اند بنگار
 بعد از ظهر جناب مستطاب نوبار پاشا وزیر اعظم تشریف آورده قدری با ایشان صحبت
 شد شب بعد از شام نواب ابراهیم پاشا فرزند اصغر مصطفی پاشای مرحوم بدین
 آمده پس از قدری صحبت بکالسکه نشسته رفتم در امتداد رود نیل خیلی خنک و با صفا بود
 روی هم رفته شبها کمی برودت در هواست و میتوان راحت خوابید اگر
 پشه ها بگذارند باری قریب نصف شب منزل مراجعت کرده خوابیدم

روز سه شنبه هشتم شهر فوق

امروز عصر انشاء الله میخواهم با سکنه ریه بروم که با کالسکه بخار تنه رفته ساعت و
 نیم راه است بمسافت صد و سی میل قبل از محضار برای وداع رفتم بمنزل جناب
 سفیر انگلیس از آنجا برشته نماز خورده قدری در آن کشیدم ساعت پنج و نیم بموقف کالسکه
 بخار رفتم جناب سفیر بتاییدت تشریف آورده بودند قدری صحبت شده بعد تشریف بردند

ما هم دو سه دقیقه بعد سوار شده بطرف اسکندریه راندم این قطار کالسکه هم به هم راه دارند
آینه های بزرگ در اغلب کالسکه نصب کرده اند از قراریکه سیفتند دو سال قبل خریدند
اما بواسطه عدم توجه کنند تر بنظر می آید فوتیکه راه افتادیم تدری کرم بود بعد شک شد
که دو خاک هیچ نبود خوش گذشت ساعت نه ونیم رسیدیم با سکنه ریه و بخار مستقیم فیم
به همانخانه موسوم به خدیویه این همانخانه تقریباً محاذی سردارخانه انگلیس است همانکجوف
از قبیل کسی و آینه و فرش و غیره داشت اما غذا بسیار خیر ماکول و بد بود بمقتد بدل
ما تجلی خورده رفتم با طاق خود چون خسته بودم یک ساعت بعد از شام خوابیدم مدت
دو هفته توقف من در مصر زمانی بود که در تاریخ مصر اجمیت پیدا خواهد کرد چه در این بابم گفتگو
معاهده انگلیس و ترک بود و سر بری در موند و لف بطوریکه باید و شاید در امور تانکسکی
خوب از عهده برآمد قرار بر این مقرر شد که معاهده را اعلیحضرت سلطان امضا نماید
این شرط اگر احیاناً دولت فرانسه مانع شود نه فقط رشته مودت دوستین عثمانی
و فرانسه بجهت شود بلکه حرکت فتنه ورین امر انگلیس مستحق نماید تا زمان غیر محدودی کافی سابق
مصر را متصرف باشد در معاهده بکفقره این است که اگر دولت انگلیس مناسب بداند
در عرض سه سال تمام احوال و انتقال خود را از مصر بیرون ببرد یا عبارت پوتنکیت در ظرف
سه سال انگلیس مصر را تخلیه نماید بشرطیکه درین ضمن اتفاقی روی ندهد که باز لازم بشود متصرف
باشد واضح است که انگلیس را ممکن نیست پس ازین همه سفک دماء و شلیک نمودن شهر را
مصر را متصرف در آوردن و تنظیمات شایسته و قانون و انبیاات قرار دادن و حکومت
بایسته منعقد نمودن راضی شود و بنائی باین پاکیس نه کی را که مشاء و مبدش حضور مکر

انگلیس است از هم پاشیده شود سبب اصلی تصرف نمودن انگلیس مصر را خواستش
 بی اندازه طلبکاران مایه وار بود نمی بایستی اسمعیل پاشای اول و بعد عربی پاشا از جانب
 مصر از ادای شریل پولی که فیما بین مصر و لندن معاهده شده بود سرکشی نمایند و عرض
 ملتی متجاوز از یکصد ملیان پیره انگلیس است و اظهار منظم است که مصر از عده ادای شریل
 آن نمیتواند همیشه بر آید لهذا لشکر داخله سر بلند میکردند کم و بیش تغییر در ادای شریل میدادند
 و این چنین لشکر را عسکر خارج که همان قوت باشد باید مقابله کند و چون دولت
 انگلیس بجایابی جا چند ملیان پول محموله داران را صرف عمل نظامی نمود باین اراده که چنین
 ملیان پول را که سرمایه داران داده اند محفوظ و بی خطر نماید تا تصور نمود که ویرانگن است
 از مصر بیرون برود و اگر بیرون برود سبب اصلی تصرف نمودن کلی معدوم خواهد
 شد که شش نوزدهم اگر انگلیس مصر را تخلیه نماید سلامتی و زراعت و احوال در معرض خطر خواهد افتاد
 بلکه بشام خود خود نیز آنچه شرف و فساد خواهد رسید بیاری از صاحب منصبان مصری خارج
 شدند که محلی برای صاحب منصبان انگلیس و فوآنه پیدا شود اگر چه این کار برای دفع
 اسراف و رواج تنظیمات قریبی خیلی مقبول و مطبوع بود اما باعث کینه پنهان شده بانویر
 پاشا دشمن شدند چون نویر پاشا را مجبور کردند که چنین جاه پر جمت و صعبی را قبول
 نماید آیا شرط مروت و صداقت است او را بدست لشکر گیر کینه بدست خود انگلیس
 او را واداشت سپرچی نماید مهم تر این که آیا بار قرض ملتی خارج که بدوشش ملیان
 رعایای زارع است در حالیکه زراعت و محصول در همه جا و بزوال است سنگین
 و صعب احمل هست یا نه بواسطه قرض زمان اقامت در مصر در این مسئله نمیتوانیم چیزی

بنویسیم و جود این قروض ملتی شروط مختلفه زیادی در میان ملل متعدده ایجاد کرده ازین
 قرض ملتی که از داخل ملک توجیه کرده اند هر چه میخواهند بگویند چه همه صرف نعمت و بنای
 اعمیه عامه شد شکی نیست پولیکه از خارج گرفته شده باشد و صرف اعمیه و عمارت
 شده باشد البته منجر بفساد خواهد بود و ذکر این فتنه نیز خالی از حسن نیست اسمعیل پاشا
 انبلیغی را که قرض کرد بیشتر را خرج جوی عظیم بویس کرد اگر چه ظاهر افایده بحالت مصر
 بخشید چرا که هر چه عاید شود باید تریل بدیدین لحاظ مصر را بهت ملای تازعات پولتکیه میفرستد
 نمود و نیز بناید چشم از کارهای عمده وی پوشید چه قدری از پول قروضه را خرج نظافت و پاکیزگی
 قاهره نمود ازین تبیل جوی های آب متعدد در شهر جاری نمود اشجار سایه دار شهر که
 اسباب حفظ الصحه هستند در این هوای حاره غرس کرد و این مخارج باعث این شد
 که فضل نستان افغانی فرنگستان از ممالک مختلفه آمده پول خود را درین شهر مصرف
 میسازد و اهم کارها اینست که گرد و غبار این شهر در سوابق ایام اسباب چشم درد
 عابیه میشد از صد نفر چهل نفر باین درد مبتلا بودند حالایش از ده یکت ازین درد
 منینمانند این چیزها را نباید از نظر محو کرد خلاصه رشته مطلب دراز است برویم بهر
 مسافرت نامه زمانیکه در مصر بودم شبی قونول خبرال سود که بسیار بنام درک و کمال اند
 با من شام خوردند بعد از شام صحبتهای کونا کون شد از وضع تقریر ایشان خیلی میل کردم
 نوروی را به منم اگر جنوب فرنگ درین عصر مطمح توجه عموم خلوت بود و بصوبت پلنگیه حالیه
 سود و نوروی که ملکی است از حیثیت جغرافیه فی مثل دمانند شفع ترین ایالاتی تصور میشود
 برای مسافرتین فرنگ رای قونول خبرال این است که پنج ششم مالیات خمس جمعیت

آن ملک متعلق بود است اگر سلطان چشم از زوی پوشد فایده ملکیش بیشتر خواهد بود
 اما گفت سلطان که صاحب دودیمیم است میخواهد یکی را از دست بدید میخواهد مرد و را
 مالک و متصرف باشد ایل سود بسیار دولت پرور و عقل شناسند و اهل زوی بی
 انتها طالب سلطنت جمهور رای قونسل امنیت که زوی را باید ترغیب کنند از سود
 مجری شود نه اینکه از سوا شدن مانع نمایند این نه فقط برای امنیت که جلوی این آرزو
 با امنیت توان با امنیت و آرایش گرفت بلکه برای امنیت که در مقام قواعد مفید ملک
 سود که مولش بیشتر است تشجی پیدا خواهد شد و چون ملکین مزبورین قرض ملتی ندارند
 در بین مجری هیچ وجه صعوبتی دست نخواهد داد و مناسب این است نوروی را اجازه
 بدهند که امتحان آنچه آرزوی وی است تجربه بکند من جواب دادم دولت جمهور
 برای ملکی که بکلی بی بضاعت نیست خیلی خرج لازم دارد زیرا که فرانسه با وجود کمیت بسیار
 و کفایت بیشتر روز بروز رو بر زوال و اندام است خلاصه صحبت خیلی طول کشید آخر
 الامر گفتم که اگر معرفی پیدا کنم و متیقن بشویم بفهمیم که دل غربی و تنذیر نه فقط اسباب سختی
 ایام آتی ملت است بلکه مورد زوال سلطنت است مثلاً کدام یک از سلاطین جرأت
 میکند بر اورنگ شاهی تکیه شوند اگر جمهور از مخارج تنظیمات نگاهداری بعضی از قروض را
 نکند ملک مصر بظرف خیلی بصیرت بخش آمد چه حتی در هندوستانم اینقدر امانیه قدیمه مخلفه و با
 شکوه یافت نمیشود بر همه شخص و معین است که از آمد و شد ملل غریبه بصر نقصان نیاد و
 آمده چرا که ضررش بیش از منفعتش است رعایای مصر خیلی قانع و سربرابند مالیاتش
 بسیار کم و طلبانش فقط تحصیل تواریخ داخل می کنند حال ششصد سال است بهمان حالت

باقی است نقطه عایقی که مانع ترقی و بهبودی مصر است همین با است و اقصا آن غر و فرعی
 چه طور از هم پاشید این تعمیرات و تبدیلات باید در تاریخ عالم درج شوند چه لازمه کمال ناخوشیت
 چنانچه درخت از خشک شدن ناکزیر است یا در فصل خندان برک از شجر بخیزان این تعمیرات
 هم ناکزیر است و تاریخ درج شود اگر زوال این ملک را تقدیری یا ضروری فرض کنید
 باز خالی از اتلاف نیست در مواعیل رود نیل اراضی بسیار خوب و حاصل خیز است دست علم
 غریبین حسن و باین رود نیل نرسیده هزار سال است متصل از خلائی بعیده خاک و گل حاصل
 خیز بر کفر و نکتمان میرد مصر هیچ ندارد و خیر کمیشست ملتی زارع و وضع عراش نسبت بر قربات
 و بیطامی جدید جنبی خرابست و بلا خطه قروض عظیمی که بخارجه مدیونت ممکن نیست در این
 ماه نوزدهم حالت ملت رو بصلاحتیت و رستگاری باشد خلاصه سر رشته دراز است
 و وقت چهارشنبه هشتم تنک

ساعت نه و نیم پس از صرف چای نواب ابراهیم پاشا برای مشایعت آمده بودند
 در کاری ایشان نشسته رفیقیم بطرف دریا شهر اسکندریه را بسیار خوش نما و خوش ترکیب
 ساخته اند تمام خیابانها از اجاز سیاه است همه را مربع و مستطع تراشیده و پهلوی یکدیگر
 نصب کرده اند طرفین خیابان که پیاده رواست از سنگهای مربع سفید فرش شده
 تمام عمارات چهار پنج درجه و باشکوه است دکانهای جنبی معتبر دارد همه جاز میانی
 خیابانهای مضفا کد شستیم در بین راه از میان میدانی کد شستیم که وسط آن مجسمه محمد
 علی پاشا را سواره از چدن ریخته نصب کرده اند مسجدی محمد علی در مصر که ستونهای
 متعدد در مر و در بالای تپه ساخته شده و مشرف بشهر است از بناهای ولایت بالای

مسجد ابرام از پرتوه میله پیدا است خلاصه یک ربع ساعت راه بود تا دریا است
 ده ربع کم داخل کشتی شدیم موسوم به بحیره این بحر موسوم است به مدیترانه اگرچه کشتی
 کوچکست و ورزشش از هزار و سیصد تن نیست اما روی هم رفته ظریف است
 اطافای این کشتی وسیع تر از حجرات چهارست که از بسببی آدمی قریب صد نفر غنی
 و فقیر ساکنند در این کشتی بعضی به انطاکیه و برخی باسلامبول میروند ساعت یازده غذا
 صرف شد می گفتند غذائی که در این کشتی میدهند بسیار بد است ولی بیکس خله
 ماکول و پاکیزه بود دریا تا عصر صاف و آرام بود بعد قدری متلاطم شد اما نه چندان
 که باعث اذیت باشد شب در عرشه رفته در اطاق مخصوصی که باصطلاح راحت
 گاه است خوابیدم روز پنجم **هشتم** هوا خنک بود
 صبح بیدار شده دیدم تلاطم دریا چنانچه بیشتر شده بحدیکه بخیره بار بسته بودند مبادا
 آب داخل حجرات شود حالت بعضی از سافرنین برسم خورد باد مخالف هم میوزد
 با این حال از دیروز دو ساعت نظهر مانده تا امروز ساعت ده دویست و چهل میل
 مسافت طی کرد از اسکندریه تا انطاکیه پانصد و بیست میل است فروایک ساعت به
 ظهر مانده بقاعده باید با انطاکیه برسیم هوا خنک و پاکیزه است از صبح الی سه
 ساعت بعد از ظهر در اطاق کاپیتان که ارفع از سایر حجرات است ماندم زیرا که اینجا هم
 حرکت کمتر بود و هم هوا خنک تر نام کاپیتان نسکو است بسیار آدم باهوش
 و زیرکی بنظر آمد میگفت سالهای ستادی با کشتی شراعی با غلب ممالک روی زمین از
 قبیل هندوستان و چین و سواحل سینک دنیا و غیره رفته ام شب هوا خنک و صاف

روشن بود در غنچه کشتی بتر انداختند با نجا خوا بیدم بیا رخوش گذشت

روز جمعه یازدهم شهر رمضان المبارک

صبح بیا رزود از خواب برخاسته دیدم دریا مثل کف دست صاف و نیم
 خشک مفرجی میوزید جبال یونان از دور پیدا بود و شب از پهلوی سته چهار جزیره
 کوچک که متعلق یونان اند گذشتیم ساعت هشت و نیم صبح از پهلوی جزیره سنت
 جورج که در طرف چپ واقع است گذشتیم دست راست مینت و پنج میلی الطاکیه
 جزیره لادر بود واقع است معادن طلا و نقره و سرب در این جزیره زیاد یافت
 میشود و از دور نیز جزایر دیگر نظر آمدن برخی آباد و بعضی خراب ساعت نه یک چهار
 شرعی بزرگ از پهلوی ما گذشت چنیلی تدبیرت یک ساعت نظر مانده وارد اسکله
 پیرس شدیم کشتی نکر انداخت عمق اینجا خیلی است پوسته در این نکر کاه سته چهار
 کشتی خیلی و تجارتی خارجه هستند از این بندر تا الطاکیه شش میل است که هم کالسه
 بخار میرود و هم اسبی بن و همراهان سوار کالسه اسبی شده راندیم قریب یک ساعت
 طول کشید تا بشهر رسیدیم هوا گرم و هوا پر از گرد و خاک بود و بعضی ورود فرستیم همانجا
 موسوم به آنکلیتر که مشرف بمیدانی با صفا و عمارت دولتیست آباب این همانجا
 از قبیل میز و کرسی و نیمکت و دیوار کوب و چهل چراغ و ساعت و کلدان
 و غیره تمیز و پاکیزه است فرش تمام اطرافها قالیچه ایرانی است پیشیها
 همه جوانان آراسته و پاکیزه اند غذا هم خوب و ماکول است کیلاس و آلباکو
 درشت خوش مزه اینجا یافت میشود و توت فرنگی هم سرفزا بود اما چندان حلاوت

نداشت ظرف عصر حالت من بهرم خورد نتوانستم از منزل بیرون بروم میسر فرو
 میرزا اسمعیل خان میرجهب انداز علیخان ولیاقت علیخان سوار کالسکه شده فرستند برآ
 تا شای شهر اطراف شهر گردش مفصل کرده بودند گفتند بقبرستانی رفیقیم که مال شصت
 سال قبل از حضرت مسیح است اعمده سببی زمانیکه میسر دانیال مهندس جاده فیما بین
 پلاس و لالنگرد و پیرس را درست میکرد این قبرستان کثوف شد بعضی از مجسمه های مرمر
 را که درین قبرستان روی قبور بود محض خاطر راه شکستند و برخی بضرر کلنگات عجالت
 خوردند بسیاری از مجسمه ها که درست بیرون آمد همه را بموزه نقل کرده علاوه بر صورت
 های سنگی آلات و ادوات طلا و نقره از قبیل کار و خنجر و نیزه و شمشیر و نیت زنا
 و غیره زیاد پیدا شد چند مثال هنوز در قبرستان باقی است می گفتند چنان بهبات
 و اسادی تراشیده اند که پوست بدن از زیر لباس پیدا است مجسمه کاوی بقدر
 کا و های قوی میل درشت دیده بودند که از دو برجینه مثل کا و زنده بنظر می آمد در
 سوابق ایام رسم یونانیان این بوده که بعد از وفات مجسمه شخص متوفی را یا مجسمه یکی
 از معبودین را از سنگ مرمر حجاری کرده بالای مقبره نصب میکردند از پهلوی
 معبد اگر مجلس بیم گذشت به بودند فقط پانزده ستون باقی است طول هر ستون
 سی و شش پا است اگر دو نفر ستون را بغل بگیرند دستشان بیکدیگر نمیرسد همه از
 سنگ مرمر و ستونها شبیه بکلی است که در کوچه میر که انطاکیه در دامنه آن بنا شده
 یافت میشود بسیار خوش نما و سنگ تراشیده اند معبد رب النوع را نیز دیده بودند
 بالای تپه بلندی بنا شده سیصد و نه سال قبل از ولادت حضرت مسیح این بنای

Acropolis

عالی را بنا کرده اند حال فی الجمله اثری بانی مانده زمانیکه رومیان یونان آمدند
 اهل یونان همه بت پرست بودند و میان متعصب آنچه مجتبه و مثال بود شکسته و ناقص
 کردند و یک مجتبه درست پیدا نشود بانی دست است بانی بی بانی یا مختصر هر مجتبه یک عضو
 ناقص دارد و من شب را **شنبه دوازدهم** باکالت بسر مردم

صبح احوال محمد القدر بهتر بود و بعد از نماز بعضی نوشته جات نوشته روانه حیدر آباد کردم
 هوا خیلی گرم است چهار ساعت از ظهر گذشته سوار کالکه شده رفتم تماشا می موزه همران
 همه بودند اول موزه آرکولی چیکال که در آن آلات خورد و کوچک را جای داده بودند
 رفتم داخل موزه که میثوند طرفین و در سه صنایع است از قبیل نقاشی و تجاری و بت
 کاری در هر یک سیصد معلم مجتهد و هشت خلیفه است مقابل در پلکان مردم بود
 هر پله تقریباً دو ذرع و نیم طول و نیم ذرع عرض داشت از پله که بالا میروند ایوان بزرگی
 بود و ستون مردم بسیار قطور طویل داشت از دست چپ رفته داخل طاقی
 شدیم که اطراف آن همه قفسه بود تمام اسبابها را در این قفسه ها زیر آینه چیده اند
 در قفسه اول تاجهای طلا شکل مثلث اما بسیار نازک دیده شد در قفسه دوم چهارده
 ستاره طلا بود که هر یک چهار پر داشتند در وسط با یک منج برنجی این چهار
 پر را بهم وصل کرده بودند بعضی مهره های بلور کوچک آبی رنگ شفاف و نوارخ
 داری دیده شد که در صحنه دیده شده بود و مجتبه زن برهنه بار قناع و اصبع
 خطوط سرخ رنگ بر بدنشان مرشم بود در قفسه پیاپی های طلا شبیه به سبد دیده شد
 یک دسته داشتند که های صینی ظروف شکسته و درست بسیار بود و سرنیزه مغربی

دیده شد بطول پانزده اصبع و دوششیر مفرغی و دو چاقوی طول مفرغی نیز بود
 و قتی که این بار پیدا کردند یک تکه متقال که محکم و خوب نساجی شده بود یافتند
 از قرینه می گفتند متعلق به غلاف سنج است قرصهای طلا بعضی مدور و برخی شبیه
 به اوراق اشجار که روی هم رفته به مقصد عدو می شد دیده شد همه فرو رفته و کج
 و متعوج بودند در چین کندن زمین ضرب کلنگ و پیل فرو برده یکی از قرصها که
 طولش تقریباً دو اصبع و نیم بود و پش سوراخ و فرو رفته کی نداشت از قرار
 منقول این زرد زویر را با مرده دفن میکردند ظروف کلی بی لعاب و استخوان انسان
 که می گفتند مال هزار و پانصد سال قبل است زیاد دیده شد چهار صند و قچمه مس
 رنگت زده دیده شد گفتند اینها پهلوی سر مرده پیدا شده که بر باهای زیاد هم
 بود و دستجاق طلای بلند که سرشان مجتمه کا و آه بود دیده شد در آن زمان
 این سنجاق را بر برای نگا داشتند و نصب میکردند حالا مثل همین سنجاقها بگردان
 میزنند یک زویر دیگری بود شبیه بکل درشت سی و شش ورقه طلای بسیار نازک
 بطور بر کهای کل پهلوی یکدیگر چوش داده بودند آلات دیگری بود شبیه باهی
 و شب پرک و آه که سرش مثل سر عقاب بود و شیر و جند و شغال بسیار خوب
 ساخته بودند با وجود به این کوچکی تمام اعضا را واضح درست کرده بودند غلاف خنجر
 بود که مجتمه دو مرد و سه شیر شبیه شیرهای ایران روی آن کار گذاشته بودند یک نفر
 با نیزه بطن شیر حمله کرده بود شیر هم برای او کوس بسته بود و شیر دیگر دم
 علم کرده در گریز بودند معلوم میشود این را پس از جنگ با ایرانیان پیدا کرده اند

فرنگیان

چه این نوع تصویر در آثار یونانی دیده شد بعضی آلات دیگر سوراخ دار بود که گویا بالبه میدوختند
 و مجسمه زن دیده شد هر یک در دست یکت فاخته داشتند شناخته شد مرالی از نقره بود
 شاخهای طلا داشت تقریباً بقدر یکم خروکشی از قرار قول مدبر سوزه این مرال و بسیاری
 از چیزهای دیگر مال نهصد سال قبل از میلاد حضرت مسیح است اگر بنحوا هم نبوسیم چه چیزهای
 عجیب و اشیاء غریب دیده شد یک کتاب پریشان و از این جا فرستیم به اطاق دیگر که
 آلبانی نام داشت و میتر یواس باب چند از میان آثار و خرابه های مصر پیدا کرده
 برای مملکت یونان بطور بدیه فرستاده همه را در این اطاق بختاده اند مثل است
 بر ظروف کلی و مجسمه های آهنی و برنجی و چینی مختلف الشکل و متفاوت الاوضاع شلخ
 دار و بی شاخ دست بسته و دست باز بعضی بچه در بغل گرفته استاده و برخی نشسته و
 معدودی دراز کشیده بعضی از مجسمه با صورت انسان و بدن حیوان داشتند
 و برخی بعکس بسیار پاکیزه حجاری کرده اند در این عصر کمان بنیک کم اینطور نازک کاریها
 بتوانند بکنند کشف های کوچک و بزرگ از احوار متلونه تراشیده مثل لاک است
 جا نذا ر بود در یک قفسه زروزیو مختلف خوش کار دیده شد از قبیل زنجیر و گردن بند
 و انگشتر و لوله دعا و سکه های نقره و طلا و غیره از اینجا فرستیم با اطاق دیگر که مثل بود
 بر مجسمه های کوچک مرمر و طیور و جانورهای کوچک در سوابق ایام در یونان بآن
 قسمی که خاک میگردند نمونه اش را در این اطاق بختاده اند از اینقرار اولاً بحد
 روی زمین طاق بختاده اند بالاسی آلات طلا و نقره در طرف راست و چپ
 اسباب حرب و پائین با ظروف کلی یا مس اینست که هر مقبره را که می شکافتند

این اشیا پیدا میشد حججه های چند دیده شد که اغلب پوشیده و خاک شده بودند اما
 وند اخفابی عیب مانده بود پس از تماشای این سوره ملتی که مثل است بر حجتی های هر
 و تائیل حجر جای افسوس است که حجتی دیده شد که ثابت و بی نقص باشد اغلب بی بینی و
 بی دست و بی پا و بی چانه و بی چشم و بی سر بود و حجتی رجال کثوف و مجنمه سناست
 بود یعنی قطیفه مانندی از نسج تراشیده از لکر بائین پوشیده بود و اینقدر خوب
 حجاری کرد که آدم از دیدنشان سیر نشد از آنجا بیرون آمده رفتم تماشای پارلمنت
 که مختصر بود بیک تالار بزرگی داخل که میشود طرفین مدخل دو پله کان است سی و دو
 غلام کردش که برای اشخاص خارج از اجزا است خود اجزا در صحن تالار که به شکل
 دایره بود درجه بدرجه شسته بود و نزدیک شخصت نفر حضور داشتند یکی از چیزا که مدعی بود
 اهل مجلس را مخاطب ساخته لفظ میگرد و بنظر من صاحب تقریر نیامد آن کیما عتی که آنجا
 ماند متصل او حرف میزد ازین زبان جدید که حال در یونان مروج است چندان حظی
 نبردم گفت که در باب پنج ملیان لیره بود که میخواهند از دولت فرانسه قرض کنند
 سسی از آن را صرف راه آهن بکنند و هم ادای قرض سابق را از آن پول بکنند شب
 بعد از شام هوای متاب روشن بود رفتم به اگر پلیس بالای کوهی بنا کرده اند تماشای از
 شش سنگهای عظیم مرم است اما بکلی خراب شده فی الجمله آثاری باقی است از نقش و نگار
 در و دیوار شکسته آثار پیدا است صنادید عجم را طول مسجد نمود عرض پنجاه و ارتفاعش
 پانزده قدم است اگر چهار نفر آدم دست بدست هم بپهنی استونها را بغل
 بگیرند و استنان هم نمیرسد سی و شش استون کلیتاً باقی مانده بود از صحن مسجد تمام محراب

پس از تاشای بسیار و اندوه بسیار مراجعت بمنزل شد پیش از رفتن با کربلایس سیر کرد
 و نایب اول سفارت بهنگلیس آمده اطلاع دادند که فردا دو ساعت بعد از ظهر
 مقرر شده است خدمت اعلیحضرت بهایون جورج شاه پادشاه یونان بر حرم
 جناب سر بر افس رامبولت سفیر کبیر دولت انگلیس همان روز یکشنبه من وارد انطاکیه
 شدم بمبت لندن تشریف بردند نایب اول سفارت بجای جناب ایشان تمام مو
 رات را و رود میتر کار و شارژ را و فر رسیدگی می کنند بسیار جوان آراسته و معقولی
 هستند خیلی اظهار روز یکشنبه سیر دهم دوستی محبت کردند
 ساعت ده بلاقات جناب میتر ترکیونی صدر اعظم یونان رفتم آنچه بنظر من رسید
 از حیثیت ادراک و فهم و قاعده دانی قابل این هستند که رئیس ادارات جمعه فرنگستان
 بشوند شباهت تامی پیش بزرگ دارند خیلی مستقیم الرای و یکت رنو و دست قفل
 بستند میخواستند این پنج لیان قرض را زود گرفته تمام قروض یونان را یکجا و یکبند
 می گفتند اگر یونان خود را از منازعات و مناظرات خارجه دور نگا دارد امیت
 قویست که آتی ملکت یونان ترقی بکند رشته صحبت با اینجا کشید که ملازمین قلمی از روی
 چه قاعده انتخاب میشوند گفتند بی امتحان خدمت میدهند اگر چه خالی از نقص نیست
 و پیوسته معرض غیبت و کنایست اما روی هم رفته اسهل است از رسمی که باید اینجا
 بدهند تا مصدر کاری بشوند محض اینکه داخل خدمت دولت شوند لازم است
 از امتحان مانتر کیوشن تمام عیار بیرون آیند بعد بدون امتحان درجه بالا تر خدمت
 بآنها دادن مناسب تر نماید و دیگر آنکه وزیر کار آنها آن نیست که بشیر کار بکنند

و نیت بخدمت کوشش کند تا نام امور دولت را بفشفتن صورت بدو بلکه هرگز که کوشش
 کند که زود ترا انتخاب شود او وزیر است و این نوع وزارت موقتی است بازش کمتر است
 از منصب صاحب منصبان زیرا دست متقل اگر برای انتخاب شدن بوزارت فقط
 مستکه باشیم با امتحان دادن بی فایده است و هیچ حاصل نمی بخیزد چرا که علم آدم را
 و بی اعتبار کند خلاصه صحبت های شیرین در میان آمد بعد ایشان تشریف بردند فخر
 سرخار دو ساعت از ظهر گذشته میسر کرد و منزل آمده حسب المقر فتم خدمت علیحضرت
 اقدس بیا یون جوشیچ میتر فزون میرزا طفیل علی بیگ خان و میرزا اسماعیل خان همراه بودند
 همه لباس رسمی پوشیده بودیم و قلیکه از کاس که پیاده شدیم دو نفر نایب اجدان با کلاه
 رسمی دم در ایستاده بودند من و همراهان را هدایت کرده رفتم به اطاق کوچکی بنشیند
 نه نشسته بودیم که خبر آوردند علیحضرت پادشاه نظرند فرستیم اطاق ایشان تا وسط
 اطاق تشریف آوردند لباس رسمی پوشیده بودند و نشان بسینه نصب و دو بکرون
 آویخته بودند دست داده نشستیم صحبت های مختلف در میان آمد سبب استغای وزارت
 مرا پرسیدند عرض کردم بواسطه نقایص مزاج بود زمان وزارت سرکار مرحوم
 ابوی را پرسیدند که چقدر طول کشید عرض کردم سی و دو سال و زمان وزارت مرتزق
 سوال کردند عرض کردم چهار سال و نیم ازین قبیل سخنان زیاد شد فرمودند و بخدمت
 برای تماشای جوبیل و مبارکبادی این جشن سعید بلند تشریف میزد بعد برخاسته
 دست داده بیرون آمدم با همراهان بنیند دست داده اظهار محبت فرموده عرض
 شدیم علیحضرت پادشاه بقدری حسن پسندیده و خلق پرگزیده دارند که عامه رعایا و برابرا

شب و روز بجا کوئی وجود دیگر ایشان اشتغال دارند و بنوعی دقلوب خلق از وضع
و شریف و صغیر و کبر انانیت و ذکور رنوخ پیدا کرده که هیچ سلطان خارج امر و در یونان
بجز شخص ایشان نمیتواند بر مسند سلطنت قرار گیرد و علیحضرت سلطان که وارث تاج و تخت
مسند نه فقط رعیت حق شناسی و دوستخواهی دارد بلکه بالطبع میل و محبت خاصه نسبت
بپادشاهشان دارند و تئیسکه با علیحضرت پادشاه صحبت میداشتم در ضمن یک قطعه
عکس ایشان را خواش نمودم و عده فرمودند طرف عصر بفرستند سه ساعت از
ظلمه گذشته میسر آیموس حاجی بطر و سس بر تپ تو چانه که هم نایب اجدان است دو
قطعه عکس بزرگ و یکی کوچک که با دست خط مبارک نامشان را زیر هر دو نوشته
بودند برای یادگار آوردن از قرار گفته سر تپ مذکور پادشاه و کمر نام خودشان و عکس
میویند و میفرستند مگر کسی که واقفا دوست و متحد باشند عکس مرا هم پادشاه خواست
بودند چون همراه نداشتم و عده کردم از لندن بفرستم طرف مغرب باز سر تپ مذکور
از جانب پادشاه آمده خدا حافظ کردند و گفتند پادشاه فرموده اند بفرستنی دارید
رجوع نمایند اظهار تشکر کرده و گفتیم عرض کنید چندان توقیفی این جا نخواهیم کرد اگر جمتی باشد
البتة با علیحضرت ایشان عرض خواهد شد اگر از علم و بصیرت یونانیان بپوشیم خاک
یونان چندان حصه خوبی از عالم نبرده چه همه پرازش و ریک و اطراف ملک پرست
از تپه و دمن و فی الحقیقه جای تعجب است که چه طور چهار ملیان لیره مالیات از ملک
جمع میشود بیشتر از کرک شهاب و اقمشه خارجه جمع میشود و ملک حیدرآباد که زراعت
و فلاح و معدنیاتش بیشتر است بالنسبه بیونان از نه ملیان جمعیت ما چهار ملیان لیره

جمع میکنم و در یونان چهار ملیان لیره از دولیان جمعیت جمع میشود یونان هم مثل مصر قرض
 ملتی زیاد دارد و بیشتر بخارج مدیون است دولت یونان بیت ملیان لیره قرض کرد
 برای استیاع جازات جنگی و تدارک عسکر حاضر کاب اگر جازات فروخته شود و لشکر
 موقوف فقط عارضه که یونان دست میدهد از جلالتش کاسته میشود شایسته یونان
 نیست ملاحظه نمایند که محاطت مملکت آنهاست بعسکر نظامی آنها نیست بلکه غرم خرم دول
 معتبره است که آنها را از ظلم و تعدی دولت خارجه محفوظ نماید خلاصه کائن این است که شاک
 یونانی و مونیواتش و تاریخ یونان که عموماً در مدارس فرنگستان آموخته میشود سبب
 این شده است که ملل فرنگ پیوسته خیالشان مصروف یونان است و شاید پیوسته
 نیز مردان توانا و زنان زیبا در ملک مزبور پیدا شود در هندوستان خیال باچندان
 متوجه یونان نیست فقط چیزی که بکار مای آید و تاریخ یونان حکایت جنگهای پی در
 پی است که سوابق ایام مکرر با بعضی از حکام غربی ایران روی میدهد ادحکایت و
 شرح این جنگهای پرافسانه هنوز جزو کتب و تواریخ معتبر محسوب میشود با وجود تاریخ
 پلنگیه جدید جنگ مرآتان نه بکار استقامت و پایداری حکومت یونان بنحور دژ
 مفید نیست و آشنایش فرنگستان است مذکور است که ده هزار لشکر یونانی صد هزار
 عسکر ایرانی را در مرآتان توانا بود کردند پس چرا حالا که یونان بیت هزار لشکر دارد به
 اسلامبول پورشش نمیدارد از آنجا نیکه در تمام مدارس فرنگ تواریخ و کتب یونان خیلی
 اهمیت پیدا کرده بدون شک یونان را از وضع حالیه که دارد بخيال کج انداخته
 ابراز این اینکه مدیرین و اربابان سیاست فرنگستان بنوعی قلوبشان بستگی مابین

کتاب پیدا کرده که بیش از احتیاج است و آزادی و حریت یونانیان را بیشتر از آنچه
تصور مینماید اگر جوانان انگلیس کمتر متوجه این کتاب بشوند برای انگلستان ابتری حاصل
نمیشود بلکه برای یونان بهتر است خلاصه برویم سر روزنامه یومیه

روز دوشنبه چهاردهم

تا نماز تازه رخ نمود بعد از ظهر جناب ترکیب فی صدر اعظم باز دید تشریف آوردند چون پیشتر
آورده بودند من لباسم را کنده بودم نخواستم تا لباس میوشم ایشان محفل شوند لهذا نمازش را
گذارده معاودت فرمودند شب من و همراهان در یک مهمانخانه که ده مسیلی شهر است من
میسر کر نایب اول سفارت بودیم اول بنا بود به راه آهن برویم چون گفتند با کالسکه ای
بیش از یک ساعت و ربع راه نیست انب آن دانستم با کالسکه اسبی بروم که هم کردش
شده باشد دوم بتأمل تماشای در و دشت را بکنم ساعت هفت سوار شده را ندیم دو ساعت
درست طول کشید تا رسیدیم به مهمانخانه اینجا قصبه الیت موسوم به کنیسا که چندی قبل
دولت جرمن آنرا متصرف شده مدرسه و غیره بنا کردند و این واسطه اهل قصبه تمام زبان
جرمن میدانند که هشت سال قبل در سفارت خانه انگلیس در طهران نایب اول بود شارژ
افر سفارت یونان شده دیروز با زوجة اش وارد شده بودند آفتاب هم نیز فرود آمد
بودند در صبح و روز با ایشان معرفی شده مسرعتن رفتیم بعد از شام در طاق بزرگی که وسط
باغ بود رفتیم سیمکای یکیشم چند نفر از اهل شهر هم اینجا برای شام آمده بودند صاحب مهمانخانه قدر
پیانو زو مردان و زنان یونانی قصبه مدخلی خوش گذشت تا نصف شب اینجا بودیم بعد
بتوقف گاه راه آهن رفته با کالسکه بخارج شهر مراجعت کردیم و کالسکه بای اسبی را خالی

جناب میسر دو
تن با کار د

بشهر روانه نمودیم میسر فرون و طفیل علی بیگ خان و میرحبیب اندا علی خان در همانجا ماندند که صبح
 بروند بر آنان یعنی بهانجا نیکه بیگ قول ده هزار نفر یونانی صد هزار نفر ایرانی را میداد و قبولی
 چهار صد نفر یونانی صد هزار نفر ایرانی را نابود کردند البته خالی از اغراق نیست خلاصه امروز
 و قریکه از انظار کی بطرف کفیا می آمدیم جمعیت کثیری دیده شد جو جو در کاری مانده
 اطراف خود کل و کیا و فراوان گذاشته نغمه کنان و کف زنان از دوی که خارج شهر
 و سیرگاه است بر می گشتند بعد از پرسیدن معلوم شد امروز عید تریه بود و اهل
 شهر عید روز سه شنبه یا تروهم گرفته بودند
 و شب چون دیر بر شتیم و کسالت راه هم گیم کرده بود و قدری دیر از خواب بیدار شدیم
 پس از نماز جناب ترکیوبی صدر اعظم عکس خویش را بذریعہ میسر پد بیگ که یکی از اجزای
 پادشاه است برای من فرستاده خواش بیک قطعه عکس مرا کرده بودند چون همراه شدیم
 وعده کردم از لندن بفرستم بعد از ظهر همراهانیکه بر آنان رفته بودند حسته و کوفته و کرد و
 مراجعت کردند گفتند چیا عت ترسیم و چیا عت بر شتیم بگر کرد و غبار پس چیز دیگر ندیدیم
 آن شب های خاک که مثل است بر اجساد یونانیان که در این جا معدوم شده اند و شب
 قبل در فالیر که دمی است نزد یک بتدیر سرس شام خوردم هوای خنک خوبی داشت
 و چون فردا انشاء الله بطرف اسلامبول عازم می شوم خبر کردم شام در همانجا خانه فالیر حاضر
 نمایند جمعی هم موجود بودند از حبیل میسر با کار و شارژ و دافرو میسر و کرونایب اول
 سفارت و غیره ساعت هفت موعودین منسل من آمده با اتفاق ایشان بطرف
 فالیر اندیم گفتیم بنه و آغروق را فردا از شهر بخلا مستقیم میزدیم بجا از شب کی بود بسیار

خوش گذشت اتفاقاً در همان خانه دیگر ترویکت همان خانه مجلس ساز و آواز بود و بعد از شام
با همانان و همایان آنجا فرستیم شخصی کاچیه میزد و دیگری پیانو خیلی باهنگ و خوش مقام
زدند بعد از شام همانان وداع کرده رفتند پنجم رستم بالا خانه که مشرف بدریا است بماندیم
روز چهارشنبه شانزدهم شهر رمضان

تا ظهر چون ایام گذشته گذشت چند دقیقه از ظهر گذشته مستر با کار دو زوج اش
برای وداع آمدند بخسار با هم صرف شد بعد از نماز قدری صحبت کرده ایشان رفتند
منم خوابیدم ساعت پنج سوار کالسکه شده بطرف بند بیرس روانه شدیم انظار که شصت
مسطح اندازد که چای و سبب این خوب و همانا نهایی پاکینه دارد اما بواسطه قلت
آب تمام معابر و گذرگاه باران زد و خاک است کالسکه های دوا سبه و عرابه های
دودی و اسبی زیاد یافت میشود زنان زیبا روی و خوش اندام و مردان متناسب
انگشت اندمن حیث المجموع مینی های درشت و موج های کلفت دارند جانب خیلی کم میانه
یافت میشود اغلب قوه خانها و تمام خیابانها با چراغ گاز روشن میشوند روز اولین
فصل که تابستان است هوایش گرم است شبها خیلی نازد ابل ملک تیزهوش
و چالاکند اما خالی از خدعه و مکر نیستند این همانا خانه که ما منزل کرده بودیم خوب
اما مسافرنیکه فصل تابستان می آیند بهتر است در دو میلی شهر دفایر که هوا خنک
خوبی دارد منزل کنند هوای انظار که بقدری برای ما که بکرهای هندوستان حادث
داریم گرم بود که مافوق آن متصور نبود خلاصه ساعت پنج و ربع وارد بندر شده رفتیم
یکشتی اطرش سمس درویش است ساعتی نیم میل و نیم الی ده میل حرکت میکند خیلی

مصحح
قبولی
مرور
سته
بل
وند
بند
ی
رستم
آلود
چند
ب
ظاهر
ن
س
س
یا

پاکیزه و نفیس است تمام نیم گشت و تحت خوابها از محل فرزند است ساعت شش و ربع
 راه افتاد دریا قدری متلاطم بود و باد مخالف سینه میوزید اما چندان صدمه نبرد ساعت
 بهشت ششم فوجی دیدم هوا خنک بود اما همراهان می گفتند از ترس اینکه مباد آب
 داخل حجرات بشود و پتوهای اطاق آنها رطوبت شود و بدین بیان جمله کرم بود تمام شب هوا برود

روز پنجشنبه هفدهم

امروز هوا بسیار خنک و تمام روز ابر بود و ساعت قبل از ظهر چند دقیقه باران آمد
 بعد استادنیم ساعت بعد شروع باریدن نمود و بین طور تا شام کاه میبارید و کاهی
 می ایستاد ساعت شش و ربع وارد تنگه وارد دلت شدیم اسم این تنگه از شهر وارد دلت
 مشتق است که در ابتدای این تنگه واقع و بسیار خوش منظر است شهر در دلت قریب
 ده هزار نفر جمعیت دارد و دو هزار مسلمان و بهشت هزار نفر ملل متفرقه شب خنک
 بود و رحلت روز جمعه هجدهم خوابیدم

صبح بسیار سرد بود درجه میزان الهوا در اطاق شصت و شش و پروان شصت درجه بود
 مسافری هم لباس کلفت پوشیدند و ساعت ظهر مانده سواد شهر اسلامبول ازدو
 پیداشد نیم ساعت بعد داخل بسفور شدیم نیم ساعت بتجا و رکشتی در میان بسفور میرفت
 تا رسیدیم بلنکر کاه طرفین بسفور ملو بود از عمارات خوش منظر و ابنیه با صفا و مساجد
 عالی میخواستیم بگویم هیچ جایی در دنیا این منظر نیکوی بسفور را ندارد یک ساعت ظهر مانده
 کشتی بلنکر کاه رسید و لنگر انداخت من و همراهان پیاده شده داخل قایق دودی شده
 بطرف اسکله رانیم از بندر تو بجانہ داخل شده و فیم پرا نار درهماخانه موسوم بتل

دانشکته صرف کردیم شهر اسلامبول دو قطعه است یکی قدیم که اهل ملکت استنبول میگویند
و دیگری جدید که پراینساند تمام شهر و محال اسلامبول روی کوه و تپه واقع شده
زمین کوچه با با سنگهای قلعه مفروش است یکت کوچه منوی دیده نشد یا سراشیب است
یا سرا بالا هوای شهر گرم بود سه ساعت از ظهر رفته رفتم بپوک دره که یکی از محال اسلامبول
و باکشی و دوی و دو ساعت راه است در همانخانه موسوم ببل و یعنی خوش منظر
فرود آمدیم هوای لطیف تنگی دارد تمام عمارات اینجا مشرف بدریا و خیلی باروج اند سفارتخان
های خارجه در امتداد بنفوذ نیز هست که فصل تابستان از شهر اینجا سیاق می آیند

روز شنبه نوزدهم شهر رمضان

تا بعد از ظهر تازه که قابل مذاکره باشد رنج نمود سه ساعت از ظهر گذشته رفتم بدین
کرد و منور که یکی از اعیان انگلیس و برای تغییر آب و هوا اینجا آمده پس از قدری صحبت
رفتم بدین جناب سر ویلیام ویت وزیر مختار دولت انگلیس مقیم اسلامبول آدم
بابیثه معمری اند خلی با کفایت و درایت صحتهای متفرقه زیاد در بیان اندازانجا با اتفاق
ایشان فرستیم بدین جناب قحامت مضاب حاجی میرزا حسن خان معین الملک و وزیر
دولت علیه ایرانشین مذهب و خلیق و ادیب بنظر آمدند با ایشان نیز صحتهای مختلفه زیاد شده
با اتفاق فرستیم دیدن نواب حلیم پاشا که یکی از اعیان معتبر اسلامبول و پسر عم خود
مصر اند مر اجعت از آنجا رفتم منزل جناب بنیر پاشای شیر الملک منزل نبودند کاغذ
نام خود را گذارده رفتم بدین جناب سرزهری و لف قائم مقام دولت فخریه انگلیس که
برای تصفیه گفتگوی مصر با اسلامبول آمده اند از آنجا منزل مراجعت شد میرزا استعقل خان

Sir William White

تاریخ
ست
آب
برود

آمد
های
دل

یا

ن

م

بود

و

ن

بد

م

ره

س

اظهار تاسف کرد که چرا بیرون رفته و حاضر نبود همراه من بیاید خدمت جناب معین الملک
زیرا که بادرش صفا فباشی میگفت دوست است لهذا ساعت نه شب رفته معرفی
جناب معین الملک نوشته توسط خودشان روانه کردم از قراریکه می گفت جناب معین الملک
از ملاقات من خورسند بودند خلاصه ساعت دوازده که نصف شب باشد خواهیم

روز شنبه بیستم

جناب معین الملک امروز بعد از ظهر وعده کرده بودند ملاقات تشریف بیاورند و دو
ساعت از ظهر گذشته هوا مغشوش شد باد تند و وزیدن گرفته باران هم آمد و خیلی
سرد شد در ساعت محمود شطر بودم که تلکرافتی از جانب ایشان آمدی بر اینکه هوا متقلب
در مانع است از آمدن و قرار بروز دیگر مقرر شد ساعت چهار و نیم جناب سر ویلیام
ویت بیازدید تشریف آوردند قدری با ایشان صحبت شد چون ساعت پنج برای صرف
چای در منزل لرد و دنیور موعود بودیم تمام همراهان را برداشته آنجا رفتیم جناب
سر ویلیام ویت نیز آنجا تشریف آوردند پس از صرف چای و چغنیهای مختلفه منزل
معاودت شد امشب جمعی موعود بودند ولی بخیر لرد و دنیور کسی نیامد بعضی بواسطه امور
اتفاقیه و برخی بواسطه انقلاب دریا تلکرافتا و کتابا معذرت خواسته بودند منم چون
شب قتل بود و قبل از آنکه دعوت بکنیم ملققت شده بودم از خدا خواستم و امشب را
تنها گذرانیدم بخواندن بعضی ادعیه جات شب را صبح کردم

روز دوشنبه بیست و یکم

از سحر هوا سخت باریدن گرفت و تا شام نه ایستاد چون امروز روز قتل حضرت امیرالمؤمنین

علی ابن ابیطالب علیه الصلوٰۃ والسلام است و دست بهیچ امری نمیتوان زد و زدن
مانده مشغول امور معموله و فرائض لازم که متعلق به امام قتل است شدم
روز دوشنبه بیست و دوم

نواب حلیم پاشا باز دید تشریف آوردند چون عالم خوش نبود خوابیده بودم این
قدری نشسته یکبارگی کشیده با هم را بان صحبتی کرده تشریف بردند
روز سه شنبه طبیعت و نسیم

امروز مگرانی از جانب سهرالفر داندین مترجم و نایب اول سفارت نکلیس رسید که سه
ساعت از ظهر رفته باتفاق ایشان قرار شده برویم ملاقات جناب جلالتاب کامل
پاشا صدر اعظم دولت بهیة عثمانی بعد از صرف غذا سوار قایق دودی شده رفتم شهر
تمام همراهم را فرستادم بهماخانه میرزا اسمعیل خان ولیاقت علی خان را همراه برد
رفتم بفرات خانه نکلیس که در پیرا واقع است از آنجا باتفاق سهرالفر داندین رفتم
به اسلامبول که شهر قدیم است قریب پنج میل مسافت داشت جناب صدر اعظم
در باب عالی که صدراخانه است تشریف داشتند با ایشان صحبت کوناگون شد
از سؤال و جواب پلنگیة چنانچه با سایر دروز در میان میآمد اینجا هیچ در میان نیامد
پس از قدری صحبت برخواستند رفتم به تاشای مسجد آیا صوفیه که واقعا یکی از مبنیة نفیسه
قدیم است کنبه بسیار بزرگی دارد قطر شش صد و پانزده پا است شانزده درب
آهنی و شانزده ستون سنگ یکچار چه که بهشت ستون سنگ سماق و شش ستون
سنگ شیم است و از این با مال معبدی بودند در رزم موسوم به معبد آقا کاتبان دین

از معبد مذکور باین جا حمل کردند و شمع بسیار طویل و قطور ظرفین محراب بود هر یک اقل
 پنج شش صبیح و بطول دو ذرع میشد گفتند هر یک از اینها پنجاه میوزد بالای محراب
 شاه نشینی بود که اطرافش حجر طلا بود گفتند اینجا جایی است که سلطان عصر نماز میخواهد
 و مأمومین از پائین اقتدای میکنند در صحن مسجد حوضی بود از سنگ مرمر اطراف حوض را
 شیرهای متعدد کار گذاشته بودند برای وضو ساختن و غیره در حوض حجر بلبل بود که
 مانع باشد از اینکه مردم دست و رو میان حوض بشویند چپار مناره طویلی در اطراف
 کعبه بود ولی بطوریکه بایستی این بنای عالی را تر و تازه نگه دارند نبود این مسجد در کتبات
 دوم در سال ۳۶ مسیحی نام اجماع صوفیای یعنی عقل مقدس ساخت در سال ۵۳۲ عیدوی
 جستان یونانی این جاد را معبد کرد یک تخت تنگ مرمر سحرآمیز اینجا بود گفتند این کهواره
 حضرت مسیح است شبهای رمضان قنادیل که اکب بشیل در این مسجد بقدری میفرورزند که
 تالی روز روشن میشود علاوه بر این مسجد شانزده مسجد بزرگ معتبر دیگر و صد و پنجاه
 مسجد متوسط و دویست مسجد کوچک در اسلامبول است که همه صاحب مناره
 و کعبه اند بعد از مسجد ایا صوفیه مسجد احمدیه از همه بزرگتر است احمد پاشا در سنه ۱۰۲۶ هجری
 بنا کرد و شش مناره و کعبه بسیار بزرگی دارد که روی چهارستون کعبه رازده اند هر مسجد
 مناره بلند و حوض مرمر پاکیزه و صحنی باندۀ خود دارد فی الواقع این اماکن متبرکه که شهر اسلامبول را
 که بالطبع تشنگ و خوش منظر است باشکوه و بارونی تر کرده اند عروس مجلس یا
 خود همیشه دل میسر و علی الخصوص که پیرایه پیاوستند خلاصه بعد از تماشای بسیار
 برگشته به جماعتی فخر از اینجا سایه ترابان را برداشته منزل معاودت شد امروز طرف

عصر جناب معین الملک با زدی شریف آورده بودند من پسند ^{نخست} کاغذماشان را کنار د
مرجعت روز چهارشنبه بیت و چهارم کرده بودند

امروز جنابان سرهنری و دلف و سمر آفر و اندیس و لر و دمنور و سنجار و سوغو و من بودند
بعد از نماز با ایشان از هر تبیل و صحنای مختلفه در میان آمد بیا خوش گذشت از دیر
کلیم شدت در گرفته نمیدانم سبب چیست گفتم بکنفر طبیب حاذق طلبند چون از
منزل بواسطه درد کلوم بیرون رفتم تازه که قابل تحریر باشد رخ ننمود

روز پنجشنبه ۱۳۰۳

بعد از بنا بطور گردش در قایق دودی مخصوص نشسته رفتم اسلامبول همراهان همه بودند
در حقیقت اگر شخص هر روز از این جا با اسلامبول برود و بر گردد حسته نمیشود بلکه گردش مفصل
با صفائی است زیرا که گشتی تماش را از چهلوی عمارات و باغات و تلال شجر سبز
باروح میکند و چنانچه اکثر ملازمین دولتی و ملتی و تجار اهل سیف و قلم در استراحت
سکونت دارند هر روز با گشتی های دودی تجاری که متصل درآمد و شند به شهر رفته
شام مراجعت می کنند طرفین بسفور و ساحل است یکی در ولی حصار نام و دیگر آنا طولی
حصار چند جهاز برای ساحل مین و چند کتا حل بسیار قهر رند برای حل غنوم حلق مرحبت
از اسلامبول رفتم بدین نواب عالیة نانی خانم که بطور یسلاق با اسلامبول تشریف آفریده
اند چای و سیکارا آنجا صرف شد من در معاودت کردم

روز جمعه طبعیت خوش

اعتقاد آل عثمان این است که امشب که شب جفتم از منق شب قدر است تمام شهر

و محلات را چرخان می کنند چو شبی تمام میگیرند گفتیم کشتی حاضر کردند برویم شهر تا ما را
 کنیم لرود و بنور زوجه و دخترش نیند براه آمدند بدین راه رفتیم خانه جناب علی پاشا نوه
 فواد پاشای صدر اعظم مرحوم چای آنجا صرف شد لرود و بنور از این جا منزل مراجعت کرد
 زوجه و دخترش بامین آمدند شام را در همانجا هتل و انگلتر صرف نمود و بعد از شام
 رفتیم مسجد ایاضوفیه قریب ده هزار نفر جمعیت بنماز جاعت مشغول بودند رفتیم بالا خانه قدر
 نشستم بالای کسب مسجد را با چراغ نوشته بودند قیل شفاعت یا محمد روی کسب مسجد
 دیگر الاعمال بالقیات در کسب دیگر لیل القدر همین قسم آیات روی کسب مسجدی با
 چراغ مزین کرده بودند جمعیت کثیری از زن و مرد بزرگ و کوچک وضع و شریف غنی
 و فقیر مسلمان و فرنگی یهودی و ارمنی سواره و پیاده در کوچه و برزن و مسجد و بازار پُر
 بودند خیلی تماشا داشت نصف شب بمنزل مراجعت کرده خوابیدم

روز شنبه بیست و هفتم

چون دیشب دیر بود بیوک دره رفتیم و همین همان خانه اسلامبول خوابیدم قبل از
 نماز بعضی امور لازمه مشغول شدم طرف عصر از اسلامبول حرکت کرده رفتیم بیوک دره
 برای تنبیه لباس چونکه امشب خانه جناب قحامت نصاب سرد ویلیام ویت
 سفیر کبیر دولت انگلیس همان جستم وقتی که خواستم بقیاقیشینم جناب سرهنری لوف
 را ملاقات کردم ایشان بامین بمرای کردند تا طراپیه که مندل ایشان آنجا است
 در این جا جناب مغزی الیه پیاده شدند و من رفتیم بیوک دره لباس رسمی پوشیده
 رفتم تمام سفرای خارجی یعنی سفیر کبیر دولت علیه ایران و فرانسه و یونان و نیکی دنیا

تیرموغود بودند سفیر دولت منسه بواسطه علالت مزاج علیحضرت امپراطور المان
نیا مه بودند سفیر ایران مثال بی مثال علیحضرت اقدس پادشاه ایران را که کلان
بالماس بود بسینه زده بودند بسیار خوب مثالی بود خلاصه شام خوبی صرف شده
بنزل روز یکشنبه عبت هشتم معاودت

امروز هوا ابر شده قدری بارید و ایستاد بعد از ظهر هوا صاف و خنک شده
ساعت از ظهر گذشته رفتم منزل جناب سرویلیام ویت خودشان بواسطه کمالت
مزاج خوابیده بودند بازوجه و صبیحه ایشان صحبت فصلی بعد برگشته رفتم منزل لرود
امروز عصر آنجا بجای موعود بودیم جمعی دیگر هم از قبیل جناب معین الملک و سفیر یونان
و غیره بودند دختر لرود منور قدری کمانچه نواخته شمعین را خطی وافر دست دادند
غروب آمد منزل شب را چون لیا لی گذشته بسر بردم

روز دوشنبه عبت ونهم

امروز هم هوا مثل دیروز عصر صاف بود چون مزاج منور بطوریکه باید و نشاید ایستام
نیافته طبیب آمده نسخه دوائی داد گفتم بروند شهر بیاورند امشب سفرای خارجه منزل
من ممانند در حقیقت این ضیافت ولیمه شکر گذاری خداوند تبارک و تعالی است
که عمری عنایت نمود جشن پنجاهم سال سلطنت علیحضرت قدر قدرت ملکه معظمه
پادشاه انگلستان و قصر هندوستان را دیده تهنیت نمائیم و با تمام دولت
خواهان این سلطنت عظمی مبارکبادی بجز الله همه باین فیض علیا و نعمت کبری رسیدیم
ساعت شش شب زوجه و صبیحه جناب سرویلیام ویت آمدند و از جانب

امان
خود
کرد
ام
خود
بعد
ی با
عینی
رپر

از
بک
یت
وف
ت
سیده
حنا

سر ویلیم ویت عذرخواهی کردند که بواسطه بعضی امور لازمه نتوانستند بیایند بعد سائرین
یکی بعد دیگری از قبیل سفیر کبیر دولت علیه ایران و سفیر یونان بازو جبه شان و سفیر امریکا
و زوجه شان و مستتر فن و سرآل فردا آند لیس و لر و دنور و غیره تشریف آوردند بعد از
شام من خطبه بنام علی حضرت اقدس ملکه معظمه داشته ملکشا و شوکتها خواندند بلامتی وجود
مبارک علی حضرت ایشان و تبریکات پنجاهم سال سلطنت همه آشامیدند بعد مستتر فن نایب
و معتمد اول سفارت بنیه انگلیس نظم غزائی کردند شبی بود و لتخواهی حضرت اقدس علی حضور
بر نور نظام الملک آصف جاه مد ظله العالی و تجید از خدمات و الدروع و خود من
و بلاستی حضرت اعلی حضور بر نور مد ظله العالی نوشیده از سر نیز برخاستند
و رفتند بالاخانه پس از دو سه دقیقه تا مل پائین آمده در صحن همانخانه رقص مختصری کرد مجلس
بر خواسته شد بجهت انده نهایت خوش گذشت پس از تشریف بردن ایشان منم
بجواب گاه روز سه شنبه سلخ رفته خوابیدم

تا عصر از منزل بیرون رفتم قبل از ظهر مستر وکیل معتمد وزارت اعظم از جانب جناب
جلالت کامل پاشای صدر اعظم آمده عذرخواهی کرد که جناب معظم له بواسطه بعد مسافت
و علالت مزاج نتوانستند خودشان بیایند با معززی الیه تدریجی صحبت شد سر نما رفتم
بعد از نماز چپ دقیقه چرت زدم طرف عصر با اتفاق تمام همایان فرستیم اسلامبول
چونکه فردا عید و عید است و این جای عید را خیلی خوب می گیرند و اعظم و جلایا
میدانند شب را در همان همانخانه که همیشه میسر فرم میبردیم

روز چهارشنبه غره شهر شوال

صبح که از خواب برخاستم حسب الرسم همراهان آمده ادای تذر کردند با فردا فرد
 آنجا عید مبارکی شد و شب چون شب مبيت و بقیتم بلکه بهتر تمام شهر را آمین بته
 و چراغان کرده جهازات را با اعلام و بیرقهای متلون اللون زینت کرده بودند و علیحضرت
 اقدس سلطان رسم است نماز عید را در مسجدی که خودشان بنا کرده اند خوانده و تسبیح
 میرند بعبادت دولتی برمسند سلطنت متکلم میشوند بعد تمام عیسان و اشراف و ثا و امری
 ملک نظامی و قلمی بجنور رفته دست علیحضرت ایشان را بوسیده بیرون میآیند
 و علیحضرت سلطان بفرخور حال هر یک نوازشات خسروانه مبذول میدارند و با حق
 خیلی قابل تماشا است امروز هم چون سایر ایام بسر بردم شب بعد از شام
 رفتم باغ عاصه که تپه باش فیما بین مؤزیکان میزدند جمعیت کثیری از زن و مرد جمع
 شده بودند آنجا قدری نشسته بستی خورده مندر معاودت شد

روز چشمنه دوم شهر شوال

امروز عالم چندان خوش نبود از منزل بیرون رفتم بعضی نوشته جات لازمه نوشته
 روانه هندوستان کردم هوای این جا نسبت به بیوک دره که تر است پشه زیاد هم
 دارد چیزی که قابل تحریک باشد روی نذا مردم چون دیروز مشغول دید و بازدید
 هستند تمام اطفال البسه کوناگون و قمشه بوقلمون پوشیده دسته دسته از این جا
 به آنجا میروند این جا رسم است تا سه روز این عید را میگیرند

روز جمعیه سیم

صبح که از خواب بیدار شدم بتوسط لرد و منور رفته از جانب سفارت بهنگلیس رسید

سایر
 برامیکا
 بداز
 وجود
 سب
 جن
 دن
 سند
 عین
 سیم
 بید
 اب
 سات
 رفتم
 حل
 اعیا

که اعلیحضرت اقدس هاپون سلطان اعظم یکجاست و نیم از نظر گذشته راسین کرده اند و
 عمارت سلاطین خدمتشان مشرف شوم قریب ظهر سرافرد ساندین مترجم و نایب اول
 سفارت نکلیس آمده با اتفاق ایشان فقیم حضور وقتیکه نزدیک عمارت رسیدیم
 اعلیحضرت هاپون مسجد حمیدیه که سه سال قبل حکیم خودشان بنا شده برای نماز تشریف
 سیر دمن نیز در بالاخانه که محاذی مسجد بود توقف کردم از نماز فارغ شدند ظهرهای
 جمعه بلا استثناء در همین مسجد بنماز تشریف میسبرند و در چنین روزی تمام صاحب منصبان
 بحری و بری بالباسهای رسمی در کباب سعادت حاضر میشوند خلاصه طرفین راه سربازان
 صف کشیده اعلیحضرت سلطان از میان آنها در کالکه دو دقیقه قریب مسجد تمام
 عسکر بعد از بلند شده دفعه پنجم کشیده موزیک سلام زدند دم پله کان مسجد اعلیحضرت سلطان
 از در شک فرو آمده داخل شدند بعضی از ارکان تیر درون مسجد فرستند صاحب منصبان
 نظامی که اغلب آپلایت و نشان داشتند بیرون مسجد در کمال نظم و ترتیب ایستادند ازین
 جمعیت کثیر صد از اصدای بیرون نمی آمد بعد از فراغت از نماز حسب معمول قشونی را که خلوه
 شهر هستند از بحری و بری سواره و پیاده سان دیدند در پی که قشون از جلو می گذشتند موزیکان
 به آهنگ خوشی می نواختند پس از سان پائین آمده در در شک دو اسبه نشسته خودشان را انداختند
 بطرف عمارت افواج ترک خوش اندام و خوش لباس سواره نظام مثل لباس
 و آقامی روس بود در بالا لیا نی اسب های یک رنگ و یک اندازه داشت
 خلاصه همه چیز را دقیق پس از تشریف بیرون اعلیحضرت سلطان نایب اجدانی از
 جانب سنی بجانب هاپونی آمده اطلاع داد که برویم فقیم میرزا اسمعیل خان و لیا علی خان

همراه بودند و دم پله کان خواجه باشی که مرد می رسید چیده بود و جلو آمده تعارف کرده و مرتضی
 نمود و عرض کرد که فلان کس حاضر است و قتی که داخل عمارت شدیم نیر پاشای شیر الملک
 ایشیک آقاسی باشی جلو آمده فرستیم با طاق مخصوص چند دقیقه تأمل کرده فرستیم
 بجنوب مبارک علیحضرت سلطان لباس سیاه ساده در پیش می روی بکمر و پالتوی بدوش
 انداخته بودند و قتی که داخل شدیم ایستاده بودند بعد ششم سیکارنی بادست مبارک
 مرحمت فرمودند صحبت بای متفرق در میان آمدن عرض کردم چون در این ملک علم و
 به ترقی است استعداد دارم بعضی از مدارس را به بنیم فرمودند بسیار خوب پس از
 کشیدن سیکار و صحبت بای شیرین و آبدار که قریب یک ساعت طول کشید مرض شدم
 در ضمن صحبت فرمودند باید ملاقات ثانوی نیز بشود عرض کردم هر وقت تمایل
 ملوکانه با حضار این بنده صادر شود با جان و دل حاضرم خلاصه تمام اطا قما فرین
 بود با سباب نفیسه از قبیل میز و کرسی و ساعت چل چراغ و دیوار کوب و کلدان
 و غیره پله کانه است و ناهمه از شکت مرمر بود فرشت اطا قما کلا قالی لباس علیجات
 خلوت مانوت ساده سیاه بود و قتی که بیرون آمدم علیحضرت سلطان آن سنجیل حتی
 پاشای نایب اجودان را که میر جازات دولت عثمانی است مقرر فرمودند نزد من
 بماند برای بدایت تماشای عمارت و اماکن تبرک و غیره چون امروز جای نمی خواهم
 بروم گفتم فردا بیاید بیوک دره من از حضور سلطان که بیرون آمدم فرستم
 همانخانه چای خورده بعد بلافاصله شش تا فتم بطرف بیوک دره برای تغییر لباس
 زیرا که امشب در خانه جناب سرد ویلیام ویت مجلس باله برای تبرکات جشن پنجاهم

سال سلطنت علیا حضرت ملکه مظهره دامت شوهت داده میشود بعد از شام رخت بپوشان
همه بودند تمام در و دیوار را چراغان کرده آتش بازی رنگارنگی بالای تلی که مشرف به
سفارت بود چیده بودند قریب شصت بقصد نظر از زن و مرد مسلمان و فرنگی ترک
و عجم غریب و بومی باللبسه نفیس و شاعفای مختلف خند کنان و گفت زنمان در
وجد و سماع ایستاده و نشسته متحرک و ساکن مشغول صحبت و عشرت بودند بسیار
خوب مجلسی بود اهل مجلس سبک گیر تنیت و مبارکباد می گفتند ساعت دو از ده پون
خبر کردند انواع اقسام اشربه و اغذیه و فواکه و حلویات بریزهای متعدد چیده بودند
تا یک ساعت از نصف شب گذشته مجلس کرم بود بعد کرم موعودین فرستادند منزل
مرحبت کرده روز شنبه چهارم خوابیدم

امروز فراجم چندان سالم نبود انسب چنان دانستم منزل بمانم و اخلاک است
اما میگویند شهر کرم است بعد از ظهر شمعیل حتی پاشا آمده بودند بدویم بعضی جاها را
تماشا کنیم چون عالم خوب نبود قرار بر روز دوشنبه که پس فردا باشد داده شد
روز یکشنبه نیمه پنجم شهر شوال

کسالت دیر و زنا طریباتی بود از نظر بانظر عالم بهتر شد امشب را منزل خواب
میرزا محسن خان معین الملک سفیر کبیر دولت علییه ایران موعود و مستم بعد از مغرب
کشتی آوردند رفتم خانه ایشان کنار غلیج موسوم به استینا در امتداد بیفور قیامت
بسیار جای باصفائی است تمام سفرای خارجه باستثنای سفیر کبیر دولت همیه
انگلیس که علیل بود و حضور داشتند سفیر ایران خانه آراسته و اسبابی منقح و پیرته

دارند بعد از صرف شام که واقعا بسیار خوب بود و مرکب بود از اغذیه فرنگی و ترک
و ایرانی بالاخانه رفته مشغول صحبت و تماشای پرده های روغنی و آبی که اغلبشان کار تباران
ماهر فرنگ بود شدیم نصف شب سوپه که عبارت از آش سبزه و حلویات و میوه جاش
حاضر کرده بودند قدری صرف شد مجلس به هم خورد و منزل آمده خوابیدم

روز دوشنبه ششم

دیروز از جانب علیحضرت سلطان حکمی نفاذ یافته بود که خزانه را که مخزن آلات جواهرات
قدیمه و غنیمه است باز نموده من بروم تماشا کنم دو ساعت قبل از ظهر بقیان نشسته
را و افتادیم لر دو نور و صبیحه شمس سفیر یونان باز و جبه اش و همه همراهان من همراه بودند
از پهلوی عمارت دلمه باغچه گذشتیم آتیم حق پاشا در اینجا منتظر بودند با ما ملحق شده به خط
مستقیم رفتیم همانخانه که در پراواقع است برای پنهان کردن غذا از میان کوچه
های سرازیر و سه بالا که طرفین دکاکین مرغوب خوب داشت گذشتیم قریب نیم ساعت
طول کشید تا رسیدیم بخزانة اینجا عمارتی بوده از عمارات دولتی موسوم بعرض ادا حلال
بواسطه استحکامی که دارد مخزن کرده اند داخل خزانة که شدیم در وسط تحت طلای
بود مکرر بدر آید از روز مرد و یوا قیامت بی شمار گفتند تحت شاه آتیم سلطان ایرانت
که در سال ۱۱۱۴ هجری دولت عثمانی بعد از آنکه ایرانی را مغلوب نمود این تخت را به حضرت
در آورده چهار پایه داشت پشتی مر و ارید دوزی روی آن خنجر و دو دند و قفسه ظروف
جواهر نشان و آلات و ادوات حرب و کمرزهای مضع و جعبه های طلای جواهر نشان
و کلاه خود و قلدان و قوطیها و تنگهای متحد دهمه مضع و مکرر کجا هر زیاده دیده شد

در یک طرف شمال سلطان عبدالعزیز خان را از چدن مجسم و پاکیزه ریخته بودند که
 های قدیم طلا و نقره و مس که همه در ظروف جداگانه پشت آینه های بلور حیده بودند
 زیاد دیده شد شمع های مرجان و لیشم و یاقوت و پارچه های زنار و دوزی ظروف چا
 خوری مرصع و غیره در قفسه دیگر گذاشته بودند چندین ساعت وقت لازم دارد که
 شخص بتواند یک کیت همه را ببیند طرف راست مدخل پله می خورد و بالا خانه این جا
 مخزن تفنگهای صدف نشان و مرصع وزره و کلاه خود طلا و دستمانه مرصع و کلاههای
 چلی خنجر قدیم که هر یک بقدر خمره است پشت ساعت طلایی روی فیله از
 فولاد دیده شد گفتند در سال ۱۶۳۸ مسیحی از سلطان مراد بغدادی گرفته شده
 طرف دست چپ بالا خانه قفسه های متعدد بود که صورت سلاطین قدیم روم را
 با بجان لباس و جعبه و جواهری که داشتند جای داده اند همه تمامه های سفید
 بزرگ بر سر بسته بودند قفسه اول صورت سلطان سلیم بود لباس زنار و دوزی
 بلند در بر و خنجر مرصعی بزرگ زده بود و بعد از آن سلطان یازید خان ثانی و سلطان محمد خان
 ثانی و سلطان سلیمان خان اول با جعبه بلند مرصع و سلطان سلیم خان ثانی با خنجر
 مرصع و سلطان احمد خان اول با لباس جواهر و دوز و شعلی و دوزی جعبه سلیمان خان
 ثانی دوز تر و در طرفین و یکت یاقوت در وسط بود که هر یک از تخم کبوتر درشت تر بود
 لباس سلطان محمود خان ثانی شبیه بود و لباس فرنگیان از اینها که رو شدیم قفسه های
 دیگر بود که ساعت های بزرگ گنبد دار و شمیر با و سپر های طلا و تفنگ با و طباخچه های
 جواهر نشان را پشت آینه ها حیده بودند جای دیگر جعبه بزرگ زنانه جواهر نشان و تسک

آنجوری موضع و سرچق های کهر بای جواهر نشان فاشتمای صدف آقا بای موضع
 دست چق های کلک بجواهرات کونا کون آلات فراموش خانه از طلا اسبابهای
 علاج و ظروف چینی و قهوه خوری موضع خیلی نفیس و پاکیزه دیده شد بعد از تماشای
 زیاد رفتیم بکتابخانه که در جنب خزینه و قسمت صدر از کتاب عربی و ترکی و فارسی
 همه را برتیب پشت قفسه های بلور چیده بودند کتاب خطی دیده شد موسوم به سته عطار
 که مثل بود بر شاهنامه و سیلی نامه و یوسف زلیخا و غیره حجم کتابستنها یکت اصبع
 نیم طولش شش اصبع و عرضش چهار اصبع بود اما وزنش تقریباً بیش از نسبت ظل نظر آمد
 از اینجا بیرون آمده رفتیم به نیکی کو شک که مشرف به بحر و لنکرگاه است بسیار خوش منظر
 و با صفا بود چق های بلند که هر یک دو ذراع طول داشت و همه از نیکیا کهر بای موضع بود
 آوردند قدری کشیدیم بعد شربت و قهوه آوردند چون جای با صفائی بود قدری نشسته
 پس از نیم ساعت رفتیم بتماشای عمارت سلطان مرا و چپا ر م تمام دروب خاتم
 و صدف کاری بود کتب و شکات کاشی کاری روی تالار وسط زده بودند اطرافش همه
 آیات قرآن مجید بود تمام ستونها از سنگ مرمر بالای مدخل بخل جلی نوشته بودند که شاه باد
 بدولت همیشه این درگاه بجای استمداد ان لا اله الا الله بعد بیرون آمده از پهلوی
 مسجدی که موصوف است بمسج سعادت رود شدیم در شش مقفل بود گفتند کلیدش نزد شخص
 سلطان باید باشد زیرا که غرض حضرت پیغمبر خاتم النبیین علیه آلاف التحية والثناء در این
 مسجد است سالی یک دفعه روز پانزدهم شهر رمضان در این مسجد را بازمی کنند
 اعلی حضرت سلطان آنروز را این جا نماز میکند از بیرون مسجد سیلی با صفا بود و بعد از تماشای

بسیار به همانخانه مراجعت شد قدری نشسته و چای خورده بطرف بیوکره راه افتادیم
 یعنی با کالسکه تا اسکله آمده از آنجا بجستی نشستیم عمارت دلمه باغچه کنار دریا و سر راه آن
 میل کردم آنجا را تا شاکنم کشتی را لب دریا برده پیاده شدیم این عمارت را بنای
 سلطان عبد المجید خان است که واقعا نمونه ایست از بهشت اولایا بسیار بزرگست
 نتوانستیم بیش از ربع آن را تا شاکنیم ثانیاً بقدری پول در این عمارت خرج شده که
 بهتر از این حالا ممکن نیست در اسلامبول عمارتی بنا کنند بعد از آنکه از پله های مرمر
 چند بالا رفتیم داخل تالار بزرگی پرده های بزرگ روغنی در اطراف نصب کرده بودند
 تمام اطرافها را از رشته های رنگین فرشش کرده اند در وسط اطرافها برای اینکه پا نلغزد و قاف
 بعضی سه چارک کسترده اند که روی آن راه بروند پرده روغنی بسیار عالی دیده
 شد صورت اهل مصر کشیده اند در جلنی که راه افتاده اند زیارت که بروند خیلی
 خوب کشیده بودند و هم بالنسبه پرده بزرگی بود تقریباً شش فرع در چهار فرع میشد
 از این قبیل اطرافها متعدد دیده شد بعد رفتیم مرتبه دوم طرفین پله کان حجر بلور بود و بالای
 پله غلام کردش مانند ی بود که ستونهای بزرگ سنگ سماق داشت تنها المیه
 این مرتبه تمام بود تماماً از سنگ مرمر شفاف روشن مثل آینه میدرخشید کلدان
 بزرگی بطول یکذرع و نیم بکار چیده از سنگ شیم دیده شد بسیار چیزها در و پاکیزه بود از
 آنجا پائین رفته داخل کالری شدیم دالان طویل مسقفی بود که طرفین آن پرده های نخی
 و آبی و دور نماهای ساده و رنگین همه کار استادان ماهر و نقاشان قابل بود به
 دیدن هر یک نیم ساعت وقت لازم از طرف دیگر کالری بالا رفته داخل تالار

بسیار بزرگی که شانزده ستون سنگ سماق داشت شدیم یعنی در چهار موضع چهار
ستون جنب یکدیگر بود و کسبید بسیار بزرگی روی این بمنزله سقف زده بودند از وسط
کسبید چل چراغ عظیمی که بنظر سیصد لاله میخورد آویخته بود از این جا دیگر بجایهای دیگر
رفتیم زیرا که وقت نبود و خسته هم شده بودیم پائین آمده سوار گشتی شده بطرف منزل آمدیم

روز ششم شنبه هفتم

امروز بواسطه نقاهت مزاج از منزل بیرون رفتیم چون چار بطرف بند و بنا
عازم است بیشتر وقت را مصروف خطوط لازمه کردم و خواست تسخیل حق باستانی
نایب اجداد آمده بودند برویم بعضی جاها را تماشا کنیم ولی کسالت مانع شد تازه و بنی

روز چهارشنبه هشتم

امروز هم مثل دیروز بسر رفت تازه که قابل نگارش باشد رخ نمود

روز پنجمشنبه نهم

بنا بود بروم اسلامبول ولی نقاهت مزاج که از پیروز باقی بود زیاد شده مانع از رفتن
شد بعضی از همراهان اجازت حاصل نموده شهر فرستند که فردا بر وند بنامشای کوبه
اعلیحضرت سلطان که چگونه مسجد شریف منتهی قابل زیارت و تماشا است

روز جمعه دهم

طرف عصر چند نفر از آشنایان اسلامبول باز دید آمده قدری با آنها صحبت شد
بعد از رفتن ایشان رفتیم منزل لرود و نور ساعتی هم با مشارالیه و زوجشان صحبت کردیم
سنبل روز شنبه شانزدهم رجعت شد

امروز بنا بود برویم بحجزیره پرنیکس که اعظم و باشکوه تر از سته جزیره دیگر ایل پرنس است
 و سته فرسخی اسلامبول چپا جزیره است موصوم به ایل دو پرنس چون بسیار هوای منفرج
 خنکی دارد مردم برای تفریح در این جزایر میروند من و همراهمان هم سته ساعت از روز
 بالا آمده بکشتی نشسته راه افتادیم لر و دمنور در کشتی دیگر رفت که بعضی از موعودین را
 همراه بردار و محشم با همراهمان خود در قایق نشسته بعضی از همانان که منجمه جناب معین
 الملک و میرزا جواد خان مستشار و دختران ایلچی بلچوم و غیره بودند برداشته راه افتادیم
 تا زمانیکه از سفور خارج نشده بودیم دریا صاف و کشتی بی حرکت اما وقتی که داخل جزایر
 هوا طوفانی شده کشتی را بتلاطم انداخت و متصل آب از میطرف کشتی داخل شده
 از طرف دیگر میرون میرفت و لطات آب بسر و صورت و لباس میریخت اکثر اربابان
 و ائمه برداشت که مبادا کار از وضو گذشته بغسل برسند اما انجم الله کیماعت اظهار
 که سته سلامت بحجزیره مذکور رسید سوار کالسکه شده تا انظراف جزیره که قریب دو
 میل راه بود میزنهار را در دانه کوه کنار دریا که جای خشک باصفائی بود چیده بودند
 از پائین تا بالای کوه ملو است از کاج بسیار با صفا و خوش نما اگر چه حرکت کشتی و تلاطم
 دریا باعث اوقات تلخی شده بود اما بحمد الله تلافی آن در آمد بعد از نما حضرت بعضی سوا
 الایع و برخی در کالسکه نشسته رفتند بالای کوه من چون خسته بودم رفتم بمهاخانه که نزد
 اسکله بود و تقدری دراز کشیدم بعد از کیماعت حضرات آمدند آب بنج و چای و غیره فرست
 شد مجلس رقص نیز در محال آراستگی و پاکیزگی فراهم آورده زن و مرد رقص خوبی کردند و بعد
 نشد من بمهمه خوش گذشت تا مغرب آنجا بودیم بعد برخاسته طرف منزل عادت

رسیده فریم

کردیم در حین مرحبت در مثل کف دست صاف و متاب صفحه دریا مثل یک
تخته نقره خام کرده بود زمان سه ساعت و نیم طول کشید حین برکتش دو ساعت
آمدیم چون حیل خسته بودم بعد از شام زود خوابیدیم

روز یکشنبه دوازدهم

زمان شرفیابی حضور محظوظ را علیحضرت سلطان خلد الله ملکه فرمودند قبل از رفتن از اسلام
دفعه ثانی نیز ملاقات بشود و چون دوشنبه روز دیگر میخواهم بروم رفته بجانب نیر پاشی
ایشان یک آقاسی باشی نوشته اطلاع دادم که غمخیزم مرض خواهم شد تا غروب
جوابی نیامد امروز را هم چون ایام گذشته بسر بردم یعنی از منزل بیرون نرفتم بخواندن
کتاب و صحبت با بھرا بان و نوشتن بعضی نوشته جات روز را شام کردم

روز دوشنبه سیزدهم

امروز هم کافی السابق بسر بردم طرف عصر از جانب جناب میر پاشا پیغام آمد که حضرت
سلطان میخواهند مطلع شوند که چه روز از اسلام قبول حرکت خواهید کرد چون شب گذشته
قرار داده بودم و اقامت در اسلام قبول هم پیش از این اسباب کمال شد
بود جواب دادم روز شنبه جواب شدت کرم شده تازه که قابل باشد روی نداد

روز سه شنبه چهاردهم

حالتی نداشتم و منزل بسر بردم عصر سوار کالکه شده رفتم برای گردش شب
چند نفر از دوستان منزل آمده شام با ایشان صرف شد

روز چهارشنبه پانزدهم

امروز بعضی از بهرامان رفته بودند و مکروش بعد از مراجعت گفتند قریب مما تخاصه که منزل
داریم چشمه است بسیار با صفا و حسیله خوش هوا اشجار مشجر و گلهای خطر زیاد دارد قهوه
خانه بزرگ پاکیزه نیز ساخته اند بزبان ترکی خونکار سوی می نامند یعنی چشمه سلطان از
بس از طراوت و خضارت آنجا تعریف و تمجید کردند میل کردم بروم بیستم گفتند روز
جمعه نسبت بسیار آیم بهتر است زیرا که موزیکان میزنند و جمع کثیری از اسلامبول و حول
و خوش میروند و تا شام آنجا بسر میبرند خلاصه که ما شدت یافته نمیتوانیم روز از منزل
بیرون بروم روز شنبه قرار شد از اسلامبول حرکت کنیم و بهم زمان آنحضرت
سلطان خواهش کرده بودم بعضی از مدارس را به بنیم لهذا تکرانی به اتماعیل حقی پاشا کردم
که فردا در نما تخانه اسلامبول منظر من باشند برویم بدین مدارس

روز پنجم شانزدهم

یک ساعت نظهر مانده بکشتی نشسته روانه شهر شدیم بعد از نماز گفتیم چند کالسکه حاضر کنند
برای رفتن بدارس در این ضمن خبر رسید که بواسطه آیم که ما تمام مدارس بند و طلب
تعطیل دارند از این جا بایس حاصل شده باز به یو کدره معاودت کردم شب فقه
از جانب سفارت کبری انگلیس آمد که علیحضرت سلطان فردا که روز جمعه است
تعیین نموده اند در عمارت سلاطین شرفیابی حاصل کرده مخص شوم هم بطور منت این
اجازت را قبول نمودم شب چند نفر از دوستان با من شام خوردند بعد از غذا صحبتی
با ایشان کرده

روز جمعه هفدهم

بعد خوابیدم

صبح رفته از جانب سفارت کبری انگلیس آمد که مزاج مبارک علیحضرت سلطان

فی الجمله متکثر شده نمی توانست بیرون تشریف بیاورند بدین جهت امر و زشرفیانی حال
 میشود و از آنجا شیکه غم جزم کرده بودم فردا از اسلامبول حرکت کنم به پیغام اجازت حال
 منووم طرف عصر رفتم خونکار روی فی الحقیقه جای بطوعیت بالای کوچه چینه است
 آبش بسیار زلال خنک و کوارا بواسطه لوله های متعدد آب از آنجا داخل شکم اردکهای
 چند که از کچ و ساروج ریخته اند شده از زبان آنحضرت میسر یزد و در حوض طویلی که در مرتبه
 پایین ساخته اند جمعیت کثیری از زن و مرد بزرگ و کوچک آنجا جمع شده بودند من دیر
 رفتم ساز تمام شده بود و وزیر مختار دولت روس نیز آنجا بودند تا مغرب ماند و من بدل
 معاودت کردم چون خبر داد اسلامبول را و اداع میکنم و خوابم هم نمیبرد میل کردم چند
 سطری در باب وضع حالیه و پلنیک ملکی اسلامبول بنویسم و چون آغاز نامه بنام مالک
 الملک است ابتدای شرح حالت هر ملک بهم نیست بنام سلطان آن ملک که قیام
 مقام مالک الملک است بشود علیحضرت سلطان عبد المجید پاشا سلطان حالیه
 در سال ۱۲۹۲ هجری از کتب عدم بعرضه شود قدم بختا و دمنچا نچه مشهور است این آغاز لیست
 آثار رشد و مردانگی و آئینت و فرزانی اچیه شان هویدا بودی بالای سرش
 زهوشمندی می یافت ستاره بلندی در سال ۱۲۹۳ سلطان مراد برادرشان از
 سلطنت مخلع گشته علیحضرت ایشان پای بر منند غزو و قار کد استند از ابتدای
 سلطنت بار عایا و برابا که گرویی ستند مختلف الذنب و متعادت المشرب
 نوعی سلوک و رفتار کرده اند که فریاد احدی بیرون نیامده بنمر مرغان خوش کجای
 و بیس کس ظلمی و ستمی وارد نیامده جز از غمزه مجو بان ابل ملک انانما و ذکور امتواضع

خواتین بشاق می بندند که در حقیقت ملکی است بسیار نازک بینی تا چانه را می پوشانند و کیری
چندان میانشان رسم نیست بل خوب رویان کشاده و باشند جمیع اسلامبول و تلویج
آن که نصف شان عیسوی اند قریب یکت میان است دولت عثمانی صد و پنجاه تنی
دارد و هفده آهین پوش باقی تجارتی مالیات ملک چهارده میان لیره نگلیس است
شهر بسیار خوش منظر و با صفا واقع شده در حقیقت چشم انداز اسلامبول مستغنی از شرح و بیات
علاوه بر اینکه دست قدرت شامل حال اسلامبول شده دارای المینیه پاکیزه و عمارات لطفیه
و مسجد ایا صوفیه است که همه از زیر دست شادان ماهر برآمده مثل بهان تاج محلی است
که مادر هندوستان داریم میگویند کار دیو است و الا آدم چه طور باین خوبی میتواند زیاده
میخواهم بگویم از حیثیت هنر و استادی هنرمندان قدیم هر اقلیوم مثل هندیان بودند اگر کشیه
جدید را با بناهای قدیم بنجیم ثبات و استواری ملت کالشمس فی وسط السماء ظاهر
و بود ایا میگرد و امروز که این ابنیه و مساجد روبرو و ال و اندام اند دست هیچ بنائی
که فی الحقیقه مستحکم و پاکیزه باشد نیز نند بجهت اینکه اعتقاد عموم ملت این است برای
که ما بسایم برای انسال و اخفا دمان یا برای کفار بلا خطه اینکه مباد مثل افسر فرد این
ملک کیر دیگری بیاید امروز صنعت و هنر در میان ملتی که بالطبع صنعتگر و هنرمند عاقل و
باطل گشته خلاصه این مسئله تا این زمان برین محقق نشده بود که بعد از جنگ پلونا که در سال
۱۸۷۸ عیسوی روی داد قزاقهای روسی حتی تا صحن مسجد ایا صوفیه آمدند و عجب موقع
بعد رسیدن جوارات نگلیس از طرف خلیج سیکا عسکر روس در ابوا جمعی اسکولف
که سرداری بود جاه طلب و او را سر باز مثل بت می پرستید تمام استحکامات ترک

با خاک یکسان گردانان اسلامبول که آرزوی هر یک از اهل روس است تصرف
 بیاورد و کلی دست نشاندگان این لشکر منظر است مگر افغانیکه اسکولف با مپراطور روس
 میگرد که اذن بدهد اسلامبول را تسخیر کنم هنوز صدایش از دستگاه مگر اف بگوش مردم
 میرسد روز بعد ازین مگر افها و میرال یوربانی با کشتی های جنگی دولت نکلیس تا قریب تیرس
 شهر آمده نزدیک جزایر پرنس لنگر انداختند این شد که دست تصرف روس بریده شد
 اردوی روس و آن سنسکرهای ست و بی استیحا نشان درست در اما جگاه کلوله
 توپهای آن قلع محرک واقع شده بود دیگر آنکه توپخانه بکات روس بقاصله سیلی بری
 سوراخ کردن این جهازات آهنی حکم تفنگ بادی داشت باین پنج اقلاد آن زمان
 مسجد ایاصوفیه یا مال سم ستوران لشکر کفار بجات یافت از جمله متغیات و محالات
 این است که هیچ لشکر بری بدون امداد لشکر بحری نمیتواند قسطنطنیه را غلبه بگیرد و یک
 کروز جیت روس نتوانند حتی در مقابل توپهای ترک پاداری کنند قلعه و استحکامات
 اطراف اسلامبول اندیمه را از تمام نقاط از میان آب میتوان بهت کلوله ساخت ولی
 لشکری که هجوم بیاورد بمحض ورود نمیتواند خود را متحقق نماید جز اینکه منگی بقوت خود باشد
 که تا چند هفته می تواند پاداری کند بدون اینکه از طرف دریاد و آسیبی برسد لهذا بنظر
 می آید که قسطنطنیه در حدمامن و امانست مگر اینکه لشکر که هجوم بیاورد جهازات جنگی
 استحکمی داشته باشد که بتواند قلاع اطراف را کوبیده داخل ملک بشود آنهم یا از تنگه
 دارد ائل و یا از سمت بحر اسود از طرف مشرق و یا آنکه ساغلوین قلاع نکات بحرامی کنند
 یا قلاع را بطوریکه باید و شاید توجه نموده پشت کوش بسیند از آنوقت میتوان شهر

اسلامبول را گرفت و الا تقریباً محال بنظر میاید فایده که حال ما در هندوستان میجو
از اسلامبول یکی ملتیک است و یکی تعصب مذہبی و بواسطه مرادده که ما بین هندوستان
و فرنگستان میشود این فایده روز بروز زیاد شده اهمیت بسیار پیدا می کند مدت
یکماه که من در اسلامبول ماندم با تمام سفرای خارجه ممالک مختلفه صحنهای ملتیک
زیاد داشتم هر یک از آنها دین کشاده باز روی زیاد نشسته اند که این لقمه را بچند
ولی من هیچوجه با هیچیک از آنها متحد نمی شوم که میگویند اجل ترک رسیده و روز
جنگ عاقرب میرسد کجایم این است وضع تنظیمات اسلامبول که چندان مرتب نیست
و صغوبانی که عالق اصلاح امور است خواه ملتیک و خواه قلمی و یا مواظبت و علم
و طاعت دل دوستان ترک را بنهایت سرود کرده بخصوص انگلیسها را احتمال
کلی دارد روزی برسد که با علیحضرت سلطان و دول معتبره دیگر بگویند از دو کاری که را
اختیار کنید یا قطنطنیه را بتصرف دولت روس بدهید و یا با صلاح اموریکه مستلزم
امپراتر و بیجان مملکت آل عثمان است با اتفاق دول انگلیس و منسه و اطرش و ایطالی
پیر و از غوثیکه چنین روزی بیاید ابواب مصالح بروی ملک باز شده هم ملک که بطبع
زر ریز و حاصل خیز است ترقی می کند و هم عموم خلق که بالذات شیخ و هنرمند و سرزند
شکوهی پیدا می کنند و کافی السابق می توانند از همه جهه امداد بدول معتبره فرنگستان بفرستند
زمانی که از اسکندریه برای یونان بجای نشستم معاهده انگلیس و ترک بنظر می آمد که فیصله یافته
بود اما بورود با اسلامبول معلوم شد که بعضی از شقوق هنوز مهمل مانده تصفیه نشده بود
و مدت یکماه توقف من در اسلامبول حرکات فرانسه و روس چنان ضد و مخالف

شروط بود که معاهده سرهنری ولف بکلی عاقل و باطل کرد و بچنگل در چنین حالت این سلطان
 برای زمان آتی اسباب این شود که این دو گروه مخالف زودتر گفتگو نشان فضیله
 شود و فرای کبار مننه و اطراش و ایطالی سرهنری ولف و سر ویلیام ویت لگ دادند
 اما قسمی که موسیو موتلو به علیحضرت سلطان سخن راند فی نفس الامر تنبیه بود و اعلم است
 سلطان پیشکانه متحمل شد ولی وقتی خواهد آمد که با دولت جمهور فرانسه ترک مودت و وفات
 کند سلطان اینکه قوه تیز نشان حیل میث از سلطان حمید است ممکن نیست باین مسئله برخورد
 که از امداد بجا کرد و لستین فرانسه و روس هیچ انتفاعی به اسلامبول یا مصر نخواهد رسید
 بلکه بعکس موجب نقصان و ضرر کلی خواهد شد و لستین مزبور بین امروز در فتنه گران یکیه و
 تنهاستند و رایحه خرابی و زوال مبثام هر دو دولت میرسد چه هر یکت زیر بار قرض زیاد
 و خرج لشکر حاضر کار بند و تقریباً هیچ امیدی ندارند بتوانند ادای قرض را بکنند
 یا لشکر را بکار برداری نمایند اگر هر یکت از دو لستین مذکورین در این ماه بدون انقلاب
 یا بدون تغییر حوادث ملی از میدان جستن هیچ جتنی پیدا نخواهد کرد و جز آنکه ملحق شده باشند
 به امنیت و عدم اسراف در این حالات علیحضرت سلطان و ثوق کامل پیدا
 می کنند که بمعرض قبول نمایند امنیت و استخلاص اسلامبول منوط و مربوط بداخله
 ملک است نه بقید و اطاعت دول خارجه در آمدن مصالح امور داخله که مؤثر و از
 زوی مدین باشد اسباب جذب قلوب و دوستان و حجابان زینک و غیره خارجه
 میشوند بدیر روس و بسفور همان طرحی است که ایکناتیف ریخته یقین دارند اگر علی قدر
 الکفایه زوری بیاورند اسلامبول تسلیم محض است اما و فیکه غلبه ذروه کمال رسد

باین سلی سر رضا و سلیم پیش می نهند و هم این فقره را بناید در پرده خفا پنهان کرد که حتی
 اگر تصرف اسلامبول اسباب جنگ بشود و بیکر دولت عثمانی که کورانه اعتماد بدد
 انگلستان نخواهد نمود و پلنگ دانان را مستلزم است که وضع مهاد امور دولت عثمانی
 چنان در بهم و برهم و چنان هرج و مرج است که عنقریب زمانی میرسد که هر دولت
 یا ملتی که بخواهد حفظ احترام خود را بکند دیگر باید دولت عثمانی دم از داد و موافقت نخواهد زد
 بنا بر علی هذا با فرض اگر دولت عثمانی را زوالی روی دهد دیگر دولت انگلیس با امور پلنگ
 مدیترانه مداخلت ننماید حتی اگر رشته تجارت بالوانت هم ضرر دولت انگلیس بشود خلاصه
 دولت انگلیس در هندوستان پنجاه طیان رعیت مسلمان دارد که از سایر طوایف
 خیلی شجاعتر و جنگجو ترند و دولت انگلیس کمال وثوق را باینان دارد که همین هادست
 تعدی روس را کوتاه خواهند نمود و هم دولت انگلیس فراموش نکرده است که همین طوایف
 بودند که در سال ۱۸۵۸ مسیحی بر حسب امر خلیفه خویش سلطان عبدالحمید متحد با کجاست انگلیس درآمدند
 و بر آینه اگر دست از استمین در نمی آوردند خون تمام مردان و زنان سفید پوست که
 در هندوستان متوقف بودند ریخته می شد پدر بزرگوار مرحوم مکرر بمن میفرمودند که حکم
 خلیفه از اسلامبول برای نشان دادن آتش فتنه و فساد خیلی تاثیر بخشد که کتباً بمسلمانان هند
 فرمود دفع کنید این فتنه را و جمع بشوید زیر اعلام انگلیس من میدانم که در ممالک غربی
 تعصب مذهبی دیگر چندان اهمیتی ندارد ولی از عقل مستبعد است که بگوئیم در ایالات شرقی
 هم کاش همین طور بودی بلکه مناسب حال ایشان بهیچوجه نخواهد بود ما چندی که در خلق
 که در ایالات حاره و بارده هر سال ماه رمضان روزه میگیریم و متحمل اینقدر محنت

و کربت میثویم محض اینکه اطاعت قول همیشه بان را کرده باشیم میثود ساکت بمانیم بیستیم که در
 مدینه مطرح ظلم و ظیآن کنار شده استخاص با بصیرت هندوستان میدانند که قانون
 انگلیس در هند و فخر تمام منازعات داخله را کرده که متصل سابق بر این حادث میشد
 و هم بواسطه نظم و نسق عادلانه که قرار داده حریت و آزادی ملکت خلق باشد و بعضی را
 کمان منیت که ما حریت ملتی مان از دست رفته آزادی در عهد سلاطین مطلق بود که رعایا
 خود را و امید داشتند بر یکدیگر بیفتند بل این نوع آزادی از میان مارفته آما بیژ از دست
 چهل طیان جمعیتی که ما در هند متسیم مختاریم هر نقطه و هر محلی را که می پسندیم برویم مطیع قانون
 معین و مستغنی باشیم و بسبب ممتی که بیشتر باعث شده ما ثابت قدم باشیم در دوستی با انگلیس
 مذنب پاک ما است و چون ما رعایای دولتخواه اعلیحضرت ملکه معظمه و امته شکوفا هستیم
 رشته قوی و مضبوطی متسیم برای و داد فیما بین اعلیحضرت ملکه و حضرت خلیفه مقصود و صلی
 و آرزوی کلی ما این است که نگذاریم روشنی بیشتر بطرف هندوستان بیاید ما هیچ مل نداریم
 این نوع حکومت با قاعده را از دست داده مطیع سلطان مطلق جبار میثویم و میدانیم
 که روس دشمن خوبی مذنب ما است و اگر مقدر شده باشد که دولت عثمانی و مکه و مدینه
 بدست روس بیفتد آنوقت کجا دشمنان باستان فیض نشان خیر مقدس حضرت امیرالمؤمنین
 میرسد کویا لازم نیست بیشتر متیقن کنیم که مسلمانان هند چقدر مانع بزرگی هستند برای گرفتن روسی
 بسفور را بسیاری از اشخاص هستند که میگویند مؤلف کتاب موسوم به کریر برین در عدد و شمار
 روس مبالغه کرده اما کسی نیست برای العین به بند روس خودش در گلدن برن است جاز
 اتنوی بجز اسود و بسفور و بجز ما را و اچین پراکنده و عسکر در قلاع دارد اذل ساخو کسی

خیال نمیکند که عا قریب وی را ممکن است متولی بر آسیا و ممالک مرکزی و شرقی فرنگستان
 بشود و اگر فی نفس الامر دولت عثمانی بجان بی اعتمادی باقی بماند روس جری تر شده و
 بروز به بغور نزدیک تر شود و امنیت یورپ را منقضی گرداند جای این را دارد که ایس
 در کمال یاس خود را عقب بکشد اما زوایجی که از ده سال قبل رخ نموده بخصوص اتفاقات
 چند ما قبل ظاهر میشود که گفتگوی شرقیه بطور رضایت بکافی بشود هر مسافری که با سلا مبول
 میرود از وضع بیان عموم خلق استنباط میکند که دولت عثمانی دولت اطیش بدو است
 و تجب دعوت میکند حال هر ترک با بصیرت و کفایتی میداند که بعضی تغییرات ناگزیر است
 در اسلامبول واقع شود و جز آنکه با دولت مقتدری مع بشود هیچ چیز دیگر اسلامبول را
 از چنگ روسان نمیتواند خلاصی دهد و این نیز عاری از حیرت نیست رایحه جنگی که
 اکنون بمشام شرق یورپ میرسد و هم دست تعدی روس که سمت شرق
 و مغرب مشغول دراز شدن است کمتر اسباب تهدید دولت اطیش است
 تا دولت عثمانی خودش بناء علیه برای این ملت انسب و اصلاح آن است
 که علاج واقعی پیش از وقوع بنمایند دیگر آنکه باید تصور نمود که چگونه ممکن است دو
 مختلف المذهب و متفاوت المشرک را با هم نگا هاری نمایند بدون اینکه نزاع و خلع
 رخ ندهد این بسیار سهل است چه قانون داخلینی که از روی بصیرت ایجاد شد امروز بجا
 این شد که چندین دودمان مختلف از قبیل سلاو و جرمن و لاتین و ماکیا در کمال رفت
 و مهربانی با یکدیگر در خلطه و آمیز شدند من میدانم که در وضع قانون اطیش چندین نقص
 است و مکرر گفته شده که این ملوک طوائف بقدری بی ثبات اند که عاجزند از نگا هیدن

عسکر دائمی حاضر رکاب اگر چنین باشد و اگر دست قدرت اطریش بواسطه داشتن
 حکومتی مجزا و به تناقص باشد پس موافقت با دولت عثمانی کردن خطرش کمتر است چرا
 آنکه از وی اضعف است صلاح دولت جرمن در یوروپ نیست که بهیچ وجه پیرامون جنگ
 نکرده و در مدامیت روزگار بگذرانند و این را داده که در نظر سردار برای ایجاد تجارت در
 دماغه های بعضی بجا نسبت بسرمایه که دارد دست نمیدهند و بجز جنگ عظیم میشود تا عده ملوک طوائف
 شبه دماغه بلخان باشند و اطریش یک سیاستی است که میشود از خاک طرینس نیز بارک محو شود
 این نتیجه طبیعی سیاستی است که خود روس نقل زد و در پیش دیوانخانه جرمن بآن کرمی روی دارد
 سال ۱۸۷۶ م و نمود در آن زمان روس مشغول بنا کردن و محکم نمودن ممالک مختلفه است و ادوات
 بود و پرسنس نیز بارک واضح میدید که این لغه های بلغارستان و غیره را نمی توان از کلوپ این
 یر که در این ضمن روس آمده و بن باز کرد و ببلدشان و فی الحقیقه چیزی نمانده بود که تصرف
 کنند اما از کیه اس فتنه چرا که میخواست همه ایچی کرده و خود بالاستقلال سلطنت نمایند
 شده که نتوانست مری بچسبند ایتالی نیز از اینکه شبه جزیره بلخان را بجز و اطریش نمایند
 چرخ شایه بدگمانی بدل راه نداد و اتفاقات سال ۱۸۶۶ اگر فراموش نشده باشد بقدر
 مطبوع حال ایتالی بود که بهیچ وجه کینه در دل پیدا نکرد این تبدلات جدید که در اطریش
 وقوع یافته برای سایر دول بهترین ضمانت است ترقی تسلط و اقتدار اطریش در حقیقت
 در کمال آرامی و بی صدائی خواهد شد بحسب اطریش مشمول امنیت دائم و فکستمان میشود
 و تحیل از اتحاد دولتین عثمانی و اطریش آن ممالک جنوبی اطریش تیرل که پیش زبانی
 بجز ایتالیا شکم نمیشوند قسمت ایتالیا بشود و اگر دولت عثمانی یکت رزم آزمائی لازم

داشته باشد برای خا طت بسفور باید بحر عمیق بار بار او اجین را دست دولت اطریش میخیزد
 حصول مقصود اگر چه دولت روس پیش از مملکت اطریش صاحب بندر واسکیا است
 اما مسدودند و راه بهم ندارند مثل بندر ترابیت و فیوم که بواسطه جبال مرتفعه کارینشان
 راه تجارت با مرکز اطریش مسدود است در باب اطریش و ترک باطناب سخن
 رانده شد اما این بهیچ وجه گفتگوی شرقی را فیصله نخواهد کرد فقط کاری که میکند فیامینیک
 جنگ و جنگ دیگر فاصله میاندازد تا زمان مناسب تری برسد که فیصله قطعی و
 فصلی شود و معین است که دولت روس تا دم جنگ مخالفت خواهد کرد و نمیکند از قطع
 گفتگو بشود و در این معامله اقلاً ما موری سیاست دولت فرانسه بوی امداد خواهند
 نمود و اگر دول متحابه در آیه جلوروس را بگیرند فرانسه را بیاید یکجیم جرمنی و ایتالی ایست
 یورپ را مبدل بجنگ نکند کوششی که سفرای کبار در اسلامبول امروز میکنند فقط
 آنروز هنگامه را بعد از تعویق میاندازد و در هر صورت یا سه ماه یا سه سال دیگر محاربه
 عظیمی ناگزیر خواهد بود و بی وکیل یورش بردن پرس فرود نیاند به بلغاریا باعث این خواهد شد
 که زودتر شعله جنگ التهاب یابد و از طرفی که مجامعی منعقد شده و فتنه فرنگستان را
 بنوعی که من طرح رخنه ام بکشند ممکن است روس قبول آن وضع را نموده آتش فتنه منطفی
 شود و اگر بطور حتم جنگ باید وقوع شود اسلام شقوق آهست که بخطر نباشد و خالی از فایده نخواهد
 بود از امرای متجبه انگلیس سوال شود که آیا شما روس را میگذارید پای تحت مملکت عثمانیه
 را متصرف شده راه تجارت شما را با لوانت خراب کند و شقوق قانون شما را در
 هندوستان مرج و مرج کند یا آنکه در صورت لزوم طبعیت ملیان لیر ه خرج می کنید

و کوشش طبعی نمیکنید طاعت کوی شرفی بشود البته یقین است ملتی که اینقدر از کارها و اطاعتات
 برتان گیر مغرور و مفتخر است جواب خواهد داد البته از خرج و جد و جهد هیچ وجه فرو گذاشت
 نخواهد شد وضع حالیه یورپ که در ماه نوزدهم است موجب شتم و لوم است و
 بیشترش از تاثیر وضع عثمانیت که روبا صلاح بایستی بیاورد ترقی علم و هنر و رواج
 تربیت فقط اسمی هستند که رفع شبهت بنمایند از اینکه امروز فرنگستان مکتب اردویت
 عظیم اگر گفته شود علاج سبب امروز دردست و قابل العلاج است از مکتب نقشه کشی
 و مکتب محاسب مرکب از مدبران ملک رفع تمام اشکالات خواهد شد بی مایه و بی پایه است
 چنین بنظر میآید که باید جنک خونریزی برای کشودن این کره سخت واقع شود و این کار
 نه برای سیاست است که باید اقدام نموده بوقت و بموقع جنک نمایند کویا حال
 زمان آن رسیده است که دست بشکیر بکشند و اگر واقعا از محاربت ناگزیرند باید
 جنگی بشود یک طرفی و عاقبت جنک باید به این طور ختم شود که من بعد ملتیت فرنگستان
 و حریت مردمان یونان و فیوم مطح تهدید عساکر سلطنت مستقله سنبند نشود خلاصه محکم گفته
 شو طرحی که ریخته شده برای متحد شدن دولت عثمانی و استرلیا محال خواهد بود زیرا
 که مذنب علیوی مخالف اسلام است در سنت اما امروز دولتین مزبورین باید با هم
 یکی شده کار بنهذب نداشته باشند و قتی که برای عموم خلق خطر و بدبختی روی میدهد
 خصوصیت مذمبی را کنار میگذارند برای امنیت حال و صلاح احوالشان و به نظر من چنین
 مینماید که اگر دولت عثمانی امروز بخواد از این صعوبات خلاصی یابد دست اخوت و
 برادری با استرلیا بدو این موافقت بذائقه اعلی حضرت سلطان بدره نخواهد داشت

دولت عثمانی از حیث پول خیلی دست شکست مالیاتش کمتر از شانزده ملیان لیره عثمانی
 برآورده از این مبلغ پنج زیادی برای قرضی که از خارج کرده باید بدو هم لشکر خیلی
 پاکیزه خوئی نگه داری نماید ملک را به لشکر و لشکر را بمال میتوان نگاه داشت فقط چیزی که
 علاج این مشکل را میکند موافقت با دولت استریا است که فوراً دست تعدی متعذر
 کوتاه میکند و اراضی کلیک که داخل ملک است باز مرزعه و تجارتگاه میشوند موقوفاتی
 که بیشترش اراضی حاصل خیز دولت عثمانی است خیلی زیاد است و میتوان صد هزار
 ملیان لیره انگلیس آنها را فروخت بکسی که ضمانت بدهد در کمال استحکام نگه داری
 نموده از دست ندهد و این مبلغ ادای قرض دولت عثمانی را میکند و میتواند
 استحکامات کامل برای ملک خود درست نموده خود را در مقابل دشمن نگه داری نماید
 نزدیک شدن استریا به قسطنطنیه فتیله فایده بصاحبان ضیاع و عقار عثمانی
 میرسد امر و زحماتی که در امتداد بسفورند و بزوال و انهدام انداز اراضی که آنطرف
 آب است و بجز حال بی قیمت اند برای هر نوع کاری بایر نشاده قابل فروش هم
 نمیشوند زیرا که اعتباری در میان نیست و احدی بواسطه بی ثباتی پلستیک
 حالیه قبای سبزی در بر شان نمی پوشانند در غرب همین اراضی از زمانیکه بنیاد استریا
 بقلبه گرفت اجاره زمین در سراجونه برابر و در سایر شهرها قیمت هر چیزی بنسبه
 زیاد شده و تنزیل پول کاسته تقریباً نصف شده این چیزها را پاشایان دولت
 عثمانی خوب استنباط کرده اند و حالا میدانند که اگر وضع سیاست ثبات قیام
 پیدا کند زمینی که فیما بین پرا و تراپیا است از حیث طراوت و منفعت خیلی باقیمتتر

از هر قطعه زمینی است در فرنگستان که باین وسعت باشد و هم تنظیمانی که بالاتفاق مبادرت
 استریا قرار داده شود رفع صعوبت مذهبی نیز میشود با اعتقاد مسلمانان بکثرت که زمین
 بکنجا رناید داد و شود اما هیچ چیز علیه حضرت سلطان را مانع نمیشود و مستاجرانی که ایشان را
 از روی تاریخ میداند سلطان عصر بوده و اعتقاد در حق ایشان دارد و اجاره بدینست
 علی ای حال بطور اختصار و ناقصانه حل عقد کفایت کوی شرفی را بیان کردیم برای حل این
 عقد و نیز رعایای هند علیه حضرت ملکه منظمه از روی جان و دل برای جان نثاری حاضر
 حل این عقد عاقبت خیری خواهد داشت هم برای رعیت و ملت آسایش خواهد شد
 و هم شامل امنیت یورپ خواهد گشت در ماه آتی به نظر من چنین می نماید که اگر دولت
 استریا در این چند سال اخیر از راه درستی برای تمیل قانون داخله خوب از عهده برآید
 و وضع محبت را منبسط کرده دول معتبره را لازم است در این خصوص اعتراف بحریت
 و نظم و نسق و بی بختند طولی نخواهد کشید که وضع تود و وفاق عمومیت پیدا خواهد کرد
 و آن ملکی که مخالف احکام و اوامر سلاطین متقله هستند باید قهراً و جبراً استیصال نمایند
 زیرا که فقط همین مرافقت و موافقت است که عالم را از آتش و خرابی این جنک جدید
 خلاصی میدهند چنانچه جای تعجب خواهد بود اگر قضای آسمانی و حکم ربانی زورس را
 مقدر کرده باشد محض فایده شخصی خود از نتیجه باین خوبی تجاوز نماید علی ای حال بقدر کفایت
 اشارت

روز سه شنبه هجری ۱۲۸۸

سه ساعت از ظهر رفته پس از باز دیدار دوستان کجائی نشسته رفتم بطرف وارا نایب رستم
 در ساحل بحر اسود تا زمانیکه گشتی از بسفور خارج نشده بود دریا ملایم بود اما وقتی که دکل

اسود شدیم بطوری متلاطم شد و کشتی بشدت در حرکت آمد که اغلب مسافرین جانشان
 برهم خوردن و معدودی خود داری نمودیم بجهت آنکه از اجتمه پش منقلب نشد تا صبح که
 به وارانار رسیدیم دریا همین طور متلاطم بود از بسفورالی وارانار صد و پنجاه میل و سیزده ساعه
 راه است وارانار متعلق به بلغاریا و صاحب ملکیت و پنجاه نفر جمعیت است یونانی
 زیاد یافت روز یکشنبه نوزدهم
 صبح ارگشتی پیاده شده رفیقیم با ستاسیون لب دریا کالسکه بخار حاضر بود گفتند
 یک ساعت بعد حرکت میکنند قدری تا مل کردیم تا وقت برسد بنمای کرک این جا باعث
 معطله مسافرین میشوند میگویند هر چه بار و صندوق و غیره هست با بکنید به بنیم مال اینجا
 دارید یا خیر مسافر خاطر جمع است که مالی ندارد فوراً بنامی کند به بازگردن سنوز
 در بکی را نکشوده است که دیگری میگوید حالا کالسکه بخار راه می افتد چه ضرور
 معطل بشوید شاید عقب بمانید یک بخششی بدید و بروید لفظ بخشش را در غلبه لایا
 بعضی از مردم و در زبان کرده اند همین یکت کلمه را خوب یاد گرفته اند و بس خلاصه
 زمان غنیمت رسیده سوار شدیم کالسکه های بخار اگر تشنگ و پشیمای تحمل داشتند
 اما بسیار کوچک و خفه بودند و هوا هم بشدت گرم طرفین راه پر بود از حاصل دیمی وابی
 اراضی اینجا حاصل خیز نظر آدمیشیه های متعددی در است و راه دیده شد یک ساعت
 از ظهر گذشته رسیدیم به روسچوک که کنار رود دانوب واقع است اینجا کشتی دودی
 حاضر بود شسته فقیم الطرف زد که خاک زو مالیا است کالسکه بخار اکسیرس صطلاح
 سیرج اسیر حاضر بود نشسته براه افتادیم این کالسکه ساعتی شصت میل راه طی میکرد در دو

سه جا بیشتر زیست نکرد شب را در کمال استراحت خوابیدم هوا خنک و با طراوت
 بود از جور جا که سوار کالسکه شدیم تا این جا طرفین راه بقدری زراعت و باغ و جنگل و میوه گل
 و بوته بود که عقل سحر بشد یک وجب زمین بایر دیده نشد تا چشم کار میکرد و آبادی و دهات
 متصل سلسل روز دوشنبه بیستم دیده میشد
 صبح زود رسیدیم با ستو یا خاک منگری بقفا دوشنبه شنبه از نظر تقریباً جمعیت دارد و حسب
 کار خانجات زیاد است این اراضی هم با زمثل دیروز همه جا شاداب و سرسبز
 بود و درخت تبریزی و زبان کنجشک که تاکنون در هیچ جا دیده نشده بود این جا دیدم شجای
 شمر از قبیل زرد آلو و آلبالو و کیلاس و آلو سیاه و کوجه بی نهایت در امتداد راه بود و درخت
 کلابی هم بود اما میوه کوچک داشت ظاهر کلابی اینجا چندان بزرگ نمیشود اما شیرین
 و خوش مزه است بوته زرت تا چندیل پی در پی کشته بودند آسیای بادی متعددند
 ذور و زردیکت بنظر آمد که بادر این صفحات بادی پیش از آبی باشد و کهای سیاه سفید
 جزو کله کوسفند مشغول چرا بودند با بجمه از حضارت و نصارت این خاک حاصل خیز
 و این ارض زرر نیز هر چه بنویسم کم است چهار ساعت از ظهر گذشته رسیدیم بوقف
 کاه کالسکه بجا شهر و مینه خیلی بزرگ و پاکیزه بود کالسکه اسی حاضر بودند شش فیمه همان خانه
 موسوم به بئر بل کنار شعبه رود دانوب که از میان شهر میگذرد واقع است این شهر
 هیچ نسبت بمصر و اسلامبول و یونان ندارد و کوجه با و معا بر بقدری عریض و تیزند که پنچ
 شش کالسکه در کمال سهولت از پیلهوی یکدیگر میگذرند و اگر تا چند میل پیاده راه
 بروند اید اگر دو بخاری بلباس و نقش نمی نشیند تمام عمارات بلند و دکا کین از چمنند

و قهوه خانها دل پسند میخوانیم بگویم بعضی عمارات در این جا هست که در تمام فکرها
 یافت میشود و پلهای متعدد آهنی روی رود بنا کرده طرفین پل ستونهای سنگی قطور بلند
 بالای تماشان تایل چینی ریخته و نصب کرده اند بعضی صورت شیر و برخی پهلوانان لیر
 و فرشتگان کبر و صغیر و مشاهیر بادی و سلاطین بی نظیر است تمام شهر و عمارات
 و خاخا و حمامها و قهوه خانها و غیره با چراغ کا ز روشن میشود و حتی شهری است
 بسیار با صفا روز سه شنبه بیست و یکم و قابل تماشا
 طرف عصر فتم تماشای پانوراما یعنی دور نما از یک پله کان تاریکی بالا فتم محوطه دید
 شد که دور نمای شهر و نینه را در آنجا کشیده بودند با صورت جنات رز و کوه و
 بزرگ بنظر میآمد که با صورت طبیعی میتوان تمیز داد آنسان بهمان رنگ و صورت
 اصلی دود بار و طبعان می که از دهان توپ بیرون رفته و در هوا منتشر میشود بنظر
 میآید سربازی کلوله بز انولش خورده افتاده بود و خون جاری بود مثل این که
 خون تازه در جریان است کلوله بدیواری خورده سوراخ کرده بود بنوعی شبیه
 با صورت اصلی ابدان میشد تشخیص داد دور نمای دیگری مال صر و حوالی آن بود
 بهمن خوبی و پاکیزگی بعد از تماشای بسیار و خطابی شمارستند آمده شام صرف
 شد پس از غدا فتم تماشاخانه ابتدا پرا بود یعنی مجلس رقص و ساز و آواز بعد دو دختر
 حسینیه بالباس چسبان نازکی آمده بند بازی کردند کارهای عجیب و غریب نمودند که
 آدم مات میشد من جمله یکی از آنها روی کرسی مانندی که در هوا معلق بود نشسته بود
 یک دفعه جیت آویزان شد و پاها را بکمرسی چسباند بنا کرد بتاب خوردن دختر دیگر کلوله را

و دوستی گرفته قدری تاب خورده فوراً لوله را رها کرده در کمال تردستی و دوست دختر را
 که معلق بود گرفته بنا کرد بتاب خوردن پس از لحظه دست دختر را رها کرده در کمال چستنی
 جستن نمود و باز لوله را گرفت چندین دفعه همین قسم انواع مختلف جستن نمود در سقف تاشاخانه
 قرقره کار گذاشته بود و دزد و طغابی بآن آویخته سر طغاب حلقه بود و آنرا پائین آورده یکی
 از دختران با یک دستی حلقه را گرفته قرقره را کشیدند تا نزدیک سقف آنجا روی لوله بایستاد
 باز نسیا کرده جست در توری که وسط تاشاخانه در هوا گسترده بود و یک دفعه سر پائین
 بعد حلقه را دو مرتبه پائین کردند و دختر یک پوزندان حلقه را گرفته قرقره را بالا کشیدند تا بمش
 پیش باز نسیای غریب و عجیب کرده جست روی زنجیری که در هوا کشیده بود و آنجا دار و
 ز روی همان توری بعد سه نفر جیناستیک باز آمده چهار سندی همراه آوردند یکی روی زمین
 نشست یک کرسی وارونه روی سرش گرفت چهار پایه کرسی بالا بود و روی این سندی
 دیگر گذاشتند یکی روی آن نشست و مثل آدم زیری یک کرسی روی سرش گذاشت
 شخص ثالث بالای کرسی رفته سیرجه برداشت دو سه دقیقه روی دوست بدون
 فرقه حرکت ایستاده پائین آمد کارهای غریب کردند تا نصف شب بازی طول کشید
 بعد از اتمام منزل روز چهارشنبه شبیت و دوم آمده خوابیدیم
 میر سیلکا نام یکی از ارکان پارلمنت اطرین مخصوصاً از پانصد سیله و نیا برای دیدن من
 آمده بود و با والد مخوم زیاد الفت و اتحاد داشتند آدم نجیب و منجیبی است و ضمن
 صحبت تحبب از جانی که منووم است به کالایش و ده سیله و نیا واقع است که در
 شرف در برویم آنجا اتفاق از نصف شب مزاجم برهم خورده تا صبح نخوابیدیم

روز شنبه طبعیت و نوم شهر شوال

امروز بنا بود به کالایش برویم کسالت بسر حد کمال بود نتوانستیم بروم همراهان را کفتم بروند
در منزل مانند ما غروب تیشیدی عارض شده بود بعد کم کم عرق آمد همراهان مغرب
مراجعت کردند جنبه از منظر و صفای آنجا تعریف میکردند گفتند شرفست بشهر وینا
و تمام حول و حوش برج مرقعی آنجا ساخته اند صد و پنجاه پله بخورد از آن تا چند فرسخ بخوابی دید
می شود چندی تا سف خوردم که چرا حالت نداشتم بروم

روز جمعه طبعیت و چهارم

هنوز کسالت باقی بود آثار تب باز کم کم نمودار شد طبعیت آمده دو ادا تا شام قادر به
حرکت نبودم بعد از شام عالم قدری بهتر شد فردا روزی است که از وینا بطرف
برلن حرکت کنم همراهان را کفتم همه مستعد شوند که صبح زود انشاء الله راه پیغم طبعیت را
از رفتن منع کردند چون تمام تنیه دیده شده بود کفتم بعضی از همراهان فردا از پیش رو بروند و
بمانند شام روز شنبه طبعیت و پنجم بامین بیایند

همراهانی که میبایستی بروند ساعت شش صبح روانه شدند من بهمان کسالت دو
روز قبل باقی بودم شب بهمان حالت رفتم تا سائیکون که سوار بشوم دیدم نمیتوانم
لهذا به همان خانه برگشتم که فردا را هم در وینا مانده فردا شب حرکت کنم

روز یکشنبه طبعیت و ششم

امروز انصب داشتیم حرکتی یکیم صبح سوار شده اول رفتم به پارکمنت چون یکشنبه بود
اجرا نبودند تمام بنا از سنگ مرمر و بهترین امانیه عالم محسوب میشود رفتم به تماشای

میگرد و در یکت میگردد و قریب سیست هزار خمره چوبی بود هر یک اقل شامل هزار بطریق
 آنچه این جاز یا در صرف میشود و خیلی خوب هم هست در شهر و حوالی شهر هفتصد میخانه است
 تجارت مهمی که در این جامی شود مثل است به طلا و نقره و جواهر و اسباب چرمی و کفش
 و سرسبک و چپ و غیره و پیدا در این سنوات اخیر خیلی ترقی کلی کرده و میخانه های خوب
 افزیده مرغوب خانه های عالی گردش گاه ها و باغات متعالی همه جدید الاحداث اند
 در سال ۱۷۵۴ مسیحی برج و بارو و دروازه های اطراف شهر را خراب کرده شهر را وسعت
 داد و تقریباً سالی نیم پلان لیره انگلیس برای ساختن کلیسا ها و مدارس و پل ها از ابتدای
 ترقی این شهر صرف شده کلیسای سنت استفین در سال ۱۷۵۴ مسیحی آغاز شده و در سال
 ۱۵۰۰ تمام شد خیلی قابل تماشا است زنگی که در این کلیسا است بسیار بزرگ است از صد
 هشتاد و عرابه توکلیب از دولت عثمانی هنگام جنگ گرفتند آب کرده این زنگ را
 ریختند و زرش بایزده هزار و دویست رطل است با کجای بعد از تماشا می بعضی اماکن معتبره
 منزل آمده شب ساعت نه بطرف برلن حرکت کردم شب را در کمال شهرت بخوابیدم
 روز دوشنبه بیت و هفتم

صبح که بیدار شدم دیدم طرفین راه تا چشم کار میکند زمین مثل زرد سبز بود و کلهای شقایق
 سرخ و سفید و او را در خود چشم را خیره میکرد معلوم شد ویشب هم از میان آبادیها
 بسیار عبور نموده ایم امروز از چند سو اخ کوئه گذشتیم یکی زیاد طولانی بود دیگر بصره
 گذشته و در برلن شدیم همراهی که از پیش آمده بودند سر استاسیون حاضر بود
 از کالسه بخار پیاده شده سوار کالسه اسبی شده رفتیم به میخانه موسوم به قیصر

یعنی همان خانه فیض این مهمانخانه تشکله پاکیزه ترین همان خانه های برلن است اسباب
 منظمی از قبیل میز و کرسی و تخت خواب و چراغهای برقیه و کاژدار و سنگام غص
 رفتم بتماشای جبهه خانه توپهای قدیم و جدید متعدد زیاد بود و یک توپی بطول چهار فرس
 یک چارک قطر دهنه اش میشد گفتند مال سیصد سال قبل است شمشیری دیده شد
 گفتند مال حضرت سلیمان است تفنگهای بسیار قدیم بزرگ تنگین دیده شد که کوچکتر
 از توپهای کوچکتر بود و دو سه توپ چرمی بود باین عبارت که شمشیر
 آهن روی چرم پیچیده باز روی آهن را چرم دوخته بودند و کلاه خود و کفش
 و چکمه آهنی که ستوانهای فولادی بر اسبهای مصنوعی که نشان بقدر یک
 پشتاب بود زیاد دیده شد پس از تماشا سیار رفتم منزل شب رفتم اترشیه
 عاشق و معشوقی در آوردند مثل قصه لیلی و مجنون مثلاً خیلی قابل تماشا بود بعد
 منزل آمده شام سه شنبه بیست و هشتم خورده خواهیم
 امروز رفتم پتدام تماشا سی عمارت فرو ریخته کبر فرب یکماعت با کالسیه
 راه بود و بمرابان همه بودند اول رفتم بعمارتی که نزدیک تو تفکاه کالسیه بخار بود
 موسوم به تون پالس یعنی عمارت شهر از در که داخل شدیم طرف دست راست
 یک توپ کرب بود و در کرب که سه روز قبل وفات کرد این توپ با علیحضرت پراطو
 حالیه پیش کرده بعد رفتم بالا خانه تالارهای متعدد بعضی از سنگ مرمر بود و برخی
 ستونهای لیم و ساق داشت از تالار وسط راه داشت باطاق کوچکی میزد و می
 در وسط اطاق نصب بود در وسط میز نورانی کردی تعبیه کرده بودند اما نورانی

باز نمود تخته مدوری در دهنه سوراخ بود گفتند فردر یک کبیر هر وقت میخواست کمی
 صحبت مخرمانه دارد یا کاری کند پوشیده از دیگران در این اطاق میآمد وقت غذا که
 دست میرزد باین تخته مذکور بواسطه ضرورتی که بجا می که تعبیه کرده اند زیر ستر این تخته میرفت
 در سطح غذا بروی آن چیده را میگردوند بعد تخته با غذای آمد بجای خود فردر یک
 تناول میکرد و طرفین نیز روی زمین تخته مقعری دیگر گذاشته بودند آنها هم بعضی اشاره
 پائین میرفتند کار و دو چنگال روی آن گذاشته بالامی آمدند جلوائن اطاق کوچک اطاق دیگر
 بود جلوش معجزی بود از قهره آنرا می بستند دیگر با طاق خلوت نمیتوانست نزدیک شود
 اطاق دیگری بود آینه های بزرگ بدرو دیوار نصب کرده بودند اطراف آینه ها کل بود
 از قهره مطلق ساخته بودند هر نقطه این کل بود که با قهره دیگر میرزد آینه کی بصوت خوش
 بیرون می آمد حقیقت صنعت خوبی بکار برده اند از آنجا بیرون آمده فتمیم بکلیسای
 کارسین در اطاقی پشت محراب جسد فردر یک کبیر را محشو کرده در صندوقی از چوب
 بلوط نهاده بودند صندوق دیگری جسد فردر یک را در آن گذاشته بودند
 بر حسب جنه خیلی بزرگتر از فردر یک کبیر بود از دیدن این صندوقها بسیار تاف
 دست داد و بقدری متاثر شدم که زانوهایم سست عرف از جبین واشک از چشم
 جاری شد سبزه روی صندوق بود گفتند سال گذشته اعلیحضرت ولیام اول
 سلطان حالیه اینجا آمده سبزه را با دست خود روی صندوق گذاشتند از آنجا بیرون
 آمده فتمیم بجات بانبر یک در وسط باغ بسیار بزرگی واقع است در اطرافهای این عمارت
 انواع اقسام پرده ها و نقاشی های بسیار خوب کار استادان ماهر است در اطراف

سرو پوست تمام جانورانی بود که فردریک کبیر شکار کرده بودند بیشتر سر مرا را
 و شکار کوچکی بود تمام اسبابهای فردریک کبیر از قبیل ساز و میز و کرسی و پرده و پرده و
 حتی شانه و مسواک بهمان حالت آن عصر باقی بود هیچکدام را از جانی بجای دیگر نقل نکرده
 بودند و وضع عمارت آن زمان تقریباً با این عصر تفاوت زیادی ندارد فرقی که دارد
 حالا عمارت را پنج شش طبقه میسازند و این عمارت از سه طبقه بیشتر نبود و اکثر ستونها
 سنگ سماق و شمشیر و پنجاه پیاپی سنگ آلاباستر که نوعی است از مرمر بسیار نفیس بعد
 از تماشای مفضل بیرون آمده رفتم مهمانخانه برای نهار در راه پهلوی عمارتی که ششیم که بسیار
 با صفا و خوشبای فواره دارد داشت شش هفت درخت مجسمه و وقت امپراطور
 شکار میرود اینجا رخ حشمتی میکند بجهت تفنن و شکار و غیره در این جا موجود است
 خلاصه رفتم همان خانه نهار خوبی صرف شد بعد از غذا رفتم بعمارت سان سوسی
 اینجا هم اطفا قمار از اسباب نفیس و در و دیوار مملو از پرده های کار استادان
 ماهر بود درخت خوابی که فردریک روی آن وفات کرده بود در یکی از اطفا قمار
 این عمارت بود و بهمان حالت نگاه داشته بودند ساعت مجلسی کوچکی دیده شد که کار
 نمی کرد مترجمی که همراه بود گفت وقت یک فردریک کبیر وفات کرد این ساعت از کار
 افتاد اکنون همین طور مانده چنانچه تجلی که نباید صحیح باشد ولی او اصرار داشت که
 صحیح برای استدلال این مسئله در وقت از اینجا بیرون آمده رفتم به نیوپالین یعنی عمارت
 چیز مخفی و نفیسی که در این عمارت دیده شد تالاری بود و وسیع در و دیوار و سقف
 آنرا بصورت حیوانات بحری از قبیل اژدها و نمک و ماهی و اصداف و غیره

نباتات مجرّه بحری و صد فهای کو چاک که با صطلاح کوشش مایمی میگویند و مرجان
 و غیره ساخته بودند مثل این بود که این حیوانات را از دریا گرفته نصب کرده اند بر
 و دیوار این عمارت از قدام که می گویند این تالار را پس از جنگ هفت ساله شهور که میان
 فردریکت کبیر و ارباب ترسا ملکه انگلیس واقع شد بکلم فردریکت ساخته تا بنامید که با وجود
 این همه پولی که صرف جنگ شده هنوز در خزانه چه قدر پول باقی است که می توان چنین
 تالاری ساخت و فنی که معارضه صورت حساب را نزد فردریکت کبیر بردمی گویند
 از باره کرد تا کسی مطلع نشود چه مبلغ خرج شده الاضافا جای این بود که مردم از قضا
 عالم برای تماشای این تالار بیایند اگر چه از دیدن سیر نشدم ولی بواسطه ضیق وقت
 طوعا و کرها بیرون آمده رفتم با ستاسیون سوار شده را ندیم طرف منزل
 چون خسته بودم روز چهارشنبه بستی و حکم شب راز و خویسم
 امروز عصر رفتم باغ وحش باغ بسیار بزرگ است انواع اقسام حیوانات تبری و بحری
 چرند و پرند که چاک و بزرگ در قفسهای جدا جدا جای داده بودند و شیر بالدار
 افراشته دیده شد یکی بسیار بزرگ بود اسب دریایی که بیفت بود کفتم قدری نان
 آوردند و بهانش را مثل غار باز کرده هر چه نان می انداختم فوراً می بلعید جانور
 دیگر از قبیل سگ دریایی و زوباه بحری و کرکدن و دوشاخ و یکشاخ و شوق و کواکب
 و انواع مرال و کوره غرور زرافه و خر و حشی خوش خط و خال و فیل و کانگاکو که حیوان است
 و دست کوتاه و دو پای بلند و می کلفت دارد و خر سبید و کاه و مین و کله
 که بیرون میگویند و طاووس سفید و طوطی بنفش و قریب صد نوع بوزینه دیده شد

و به
دو

رده

ارد

بخا

بعد

بیای

طوب

وقت

ی

ن

ن

ر

ا

م

ن

ن

ن

پس از تماشای بسیار کشته منزل آدم امروز صبح ستر فزون را لندن فرستادم از پیش
رفته قنطر من باشد مخمس فردا صبح انشاء الله تعالی بطرف لندن که مقصد اصلی و مرجع
کلی است روانه خواهیم شد چون صبح زود باید راه افتاد و زود تر از ایالی گذشته شب بخابیم
روز پنجم سی ام

صبح زود برخاستیم پس از انور متداوله لباس پوشیده رفتم بموقف کالسه که بخار بعد از
سه چهار دقیقه حرکت کردیم تا مسافت زیادی طرفین راه عمارات و باغات دیده میشد
شهر برلن بسیار بزرگ و آباد است دوازده میل محیط شده است یا نصف خیابان عرض
خوب سی و هفت پل پنجاه و هشت محله یا نوزده هزار خانوار که هر خانه کم و بیش یازده اتاق
دارد کارخانجات زیاده از قبیل صرغ نجار سازی و پارچه پنبه و ابریشم و نوار بافی و چینی
سازی و تجاری و ظروف طلا و نقره و برنج سازی آهنگری کلاه دوزی حصیر بافی
کلمای مصنوعی سازی و غیره و همانخانه های مرغوب بسیار خوب دارد بخصوص این
همان خانه که منزل کرده بودم جنسی قابل و مقدم بر دیگران است کتابخانه بسیار بزرگی
دارد حاوی بمقتضی از جمله کتابست انجیل کثرت برک که اول انجیل بود بصورت طبع در آن
در کتابخانه برلن است تا شیل بسیار بزرگ صورت فردریکت ویلیام تیم و صورت محبوبه
ملکه لوئیزا از سنسک بسیار خوب حجاری کرده بودند هر کدو هر چهار راه باغچه است
باصفا و اطراف آن تا شیل اشخاص معروف را نصب کرده اند عصر با دایکان اطفال را
مدکالسه های کوچک جای داده در این جا بای مصفا بکوش میرند حوضهای زیاده
قواره های متعدد در اغلب معابر دیده شد خلاصه از صبح که راه افتادیم راه همه آباد

وزراعت و دوات و بلوک و خانه های تکت تکت خوش نماییده شد ظهر رسیدیم به بانو
 بنا را آنجا صرف شد کار خانات متعدد در این محل و خوش دیده شد ساعت شش و ربع
 وارد کلن شدیم میسرزک عامل دولت نظامیه را که تکرار کرده بودیم بیاینده کلن در
 استامبول حاضر بود پس از تعارف بکالسه شسته رفتیم به همان خانه موسوم بتل و در
 که اعظم و حسن همان خانه های کلن است خیال داشتم شب بطرف لندن حرکت کنم ولی
 گفتند و کلیسای بسیار بزرگ قابل تماشا در این شهر است لهذا فتح غنیمت کرده را
 شد فردا شب بطرف لندن حرکت کنم

روز جمعه غره شهر و بقعه احرام

بعد از نماز عالم برهم خورد و توانستم تماشای کلیسا بروم بهر امان اجازه دادند و برو
 به بنی مداول رفته بودند بکلیسای بزرگ که جنب بتل است میگفتند این کلیسا در سال ۱۳۸۰
 آغاز شده و در سال ۱۳۸۸ با انجام رسیده و در میان لیره خرج این کلیسا شده صد و
 شصتی بزرگ دارد ارتفاع سقف صد و شصت پا و ارتفاع دو مناره آن که طرف
 رودرین است هر یک ۵۱ پا است پنجه های منقش پاکیزه دارد و شش که داخل کلیسا
 طرف دست راست مثال سنگی حضرت مسیح است با چند نفر از خدام پہلوی رست
 حضرت جای زخم شمشیر است که پیودان زده اند بعد از دیدن این کلیسا رفته بودند بکلیسا
 سنت از سلاطین از عجایب روزگار است چون قصه این کلیسا زیاد اهمیت دارد
 برای اطلاع مطالعه کنندگان پیشکارم که در ماه دوم مذہب عیسوی در قطعه جنوبی خزر
 برتان که تابع مملکت روم بود انتشار یافت از این جهت رشته الفت فیما بین این

پیش

رج

بدان

شد

بنا

ملک و ملک رزم که پای تخت عیسوی مذہبان بود بسته شد ابل بکیت و اسکندانه که در مقام
 شمالی بودند دست از مذہب خود برداشته بهمان اعتقاد خویش پای استوار و تاق
 قدمی فشرودند تا ایل ماه پنجم بتدریج اغلب ایالات کوچک دین مسیح را اختیار کردند
 تا واسطه ماه پنجم و شش که ابل رزم از برتان کوچ کرده بملک خود رفتند ابل بکیت
 و اسکندانه دست تقدیری و تظاول بمبت عیسویان که در خاک جنوب سکنی داشتند
 دراز کردند عیسویان استدعا از آنکلو ساکنان با که طایفه شجاع و بهادر بودند بسته
 ابل بکیت و اسکندانه را مغلوب کرده از خاک عیسویان را نزدشان آنکلو ساکنان با
 منظر از خاک حاصل خیز و زریزی که مال عیسویان بود قطع کرده با اینها از در محاربه
 درآمده از ملک و ماوای خویش محرومشان کردند بعضی بطرف مغرب فراری شده
 و برخی بآب زده انظر دریا رفتند و جمعی بغلامی و بردگی گرفتار شدند بسیاری
 از برتانهای عیسوی مذہب به بطاویه و کال رفتند برانگیختگی عیسویان لجبار و پنا
 پیدا کنند بیشتر آن فراریان که به بطاویه رفتند پیش رفتند تا امتداد رود دین محال
 افضل رود جزو حکومت رزم بود آنجا به امنیت و آسودگی گذران کردند و تنگام
 جنک فامین ابل برتان و آنکلو ساکنان مردان برتانی بسیار کشته شده و قهرم تعدد بی پای
 و برادر کشتند یکی از این صبا یا موسوم به ارسلانسلان و ثرا و انجا بتا و کھایتا برتری
 بر سایرین داشت همه جمع شده ویرا بریاست خود برکاشتند و فراراً بطرف کلن
 روانه شدند ابل کلن مهربانی و سلوک پیش آمده شاهزاده خانم سر کرده را کمال احترام
 و اعزاز نمودند اما کلیم بخت کسی را که بافتند سیاه بآب زرم و کوثر سفید نتوان کرد

هنوز این بچارگان سرب بر بالین استراحت نگذاشته بودند که سناک لحظه که کاه برین
 شد قسمت بجائی کشیدشان که خیلی سمناک تر از ملکی بود که از آن سربار کرده بودند بدین
 این مقال آنکه اهل هونز که مردمان سبوح و سرجمی بودند و مترلشان در ساحل بحر خزر بود و غیرین
 از ظلم و اجحاف آنها خائف و به تنگ آمده بودند مدتی قبل ترک وطن کرده تا سناکی
 و جنوب جرمی رفته بودند در سال ۴۵۰ ع اینان با طوایف وحشی دیگر اراده کردند
 خاک جرمی گذشته داخل کال شده به قتل و غارت خودی به بندندند در ابو گجمی اتلا
 که هم پادشاه و هم سربار کرده بود با پالات فوق که جزو مملکت روم بود رفته بهر جا که رسیدند
 ویران و بخرکس که بر خور دنیجان کردند از این یورش دشت و وحشت تمام
 فرنگستان را متزلزل ساخت از هر آبادی که می گذشتند با خاک یکسان می کردند
 از زیر تیغ بیدریغ اینانیم جانی بسلامت در بر دند بصحاری و قهار و نلال و جبال
 پناه بردند و یا در قلاع محصور بچنان شدند چون عدد افواج رزم کفایت نداشت
 نمود در سال ۴۵۱ مسیحی اینان جنوب جرمی و جنوب شرقی کال را تسخیر نموده تا شهر
 اورلئان رفته تمام ذکور را مقتول انانث را اسیر و دوشیزگان را بی ناموس کردند
 از اورلئان که بیرون رفته جمعی از رومی ها را اسیر کردی آیتوس و کوث را را به
 سپهسالاری تئودریس پانها بر خورده جنگ عظیمی روی داد از صبح الی شب
 تورکار را کرم بود تا آنکه اهل هونز مغلوب گشته حدود شصت هزار نفر از ایشان
 کشته شد پس از این شکست از سمت شمال بصوب بلجیک کوچ کردند و در بین راه
 بهرکیت اناباد می که میر رسیدند تمام مرز و بوم را ما و امی بوم میا خستند از

بلجیک بسمت شرق کوچ کرده رفتند بطرف رود رین و ایل شهر اکتوبر به کلن که
 شهری بود محصور رسیده و بعلیه گرفتند مردان را از دم شمشیر آب مات دادند
 زنان و دختران را با سیری برده فیما بین افواج تقسیم نمودند شاهزاده خانم ارسلان
 سر کرده دختران بر تافنی جزو اسرا بودی یازده هزار نفر جمعیت حلقه انقیاد و اطاعت
 وی را بکوش کشیده بودند بتوابع خود گفت وقت ضرورت چه نمائید کز
 دست بگیرد بر شمشیر نیز زندگی باید نامی چه فایده دارد آنچه با امر میکنند اگر دزد
 بقضا بگذاریم بدنامی و بی ناموسی است و اگر تن درندیم کشته شویم شمشیر مردن
 با نام به از زندگی بدنام است بهتر است تا جان داریم در حفظ ناموس خود بجوشیم لهذا
 همه در کمال استقامت و پایداری مخالفت نموده با اهل یونز کارزار نمودند اینان
 چون کرک و آنان چون کوسفند خون هریازده هزار نفر را با شمشیر آبدار در میدان
 کارزار بخت بند در ضمن تیری بسینه سنت ارسلان خورده او هم چون دیگران شهید
 شد پیش از آنکه شعله جنگ التهاب یابد اهل کلن فراری شده در جبال و تلال پنهان
 شده بودند وقتی که آتش فتنه فرو نشست بنارزل خود برگشته دیدند تمام کوچ و بزرگان
 مملو است از اجساد مقطعه و میدان ارک ممتلی است از ابدان اناث مقتوله پس از
 نوحه و لاله بسیار جوارهای این یازده هزار دختر را در همان میدان دفن کردند هم
 این کلیسا مشتی است از اسلا که سر کرده دختران بود و جرود دیگران مدفون شد
 چیزی که در این کلیسا تازی دارد این است که اطراف کلیسا بالا و پایین عظام بی شمار
 بترتیب پشت آئینه ها چیده اند از قراریکه در تاریخ ماه هفتم مذکور است استخوانها را

این دختران را محض زیارت و عبرت بازماندگان از مقابر خویش بیرون آورده
 بطور یادگار این جانان داده و برخی را در تابوتهای سنگی جای داده اند از این
 کلیسا دری باز میشود با طاقی موسوم با طاق طلا مقبره سنت ارسلان و عظام نجف
 معروف در این جا است سنت ارسلان مدفون است قبرش را در ماه دوازدهم
 و بهم خیلی قشنگت و پاکیزه ساخته جواهرات نفیسه روی آن نصب کردند و
 که فرانسویان بر کلن تاخت بردند تمام جواهرات را کهنه بغارت بردند در
 سال ۱۸۸۱ اهل کلن بهمت نموده باز مثل روز اول همان قسم جواهرات فراهم
 آورده نشانند استخوانهای سرزیاده است که بعضی در قالبهای فولادی است
 و برخی روپوش نخل زمار دوز دارند معدودی در قالبهای نقره بودند و بسیار
 شان مروارید و جواهر نشانده بودند استخوان دست سنت ارسلان را در قالب
 نقره جای داده روی مقبره آتش گذاشته اند یکت حمزه بلوری مملو از خاک
 بخون آغشته مال میدانی است که دختران شهید شده اند استخوان پایی سنت
 ارسلان را در قوطی عاج گذاشته اند باین صند و قچه نیز جواهرات درشت
 نصب بود بند ریج برده اند نوک تیزی را که از ضرب آن سنت ارسلان
 شهید شد میان مقبره آتش به کام شکافتن پیدا کرده در قوطی نقره گذاشته اند
 در قوطی نقره دیگر گنجه تازیانه بود گفتند متعلق به تازیانه اسی است که با آن حضرت
 مسیح را زدند و در قوطی طلایی بودند کور است این دو تا از همان خاکی است
 که بر حضرت مسیح فرو کردند یکت حمزه بود منقول است این یکی از شش حمزه است

که حضرت عیسی آب در آنرا ریخته شراب می شد این حمزه اول و کلیسای شتروم
 پاریس بوده اند از این قبیل چیزها زیاد دیده بودند بعد رفته بودند باغ وحش گفتند
 اغلب طیور و جانوری که در برلن دیده بودند این جا هم یافت میشود و در مسک
 دریائی این جا بود که در برلن دیده نشد بعد رفته بودند ماهی خانه غاری مصنوعی رست
 اطراف غار را طاقچه ها ساخته جلوشان را یک تخته بلور صاف گذاشته بودند
 از بالا متصل آب تازه داخل میشد و از پایین آب مانده خارج میگشت کف
 طاقچه را مثل کف دریاشن و ریک و کوشش ماهی ریخته بودند بعضی ماهیها رو
 شاخه های درخت راست نشسته بودند ماهیهای مخطوط دیده بودند مثل پوست
 پیرس از گردش آمدند منزل شب بعد از شام سوار کالسکه شده رفتم به تاسیون
 کالسکه بخار حاضر بود سوار شده رفتم بطرف آستن که بندری است واقع در
 چانل انگلیس متعلق است بدولت بلجیک شب خنک بود از خاک بانور
 و بلجیک که نشنیم اغلب جاها سبز و شاداب بود حالا فصل خرمس کوبی این صفت
 حاصل را بعضی جاها در و گرد خرمس کرده بودند بعضی جاها زرد شده بود اما هنوز
 نه در دیده بودند باری صبح زود رسیدیم به آستن کشتی حاضر بود از کالسکه
 پیاده شده داخل کشتی شدیم در این بجز کشتی های بزرگ بواسطه کم عرضی نمی
 توانست آمد و شد کنند جازاتی که در این بجزند کوچک و باتکانند این بجز
 نیز همیشه متموج و متلاطم است و کشتی سنگلاخ مکرر رخاين متعدد به سنگلاخها
 خورده شکسته و مسافری غرق شده اند در اول و بلکه که کشتی راه افتاد چنانچه

و بالامی شد که ظروف چای خوری روی میسر متصل بهم میخورد و آنست خاصیتی
 از آنها پیدا میشد تا یک ساعت همین طور بود بعد از آنکه کم کم آرام شد و دست
 بظهر مانده بندر دور که ابتدای خاک جزیره بر تان کبیر است شدیم کالسکه
 بخار حاضر بود سوار شده را ندیم ظهر رسیدیم به استاسیون و یکتور با بسیار
 بزرگ است از این کالسکه پیاده شده بکالسکه اسبی نشسته رفیم منزل خانه که
 اجاره کرده بودند جنب پادشاهت بعد پارک باغی است بسیار وسیع و تفرجگاه
 عموم خلق اطراف باغ خنیا باغها و راه های متعدد دارد راه کالسکه و سواره و پیاده
 همه از یکدیگر مجزای است هر راهی برای مرکب از این سه طبقه معین شده و
 اشجار و گیاههای بسیار و نیمکت های بسیار برای رفع خستگی مردم گذارده اند
 قریب راویه باغ سکوی مدوری است هر روز از ساعت هفت الی ساعت
 ده موزیکان میزنند و اشهر و اعراف جا های لندن همین باغ است اطراف
 آن در عهد سلطنت چارلس دوم دیوار احاطه داشت در زمان دولت
 جورج چهارم دیوار اجبر را برداشته معجز آهنگی کار گذاشتند خیلی جای
 پاکیزه ای است و فضل لندن و غیر فضل اینجا تفرجگاه عام خلق است خلاصه اینجا
 از ظهر گذشته رسیدیم منزل بعد از شست و شوی بدن غذا خورده است خست
 کردم شب بعد از شام رفتم به تاشا خانه مونسوم به اکمیره قریب شد تا
 جوارهای ساقه بلند تنگ و چپان پوشیده بالباس عربی اول رقص کردند
 بعد شوق تفنن کردند و دختری در میان آنها بود که فقط نوک پنجه های پا را

روی زمین گذارده میرقصید گاهی روی پنجه یکپایه قفسید و میچرخید بعد از قص و سنا
 که فی الحقیقه خیلی تماشا داشت پرده افتاد بعد از پنج دقیقه بلند شده و یکپایه باز برگشته
 باز بهیچای تردست خوب نشان داد منجمه سه کلوله در دست داشت انواع
 اقسام همه را بهوامی انداخت از زیر پا میگذرانید و ن این که یکی را بگذارد و بنین بفتد
 بعد یک کیلاس پرازاب آورده روی دهنه یک بطری گذاشت و روی
 سرش سفا و کیلاس و یکری پرازشراب روی زمین گذاشت همین طوری
 ایستاده پوست سرش را بجزکت در آورد بطری آهسته آهسته در زمین میرفت
 پامن تا رسید پشت کردش آنوقت جسم شده کیلاس شراب را بالبل بلند کرد و باز
 بطری را از پشت کردن روی کله آورد و در این بین شرابی که کیلاس بود آتشاید
 بدون اینکه قطره آب کیلاسی که روی دهنه بطری گذارده بود بریزد بعد یک دقیقه
 بزرگ چوبی آورد و کانش را نوک چوبی بطول دو ذراع نهاده بهوا انداخت و چوب
 زیر دایره گرفت مرکز دایره روی چوب آمد و بنا کرد بچرخاندن باز بهوا انداخت
 کمان دایره روی چوب آمد از این میل تردستی باز یاد در آورد و هر باری که تقصیر
 میکرد پرده های خوب می نمودند یک دفعه آسمان و آفتاب نمودار شد یک دفعه
 شب و ماه و ستاره و یکدوره و کوه و غار و استیلاکیت و استیلاکیت
 و دفعه دریا و کشتی و موج بقیه می خوب که با صورت طبیعی تفاوت نداشت
 پس از تماشای زیاد که تا نصف شب طول کشید منزل رفتم سیر حاضر بود
 صرف شده یکشنبه سیم شمس و یقعه احرام خوابیدم

امروز چندان جمعیت در کوچه و برزن لندن منیت خیلی کم دیده میشوند غلبه بکلیسا و
 باغات اطراف شهر میروند که کوچه خلوت و تمام دکانها بسته است منم چون حالتی داشتم
 تمام روز را سترل ماندم تازه که قابل نکارش باشد رخ نمود
 دوشنبه چهارم

چون فردا آغاز شب دوائی است چند نفر را مرا و اعزّه را دعوت کردم تشریف
 بیاورند همان منزلی که من در نزدیکی کود و گرفته ام تا پنج روز که اسب دوائی طول
 میکشد باندایشان دعوت مرا قبول نموده بودند و ساعت ظهر مانده رفتم بمقصد
 کاسکه بخار سوار شده را نیم دو ساعت راه بود و قریکه منزل رسیدیم مدعوین
 تشریف داشتند غذا صرف شده هر یک بر چاهگاه خود رفتم شب را با صحبت
 بایشان **سه شنبه پنجم شهر ذیقعه** بسر بردم
 یک ساعت از ظهر رفتم اسب دوائی شروع میشود از منزلی که گرفته بودم تا میدان آب
 دوائی قریب شش میل راه بود قبل از ظهر فی الجمله غذائی صرف شده راه افتادیم بالا
 خانه که برای تماشاچیان معین نموده اند اطرافش پر است از اشیا که گریه و نیمه تمام
 متعدد درجه بدرجه پخته شده بودند تماشاچیان اخذ میکردند از منازل خود آورده زیر
 سایه اشجار جوفه جوفه هر یک با دوستان و آشنایان خویش صرف می نمودند در حقیقت
 نوعی است از اعیان و عالم بسیار خوبی داشت بعد از چاشت رفتم خدمت حضرت
 اسعد و آلا پرش اف و س و بعد دولت بته نکلستان خیلی اظهار غایت نسبت
 بمن مبذول داشتند اگر چه استبعادی ندارد زیرا که فطری حبیبی حضرت معظم له است

که پیوسته مطمح نظر و غایتشان متوجه تمام دولتها و ان وصفت اندیشان است و همواره
 نظر بلند منظرشان بطرف کسانی است که زبان و دولشان یکی باشد امیدوارم این
 بنده هم جزو این جبر که محسوب شوم زیرا که گندم نمونه است از آثار و شست نشانی است
 از خرد و اخلاصه سب دوائی تا غروب آفتاب طول کشید بعد از اتمام سب
 دوائی رفتم **چهارشنبه ششم** منزل
 امروز روز جمعه را مثل روز اول بسر بردم یعنی از صبح تا ظهر منزل مانده بعد از ظهر
 میرفتم به کوچه و تا ساعت شش بتماشای اسب دوائی مشغول میشدم منزل آمده با
 مدعوین بسر میردم روز پنجشنبه عالم برهم خورد و نتوانستم بروم

پنجشنبه
 امروز قبل از ظهر بلندن مراجعت کردم چون مرا جاکسل بودم از منزل بیرون رفتم
 مولوی سید علی بیگلرانی که یکماه بعد از من از حیدرآباد بیرون آمد دیروز وارد لندن
 شده امروز بدیدن آمد از امور حیدرآباد پرسیدم گفت اکثراً همه چیز بخوبی و
 پاکیزگی میگردد شب رفتم بتماشای خانه موسوم به ایشین هال یعنی عمارت مصری ابتدا
 شخص حقه بازی آمده باز همای خوب در آورد و دو عمل بسیار خوبی کرد که قابل
 تکریم است اولاً یکت صورت مقوائی بسیار کوچکی روی نیز گذارد مقابل
 این نیز نیست و دیگری نهاد که فاصلهاش تقریباً یکت فرع میشد یکت بشقاب
 آورده گفش را نوک یکت گذارده بنا کرد و بچرخاندن در ضمنی که بشقاب را میچرخاند
 دست آدم مقوائی با قلمی که در دست داشت روی صفحه کاغذی حرکت میکرد

و قیقه شتاب را با کرد دست آدم مقوائی هم از حرکت افتاد آنوقت صفحۀ کاغذ را
 بتماشاچیان نمود دیدیم صورت یک آدمی روی کاغذ کشیده شده و حال آنکه کاغذ
 هر دو رو سفید بود و قیقه جلو آدم مقوائی گذارد بعد نواری باریکی آورده طرفین آن را
 بدو دیوار مقابل یکدیگر میخ کو بید چارچوبی که دو اصبع بیشتر قطرند داشت و در
 وسط چارچوب کاغذ سفیدی چسبانده شده بود از وسط نواری معلق آنوقت بعد
 شکل گرمی روی کاغذ چارچوب مرتم نموده حاضرین را مخاطب ساخت که الان
 بندی از این چهارچوب بیرون می آید خوب متوجه باشید یکدیگر فیه ضربی بکاغذ
 زده پاره ش از میان آن یک بالونی بسیار نازک که تقریباً بقدر خمره کوچکی بود بر
 آمد بعد یک سندی زیر بالون کاغذی بختا و کم کم بالون ب حرکت آمده سرش
 پاره شده یک دختر خوش منظری چون پرسی تا سینه خود را نموده دستهارا کشود
 باتمام حاضرین تعارف نموده پرده افتاد جای تعجب اینست میان چارچوب نانی
 که طرفین آن را کاغذ چسبانده بودند چطور آدم چسبان شده بود و چگونه باین
 شکلی روی هوا معلق بنواری آویزان بود پنج دقیقه بعد پرده بالا رفت و زانو به
 تماشاخانه پیانوی بود بقدر پیاوهای معمولی طرفین آن شیمپور و طبل نصب گرد
 بودند و اطراف تماشاخانه نیز طبل و سنج و زنگوله و چیزهای دیگر آویخته بودند
 بتوسط چوبی که دو ذرع تقریباً طول داشت یک شیمپور به پیانو متصل نموده بنا کرد
 به پیانو زدن که یکدفعه از در و دیوار تماشاخانه صدای طبل و سنج و شیمپور بلند شد
 مثل اینکه یک فوج بالابان میرند بیک دست زدن به پیانو گاهی چراغها

تماشاخانه خاموش و کاهی روشن میشد یک دفعه تمام چراغها خاموش شده صدای
 شش شرباران در تماشاخانه پدید آمد و برق شروع شد مثل اینکه فی الواقع فصل
 بهار است و باران در عهد و برق دوسه ستاره هم نمودار شد بعد باز روشن شد
 و پرده افتاد بعد از پنج دقیقه باز پرده بلند شد زن و مردی پیدا شدند ضعیفه میخواست
 بگذرد که در آید و سول میگوید معذرباین عذر بود که پس از فوت زخم قسم یاد کرده ام
 زن بفرم در این ضمن جا دو کری آمد و گفت من از روح زنت میپرسم آون بدید این خانم را
 برشته از دواج در آوری فوراً باز تماشاخانه تاریک شد نوری شکل آدم پیدا شده
 در هوا حرکت کرد و قدری بالا رفت و قدری پائین آمد و دست شوهرش را گرفته در
 هوا برد و پائین آورد بعد این جیم نور بتدریج از نظر غایب شد یک دفعه صورت
 تشریحی بنظر آمد فقط استخوانی بود از نور دست و پایش را در هوا حرکت میداد صدا
 چند عظام که بهم پیچیده و بکوش میرسید و قلیکه در حرکت بود سرش از بدن جدا شده بود
 صعود کرد و دست کوشش زیاد کرد و بکیر و کش نتوانست متصل در هوا متحرک بود بعد
 هر دو پایش از نو جدا شده بنا کرد بر راه رفتن در هوا و قلیکه بهم پیچیده و صدای دو تان
 که بهم پیچیده از آنها خارج میشد بعد تمام بدن از انظار مردم ناپدید شده تماشاخانه
 روشن شد و باری تمام کشت فی الواقع اشخاص ساده لوحی که این نوع شعبده بارانند
 باشند اگر اینجایانند مبهوت می شوند و اگر شعبده باز دعوی پیغمبری کنند همه برسان
 وی اعتراف چشمه چشمه و قلیقه می کنند
 امروز فتح به آبرت بال تالار است نزدیکت میدارم حضرت مستطاب پرست

شوهر علی حضرت ملکه معظمه دامته شوکت در زمان حیات طرح ریخته بودند و در
 اصنامایع و دارالعلوم بپایند در بیستم ماه می ۱۸۶۷ اول سنک بنا را علی حضرت
 ملکه معظمه دامته شوکت گذاشتند و سال ۱۸۷۱ با تمام رسید قریب دویست هزار
 لیره انگلیسی خرج تالار شده قطر اطولش ۲۷۲ و قطر اقصرش ۲۳۸ و محیطش ۸۰۴
 پا است شکلا تقریباً بیضی است هزار و سیصد و شصت و دو صندوقی در وسط
 دور تا دور تالار بوده قطر چیده اند در شاه نشین تالار ۱۸۰ اگر کسی میتوان گذشت
 بالای شاه نشین غلام کردنی است دو هزار نفر بغیر اغت می تواند گذردش کنند
 اطراف غلام کردش پردامی روغنی بسیار کار نقاشان قدیم و جدید است سقف
 کسبیدی بلور دارد و بار تقاع ۱۳۵ پاروی هم رفته هشت هزار نفر در کمال آسودگی
 و فراخی جامی تواند در این تالار بنشینند طرف جنوب تالار غنون بسیار بزرگی
 نهاده اند ده هزار بند دارد و دو ماشین بخار آب است در می آورندش ساز بزرگیت
 هزار نوازنده اطرافش می توانند نشسته بنوازند طولش هفتاد پا است قریب ده هزار
 لیره تمام شده چیل ساز بزرگیت بعد از تماشای بسیار که فی الواقع هر یک از
 پرده ها نیم ساعت طول داشت آدم خوب ببیند بیرون آمدن مقابل درب تالار باغی
 است موسوم بیابان کسینکن مجسمه حضرت اقدس پرنس کنسرت را بیا و کار و می بخینه
 مطلقا کرده اند چپا طرف مجسمه فرشتگان زیاده از مرمر جاری کرده چپا رنج
 مسکون می نامندشان در ریخته پرنس تماثل اشخاصی معروفست از قبیل اسکیر و
 میلتن و ولتر و غیره همه را بسیار شبیه و خوب حجاری کرده اند

جمعه ششم شهر ذیقعدة الاحرام

بعد از صرف عشاء رفتم به شامی کلیسای سنت پال بزرگترین کلیسای برتانیا
 اثبیرت سلطان کنت ششم مسیحی اول در این موضع کلیسا ساخت در سال ۱۱۸۸
 آتش گرفته بکلی خراب شد سنت پال بعد این کلیسا را بنا کرد در سال ۱۱۳۷ باز
 بسوخت و بسیاری از آن ویران شد بعد که تعمیرش کردند باز در سال ۱۱۵۵ آتش گرفته
 خرابی بسیار آن وارد آمد مجدد مبلغ کزافی خرج کرده مرتشش کردند در سال ۱۱۷۵
 عظیمی روی داده بکلی ویران و ملی خاکستر شد در این یاقین قریب سیزده هزار خانه
 و شتاد و هفت کلیسای کوچک با خاک یکسان شدند در عهد سلطنت چارلس
 دوم ۱۶۶۵ عمارت باز از سر نو شروع ساختن کردند سی و پنج سال طول کشید تا تمام
 رسید از غرائب آنکه کلیسا و عمارت در یک روز با تمام رسید طرح بنا شبیه به
 کلیسای لاتین است طولش پانصد و عرضش ۱۲۵ پا است از کف کلیسا
 تا نوک صلیب که بالای کنسبت ۳۵۵ پا است روی مناره جنوبی زنک
 بزرگیت قطرش ده پانچمی شود این زنک به چوکت زده میشود جزو قسطنطنیه که می آید و در
 سلطنت یا میری از خاندان بنالت و قش از دنیا کوتاه شود وزن زنک دوازده
 هزار رطل است و وزن زنانه زنک صد و شتاد و ششصد و شانزده پله می خورد
 تا صلیب ولی تا وسط که به غلام کردش بخوی موسوم است بیشتر از قسطنطنیه
 این غلام کردش این است که اگر بنا صله صد قدم آدم بهش را بدیوار گذارده
 است سه مرتبه شمع بصدا می بلند می شود معمار صنعت غربی در این فن بکار برده

از این جا یک طبقه بالا رفتیم تمام شهر لندن پیدا بود و خواستیم برویم بالاتر تا تکت
 صلیب مانع شدند گفتند چندین دفعه اهل ایرلاند خواستند کعبه را با دنیا مسیت
 خواب کنند از غمده بر نیامده گرفتار شدند لذا از آن زمان بعد قدغن اکید است
 کسی بالاتر نرود همیشه درهای بالا هم مقفل است چون نشد بالا برویم پائین آدم نیل
 خسته شده بودم قدری در صحن کلیسا نشستم محبته های زیاد صورت پهلوانان معروف
 که در بر و پا شده بودند از شک مرمر جاری کرده و بعضی را از چدن ریخته نیت
 کلیسا کرده اند نوک کعبه صلیبی است بوزن نه هزار و سیصد و شصت رطل روی
 کلوله نصب است که وزنش پنجاه و شش صد رطل است قطر کلوله شش پا و دو
 اصبع است اما از پائین بقدر بند وانه درشتی بنظر می آید هشت نفر آدم میتوانند
 میان کلوله خود را بکنجاند خلاصه پس از گردش زیاد آدم منزل همه جا از میان
 خیابانهای وسیع متیز و از پهلوی عمارات رفیع خوش طرح که ششیم جمعیت کثیری
 پیاده از طرفین راه و کالسکه های متعدد از وسط متصل در عبور و مرور بودند چندین
 جا کالسکه من و همراهمان ایستاد تا راه باز شد از میان اینهمه جمعیت یک صد
 بلند بیرون نمی آمد واقعا انگلیسها مردمانی هستند بسیار معقول و مؤدب احدا
 با کسی کاری نه هر کسی پی کار و عمل خود میرود و دوازده هزار پلیس سواره و پیاده برای
 محافظت عموم خلق در لندن هست تا نزاعی خوریز و جنگی فتنه انگیز روی نهد
 پلیس ما دژون نیست مداخلت هیچ امری نماید فی الحقیقه آزادی این است که نصب
 انگلیسها شده گمان نمی کنم ملت دیگر این نوع مختار و آزاد باشند

شنبه هفتم

امروز تا عصر منزل مانده بنوشتن و خواندن وقت خود را گذراندم ساعت
شش فتم تا شاخانه دم تو سوا نیجا صورت سلاطین و مردمان معروف را خواه
به نیک نامی خواه به بدنامی از موم درست کرده با همان لباس و نشانی که در زمان
حیات در بر داشتند ترتیب ایستاده و نشسته با حرکات مختلف هر یک را بوضع
خاصی قرار داده اند شل شخصی دیگر را مخاطب ساخته حرف میزند بقدری محسوس است
که با صورت اصلی نمیتوان نیز داد صورت دختر را از موم ساخته نفس میکشد مثل
اینکه فی الواقع انسان حقیقی خوابیده و نفس میکشد جای دیگر شخصی از موم بود کاه کاهی
سرش را بطرف راست و چپ سیکرد و اندکی پس از موم ساخته ایستاده کرده بودند
یکی از تماشاچیان کان کرد پس حقیقی است از وی پرسید چه وقت موزیک میزنند
و بدجوابی نیاید چل شد و دختری شربت فروش جلوسری ایستاده بود یکی از همایان جلو
رفته گفت این را چه قدر خوب ساخته اند و خرمی کرد بچندیدن اگر آدم حقیقی بی حس
و حرکت در میان آدمهای مومی بنشانند مشکل پیدا کنم کسی بتواند تمیز دهد بالای سر
دختری که نفس میکشد جابی نهاده بودند زیر جاب دستخط مبارک آنحضرت
اقدس همایون ناصرالدین شاه سلطان ایران دیده شد بجلوی آن بخیل نهاده بودند
بمیزرا بمقبل خان کفتم سواد دستخط همایون را محض تسمیه و تبرک مسافرت مانده من بردم
اینست سواد دستخط مبارک هنگامیکه در لندن اقامت داشتیم بتأشای دم تو سوا
آیدیم و این چند کلمه را برسم یا دکاری در اینجا نوشتم ناصرالدین شاه قاجار ۱۲۷۵

در جنب این تا شاخه اطاق دیگری بود که اسباب سلاطین قدیم را نهاده بودند
 از قبیل لباس و اسلحه و غیره رخت خوابی که ناپلیون اقل در آن سفر میکرد اینجا بود و این
 کالسه رخت خواب و آشپزخانه و اسباب تحریر و میزها و خوری همه جمع بود و این
 اطاق پله میخورد بیاین در این زیر زمین مانند صورت مردمانی هست که به بد ذاتی
 و سمرقت و بد نفسی و سفاکی شته بودند از صورت هر یک فی الواقع آثار بد ذاتی معلوم
 میشود تا گمراهی المنظر و قبح الوجوه اند این جانیریکت داردیده شد که سوابق ایام در
 فرانسه و بعد در لندن رواج شد برای کشتن قاتلین و بدکاران بر سر تخت چوبی نمودند
 آدم را روی تخت می خوابانند بالای عمود نیری تعبیه شده بکایت اشاره پائین آمده
 میخورد بگردن آدم و فوراً سجد شده می افتاد میان صند و فی پرازگاه و بدین
 روشی سیما ند صورت تمام مجوسین نیز در این اطاق بود و با وجودیکه همه از موم ساخته شده
 بودند از دیدن روی رشتشان موی بر بدن آدم راست میشد پس از نماشای خفا
 آدم با طاق اول بکایت و سوز یکا پنجه هر روز نزدیک مغرب سوزیکت میزدند
 چون خوب میزدند و خسته هم شده بودم قدری نشسته رفخ خشکی شد بعد رفتم
 منزل شام خورده **یکشنبه و هفتم** وقت خواب خوابیدم
 امروز نیز روز یکشنبه است کمتر کسی در شهر میماند نه جانی برای تماشا با است و نه
 آمد و شدی در کوچه و برزن میشود صدای احدی بگوش نمیرسد این شهر باین جمعیتی
 مثل اینست که هیچکس در آن نباشد بعضی از اهل حیدرآباد که برای گردش و تحصیل
 این جا آمده اند از قبیل مولوی سید علی سیکرانی و میرزا محمد نجف و سید زین العابدین

فرزند مولوی سید حسین مؤمن جنگ بدیدن من آمده بودند گفتیم بماند بامن نهار
بخورد بعد از آنکه را با آنانی بکلمه صحبتی شد تازه که قابل نگارش باشد اتفاق افتاد
دو شب بیدار بودیم

امروز بعد از نهار رفتم بهارت دولتی قدیم لندن که موسوم است به نوراف لندن
یعنی برج لندن این عمارت صاحب برج چند روی تپه کنار رود تمیز واقع است
این جایابی است که اشخاص معروف و مشهور عالم شربت عات از دم تیغ آبدار
چشیده اند اصل این بنا از زمن است در عهد سلطنت تانینتین کبیر بنا شده گویا پانچ
قرانه و دار الضرب زمن با بوده زیرا که در سال ۱۷۷۷ و قسکه پاپیه یکت بنا حیدر
می کند یکت شمش نقره و چندین سکه طلا مسکو یکت که و خطا بمن با بود از ابتدای
بنای این بنا هم عمارت دولتی بود و هم مجلس حکومتی استیفن شاه اول سلطانی بود که پانچ
را مقام خود کرد در عهد سلطنت ریچارد اول ۱۸۰۰ الفشام کشیش خندقی و این بنا داد
کند زمان سلطنت ادوارد بر استیجانات و قلاع این بنا افزوده چنان مستحکم نمود که
نمکن نبودی و غل غل اندرونی شد بقولی در عهد وی این جافه مجلس دولتی شد و در سال
۱۲۷۸ از یهودیان متشکی شدند که سکه قلب نیز نندهمه را که ششصد فقره میدند گرفتار کرد
این جاجس نمودند و خنای زیاد در این جار خیمه شده اگر بجای هم تمام را شرح دهم چندین
صفحه خواهد شد این جا همان جایی است که هنری ششم زوجه خود ملکه آراکن را پس از
جلوس بر تخت آورده در سال ۱۵۳۳ از معاشرت با وی سیر شده از جان نا امید
گرد بعد زوجه دیگر که بسیار خوش صورت و جوان بود برشته از دواج در آور و خندی

نگذشت که بوی هم همان شربت چشاند در عهد سلطنت مری رقیب خویش لیدجی کزلی
بدون هیچ نوع تقصیر یا کناهی در این جا حبس کرده بعد سرش را از بدن جدا نمود
وقتی که مری از دارالملکت دنیا روی بعالم بقا نهاد سلاطین بعد دیگر این جارا امارت
دولتی قرار دادند حالاً جبه خانه و مخزن جواهرات دولتی است در وسط عمارت
اطاقی است تقریباً در تمام جواهرات و آلات سلطنت را میان دو قفسه
آهنی چیده اند بعد از فوت چارلس اول اشیاء و جواهرات قدیمه بعضی مکتور و برخی
مسرور شدند در زمان تاج گذاری چارلس دوم زرگری مامور شد آنچه جواهر
لازم است برای ویم وی فراهم بیاورد جواهراتی که حال موجودند مثل است
بر چند تاج و چند نمود و بشقابهای طلا و مطلقاً که هنگام تاج گذاری در سر سز می بینند
نشانی متعددی طلا و مرتضی و مینا و غیره زیاده دیده شد تاج علیا حضرت
ملکه معظمه دامت شوکت را از همه بالاتر جای داده بودند و درش محل ارعوت است
و جواهرات زیاده روی آن نشانه اندیکت یا قوت درستی که اطرافش مقدار و پنج
الماس بر لیان بود دیده شد بیک صلیبی نشانه انداین یا قوت بواسطه درستی
اشتهار زیاده دار و میگویند مال او دارد است که معروف بود بپادشاه در سال
۱۳۰۶ که اسپانبول محاصره شد بطر پادشاه کاسنیل بوی ارزانی داشت در محاصره
اجین کزت سال ۱۴۱۵ همین یا قوت بکلاه خود بهتری پنجم نصب بود خلاصه آنرا
اقسام جواهرات دیده شد منجمه ظریفی بود شبیه بعقاب بال کشوده سرش
بگردن هیچ میخورد هنگام تاج گذاری سلاطین موافق رسمی که دارند میان آن

روغن ریخته سلاطین را روغن مالی می کنند قاشق طلای مرصعی دیده شد که با آن
 روغن از ظرف مذکور بیرون می آورند قریب دو اوزه نمک دان طلای
 مرصع بود اینها نیز هنگام جلوس سلاطین در دست خوانی که آرزو گسترده می شود
 گذارده میشوند شبیه کوه نور را همان طور که از هند آورده بودند قبل از تراشیدن
 و بر لیا ن کردن از بلور ریخته پشت آینه نهاده اند کردن بند و نشان را نوبند که
 روی آن مرتم است هولی سواکی مالی پانس یعنی بد بانکسی وارد بیاید که بد خیال
 میکند و نشانهای دیگر و مال زیاد دیده شد پس از تماشای بسیار از این جایرون
 آمده رفتم بجهت خانه این حجره مثل است به اسلحه برنجی یونانی و نمونه آلات حرب
 شرفین مخصوصاً مال بندیان و ادوات قدیمی نادر خوش ساخت با هم تاراج
 هر یک بترقیب و قفسه های متعدد چیده اند کتوانهای فولادی بر آبهای
 مصنوعی بسیار درشت پوشانده بترقیب چیده اند بعضی شان پوست اسب
 حقیقی بود که با کاه پر کرده بودند همشان بزرگتر از شقایقهای معمولی است یک نوع
 زره و کلاه خود دیده شد از ریشه اشجار بافته بودند و آلات حرب اشخاصی که
 این نوع لباس می پوشیدند منحصراً بود بهی و استخوان ماهی و تیری که نوکش سنگ
 ییزی بود شمشیر و توب و قنک قدیم و جدید خنجر و کار و دهای خراسان و کرستان
 شمشیرهای بسیار بزرگ که هر یک دو برابر شمشیر حالیه بود زیاد دیده شد از این طلا
 رفتم با طافی که منزل لدی جن کری بود یکت پنجه نمبت صحن عمارت داشت از
 میان همین پنجه دیده شوهرش را از محبس بیرون آورده بدار کشیدند و جسد را

در غرابه گذارده بردند و کلیسای سنت پطردفن کردند بعد از مدتی بیچاره را هم بزد
 بشوهرش ملحق کردند حال همان مقتل را مشجر کرده معجز آینه اطرافش ساخته اند در
 همین موضع سال ۱۵۳۶ و ۱۶۰۱ شش نفر از مشاهیر بی سر شدند اول ملکه آن
 زن هنری ششم دوم مارکارت زن سر بیچاره پل سیم ملکه کاترین زن پنجم هنری
 هشتم چهارم جن زن جون بلین پنجم لیدی جن گری دختر هنری دویکم ششام ششم بربت
 و ورا ریل ایلکس در جنب این مقتل راهی است تنگ و تاریک می رود و عجیبی که
 مال اعزه و امرا بود مجوسین هر یک زمان قید روی سنگی که در کف و دیو
 مجلس است چیز باکنده اند که خالی از پند و نصیحت نیست یکی از آنها را که ولیم نام
 کنده بود خواندم ترجمه آن اینست در خانه ماتم و غرا توقف کردن به از دست
 نمودن در خانه عشرت و ضیافت است دل عاقل همیشه منزل ماتم است
 چندی مقید شدن بهتر است از بهواره خلع الغدار بودن برای هر چیزی وقت
 معین روزی باید تولد شد و ساعتی باید بدو گفت روز مات بهتر از روز حیات
 هر چیزی آشتی دارد و انجام هر شیئی از آغاز آن بهتر است و در خان مسکنت و
 مذلت صبور و شکور باش همچنانکه پول مفتاح ابواب مقفل است عصف نیز کلید
 اشکالات است زمان اقبال خوش سلوکی کن و تبریز از ایام ادب از فی ۲۲
 اپریل ۱۵۵۹ خلاصه از دیدن این مجلس خواندن بعضی خطوط و بیاد آوردن کشتار
 و قتالی که در این موضع شده بقدری بدین منقش شد که ضعف روی و احساس
 دیگر بود و در زمین هفتد برای طبقه کنایه کاران و قائلین و غیره بقدری تاریک

و بدو بود که عقل را دست نمی آید و یواریهای بسیار کلفتی داشت حال انبار قنک است
در عرض کار و میستوانند شتاد و هزار قنک بیرون بیاورد بجهت خراب کردن کار
از یواریهای این مجلس حسد را با علمه و مدتها زمان لازم است واقعا عجیب جای
محکمی است از این استحکامش بیشتر است پس از تاسف و تماشای بسیار منزل آدم
سه شنبه دوازدهم

مقابر اکثر سلاطین و تائیل اغلب مشاهیر در این جا است بعضی حجابها و منبت
کارها و محاربا دیده شد که در این عصر کمتر می توان مثل بجهت ساخت تمام ستونها و
جدار و سقفهاست مرم است شیت کلیسا جانی است تقریباً دو هزار سال قبل از
لندن بوده در وسط ستون سنگی دارد مثل تنه درخت سقف آن مثل شاخه های درخت
اگر ستون منبت بر نند صدای مس میان تپی از آن خارج میشود خیلی خوب درست کرده
قریب یک ساعت و نیم طول کشید تا تمام تائیل و مقابر دیده شد بعد برگشته منزل
آمدم شب بواسطه خشکی چهارشنبه سیر و هم از منزل بیرون رفتم
امروز رفتم دیدن موزه که موسوم است به بندی این موزه محتوایت بر صنایع و کارها
بندی و جواهرات و اسباب سلطان برمه آلات حرب قدیم و جدید پارچه های
زلف و شاههای کشمیر ظروف چینی قالیهای ایران زما دیده شد صورت شیر
از چدن دیده شد که یک نفر انگلیس را زیر پنجه خود پایمال میکرد گفتند این کنوع آلات
موسیقی است که بدستور لعل اوزنک زیب سلطان هندوستان درست کرد
در حضور وی میخواستند شیر منظر یک شخص هندی است که انگلیس را زیر چنگ خود
مضحک میکند در یک نقشه قرآن بزرگ خطی دیده شد که تقریباً پانصد لیره انگلیس قیمت
داشت مدیر موزه گفت این را بیت پنج لیره خریده ام اما هر ورق آن بیت پنج
لیره می ارزد بعضی تکه ها دیده شد از هند آورده و برخی را شبیه به تکه ها با و خا
های هند برای نمودن مردم در من جا ساخته اند در حقیقت محض بصیرت ملت است
مبلغ گزافی خرج کرده اند آنکه اثاث الهیت هندی را ندیده اند بیک نظر خیر بائی را

می بیند که حتی بعضی از خود هندیانم ندیده اند پس از تماشا شدنل آمده باقی روز شب را
 کافی السابق چشبنده چهاردهم گذرانیدم
 امروز در منزل ماندیم تازه روی نداد شب بعضی از دوستان مدعو بودند آمدند
 شام صرف شد پس از غذا خواتین موعوده قدری پیانورده همه را محظوظ کردند نصف
 شب ساز و صحبت گرم بود بعد ایشان رفته نیمه پنجم بخوابگاه خویش شتافتم
 جمعه پانزدهم

امروز چارپار متوجه هندوستان است قدری از روز را مشغول نوشتن خطوط از
 شدم طرف عصر بیرون رفته قدری پیاده گردش کردم اغلب روزها هوا آبر
 و نکت بعضی ایام که آفتاب می تابد هوا گرم میشود ولی زیر سایه اشجار نیم خوش و
 گرمی می آید قریب یک ساعت راه رفته منزل معاودت شد

شنبه شانزدهم
 امروز رفته تماشای موزه که موسوم است به تیش موزیم این موزه منقسم بدو جز است
 یکی مشتمل است به تاشیل و جاربهای مرغوب و دیگری محتوی است بر سکه ها و
 نشانهای قدیم عالم در مرتبه سخانی کتابخانه ای است بسیار بزرگ شامل انواع قهام
 کتب خطی و با سمه عدد کتب با سمه یک طیان و چهار هزار جلد است و عدد کتب
 خطی بیش از پنجاه هزار جلد است هزار و پانصد جلد آن کتب شرقی است اقبال
 و فارسی و ترکی و هندی کتاب شاهنامه مصور و کتاب یوسف زلیخا و علی مجنون
 و حافظ همه مذتب و خوشخط در یکت قفسه جدا دیده شد الحق بسیار بسیار خوب

بودند و جنب کتابخانه طاقی بود و موسوم به طاق قرائت سقف بسیار بزرگی داشت
 مستحفظ آنجا گفت این سقف فقط یکبار از سقف کلیسای سنت پتر که در زم است
 کوتاه تر است و این طاق خواندن ششاد و چهل کتاب است هر مصلی که مردم بخوانند
 بفهمند یا سواد مقاله را بردارند اجازتی حاصل کرده این جامی آینه مردم بخوانند
 میخوانند یا از روی آن می نویسند چهار صد سندی در اطراف سقف و در اند بر آن
 نشستن مردم واقعا اگر کسی بخوابد علم و صنعت را در ملکی رواج دهد باید این نوع بنا باشد
 اهل ملک را تشویق کند هر قسم کتابی که در عالم با ستمه شده یا نوشته شده در این کتابخانه
 موجود است از روی فهرستی که تریب نام کتابها را نوشته اند هر کتابی که بخوانند
 پیدای می کنند بفاصله دو سه دقیقه خلاصه قدری آنجا نوشته بعد مندر آید
 یکشنبه بهفد سه شهم لقمه

الی یکشنبه بیت چهارم ز کام و سرفه و کاهی تب بقدری شدید بود که هیچ نتوانم
 از منزل بیرون بروم در این بین اتفاقی که قابل مذاکره باشد رخ نمود امر وزیر یکی از
 آیام ساکت و صامت است تا عصر کسی دیده نمیشود اکثر اهل شهر از زن و مرد خور و در
 بیانات حول و خوش میروند و عددی که در شهر میمانند صبح کلیسا رفته نزد کایتظم
 مراجعت کرده در خانه میمانند عدد قلیلی طرف عصر برای گردش در میدان و جابجا
 دیگر بیرون میروند و منتهی منزل نشسته وقت خود را بخواندن کتب و صحبت با همرازان
 گذرانند آنقدر که روز بکلی رفع کمال شد فادرجرت بهستم
 دوشنبه بیت و پنجم

امر و زعم مندرل میترزک من و تمام مهربان همان بیستم صرف
 کرده راه افتادیم خانه شان خارج لندن در محله و میلدن واقع است اما
 البیت و خانه و باغچه همه از روی سلیقه و پاکیزه است صاحب اولاد زیاد
 است شش دختر و دو پسر دارند یعنی سه دختر و یک پسر از زن اول که همه بزرگ
 و با تربیت اند و مادرشان چند سال وفات کرده دارند و سه دختر و یک پسر از
 زن حالیه که بسیار عقیقه و نجیب است شب بعد از شام قدری ساز و تندیار خوش
 گذشت بعد از شام خواستم مرحبت کنم میترزک مانع شده خواهش کرد و و سه روز
 برای تعییر هوا در منزل ایشان بمانم چون خود و عیالش مردمان مهربان و مومن
 و دوستی هستند خواهش ویرا قبول کرده سه شنبه و چهارشنبه مثل روز دوشنبه
 در کمال خوشی و فرحی گذشت عصر چهارشنبه رفته از جانب وزارت خانه بند
 رسید که فردا که پنجشنبه است سه ساعت بعد از ظهر بروم امیرن بزیارت علیا
 حضرت ملکه معظمه پادشاه گلستان و قصر هندوستان دامت ملکه
 لهذا شب بعد از شام چند حافظ کرده رفتم مندرل

پنجشنبه طبعیت و ششم

صبح پس از صرف چای راه افتادم با کالسکه بخارج چهار ساعت طول کشید هوا
 بسیار سرد بود در ساعت معهود بعمارت دولتی رسیدم غذا حاضر بود پس از غذا
 اذن شرفیابی حاصل شد در کمال ادب و احترام پیش رفته رسم آداب و تکریم
 بجا آوردم بعد علیا حضرت ملکه معظمه دامت شوه با دست مبارک کردن

و سینه خانه زاد دولت خواه خود را با جمالی آبی نشان فیت کماند آف ایندیان اسپر
نرین فرمودند این بند هم سر مایات و افتخار به کسب و قرار رسانیده دست مبارک
علیا حضرت عظیم لمارا بوسیده اجازت حاصل نمودم شب را جمعی از امر او اغره نما
بودند خیلی خوش گذشت بعد از شام قدری پایانو و موزیک زدند از نصف شب
گذشته بود که مجلس بر هم خورد و با همه خدا حافظی کرده با طاق خواب رفته خوابیدیم
جمعۀ شبیت و هفتم شهر ذیقعدہ

امروز در منزل ما دم برای نوشتن خطوط هندوستان تازه که قابل باشد
اتفاق **شنبه سه ام** نیفتاد
امروز در قهوه تماشای موزه که موسوم است به کسیننگتن سوزیم در این موزه نمونه اکثر اشیاء
عالیته قدیمه را ساخته برای بصیرت خلق جاداده اند به انضمام تمام اسبابا و آلات
و ظروف چین و جاپان و غیره نمونه ستون تراجان را که در زم است بهمان
برنجی ترکیب از کچ ریخته اند با صورت اصلی ابداء تفاوت ندارد جای دیگر نمونه
شمعدان کشته شده که از برنج ساخته مطلقا کرده بودند چنان مثبت کاری ریز و مناسب
با ترکیب کرده بودند که معلوم میشود از زیر دست استاد در آمده جانی مسیحی مسلمانان
و جانی کشت یهودیان و نرل اعراب بینی و حجازی و اما مراده و غیره بود اگر کسی
بدقت این موزه را ببیند مثل نیست که اغلب انبیه مشهور عالم و کار بائی قدیم چین و
و جاپان و زنار و زریهای هند و ایران را بیک نظر دیده است علاوه بر اینکه
چشم از دیدن اشیاء مخلوط میشود بر بصیرت شخص هم می افتد از زنا و زو

وکل دوزی که در این موزه دیده شد تا کار قدیم است از قراریکه مدیر موزه می گفت در این
زمان کوشش زیاد کرده اند مثل اینها کار بخت نداشتند از عمد بر نیامده اند سوابق ایام
هند و ایران در زمان دوزی وکل دوزی و قالی و شال بافی برتری بر تمام ممالک روی
زمین داشتند اگرچه کنون هم کارهای خوب می کنند اما مثل کارهای قدیم قوم دوزیام

یکشنبه غره شهر ذبیحۀ اکرام

امروز صبح هوا پر از مه غلیظ و تا ساعت یازده صبحی خفه و گرم بود بعد کم کم روشن شد
چون امروز هم روز تعطیل تکلیفهاست و من هم کسل بودم تا عصر از منزل بیرون رفتم
طرف مغرب قدری سوار کالسکه شده اطراف هید پارک گردش کردم بعد مر حجت
منوده تا نزدیک شام بصحبت مشغول شده بعد از شام قدری نشسته خوابیدم

دوشنبه دوم

امروز بیشتر کمبر لاند که سابقا هم حیدرآباد آمده بود دیدن آمد در یک عمل بسیار زیست
و ما بر است و آن منیت که اگر دو نفر اشارت یا کنایا یا بطور نجوایشنی را نشان کنند
یا بیکدیگر بگویند و چشم خود را بسته دست اشاره کنند راه پیشانی خود را به دست بسته
مستقیم میر و پهلوی همان شینی که منظور بوده و آن دست دیگر اشاره کنند را بیکدیگر
روی آن خیلی کار مشکلی است یکی از همراهان سنجا قی را میان جعبه که در طاق دیگر بود
گذارده بدیکری آهسته گفت بعد کمبر لاند دست و پرا به پیشانی نهاده بخاطر مستقیم
سر جعبه ان را باز نموده و شش را روی سنجا قی بخت و از این قبل کارها زیاد نموده بعد
از رفتن مشارالیه با طاق مخصوص خود رفته بخواندن کتاب و امور دیگر روز را بسیار

شبهه سیم

مازه که قابل مذاکره باشد رخ نمود طرف عصر عالم برهم خورد کسالت زیادت
داد نتوانستم از منزل چهار شبهه چهارم بیرون بروم
الی شبهه پنجم کسالت مزاج باقی بود هیچ نتوانستم از منزل بیرون بروم کرل
شون بیل که چند سال قبل نایب سفیر کبیر دولت بنیه انگلیس مقیم حیدرآباد بود بان
و بچه اش دو ساعت از ظهر گذشته برای صرف چاشت مدعو بودند در عت
مذکور با حالت کسالت حاضر شدم ایشان آمدند بعد از غذا صحبت زیاد در میان
آمد و خرم جوانی دارند فراموش بسیار خوب حرف میزنند چهار سال در یکی از مدارس
مارسل تحصیل کرده زبان منته خوب میدانست خیلی خوب تربیت یافته بعد از صحبتها
زیاد ایشان رفتند منم برا حاکم خود رفته با مور لایحه پرداختم

یک شبهه هشتم

امروز تیرگی از ایامیست که اهل لندن بعضی بنام زورجی بکر و ش در باغات
خارج شهر روز خود را شام می کنند و سه روز است هوا تغییر کرده قدری
خنک شده کاه کاهی هم باران می آید صبح غلیظی در هوا بود تا یک ساعت
بنظر مانده هوا تاریک و تنگ و خفه بود بعد کم کم روشن شد
و شدنبه نهم

طرف غربی لندن ایالتی است موسوم به ورسیر و هفت میل آن قصبه محترمی است
معروف به ورسیر شرقی قصبه مذکور چشمه آب گرم است از آن چشمه جوی کنده

درین

ایام

وی

نزد

وام

شد

فتم

ت

آب کرم به جانهای متعدده که در ممانخانها ساخته اند سیب بر ندیماران و ناخوشان از اطراف و کثاف باین قصبه آمده سی چهل روز در یکی از ممانخانها توقف می کنند و نیز با آب کرم بدن شوی نیمایند رفع مرضشان هر چه باشد میشود بسیار اشخاص شل و نلک و نزله دار از آب مزبور شفا یافته اند چون هجسم اکثر از ضعف معده و غلبه بلغم شاکلی بودم انصب دایتم چندی به قصبه مذکور رفته با آب کرم بدن شوی گنم شاید رفع در شود لهذا طرف عصر بموقف کالسه بخار رفته سوار شده راه افتادم همراهان همه بودند سه ساعت و نیم راه بود شب منزل رسیدم چون خسته بودم زود خوابیدم منزل در ممانخانه ایست موسوم بر زیال مثل و متعلق به بیسترک که سابقا مذکور شد

شبهه دهم

امروز عید سعید اضحی کی از اعیاد متبرکه است صبح بعد از شست و شوی بدن و غسل معمول مسلمانان چند کوفته قربانی آورده فوج نمودند بعد علی الرسم هندوستان هم این ادا می نذر کرده مبارکباد و تهنیت گفتند منم با همه عید مبارکی کرده با صحبت ایشان روز را شام کردم امروز بعد از شست و شوی بدن در آب کرم در دستخوانی که چند سال قبل در بایم پیدا شده بود و اطبا چند دفعه معاينه کردند و باز عود نمود کمی رفعت

چهارشنبه یازدهم

امروز صبح باز بخام آب کرم رفتم رفته رفته حیدم در و پا استیام یافت بعد از چند روز کلی رفع درد شد فهمیدم که این آب کرم خالی از خاصیت طبیعت چند نفر از اطباء حاذق آب را تجربه کرده و دواهای نافع مزوج به این آب یافته اند جز و بیشتر نکات است

وشوره خلاصه تا روز سه شنبه هفدهم از منزل بیرون رفتم تازه که قابل کار باشد

روی روز سه شنبه هفدهم

بعد از نماز رفتم به ورست انواع اقامت چینی های خوب و مرغوب در کارخانه جات اینجا ساخته می شود اول رفتم به چینی سازخانه بسیار کارخانه بزرگی است ظروف چینی ابتدا مثل ظروف کفای خام است یک جای بریدگی قالب می کنند یکجا لعاب می مالند و یکجا رنگ آمیزی می کنند خیلی تماشا داشت قشایش هم بسیار مناسب بعد رفتم

به کلیسا زیرا که دم البانی این جا آمده در این کلیسا می خوانند امروز بهترین خوانند های فرنگستان است قریب چهار هزار نفر جمعیت از زن و مرد بزرگ و کوچک ضعیف و شریف حضور داشتند و متجا و از سیصد نفر خواننده و نوازنده بودند گاهی بهیچا همه با هم می خوانند و گاهی هم البانی بهیچا می خوانند اما صوت دم البانی در آن و غزائی برابری میکرد با او از تمام این سیصد نفر واقعا بسیار خوب می خواند صدایش مثل رنگ در کلیسا می چید چهار ساعت از ظهر که شب مجلس برهم خورد پنجم منزل

معاودت روز چهارشنبه هجدهم

امروز نماز را همان بیشتر اورت شریف پر منکام هفتم ساعت دوازده با کلاه بخار مخصوص راه افتادم سحران همه بودند بیت و پنج دقیقه راه بود بعد از ظهر رسیدم به استیشن بنار در همان خانه که جنب استیشن است صرف شد جناب شرفاس مور لوجاکم پر منکام نیز مدعو بودند بعد از معرفی با ایشان و صرف نماز بواسطه مشغله که داشتند شریف بردند صحبتی از پیشکی و غیرتیک با ایشان دست

خوشان از
سند و بر
ولنگ
بخم شاک
فع در شود
بودند
زل در

فوق
چهار
نان
چند
س

ند
س

نذا و این شهر دارای کارخانجات متعدد است برای ساختن آلات فلزی از
 قبیل تفنگ و طپانچه و سر قلم و سوزن و سنجاق و مداد و مقول و لوله های ریختنی
 و غیره بعد از بنا را اول رفتم به تاشای کارخانه تفنگ سازی قریب هزار نفر عمله کار
 میکردند هر جزه تفنگ از یک دستگاه علیحده بیرون می آید مثلاً یک دستگاه
 فقط لوله میریزند و دیگری سوراخ می کنند جانی خانداز مینا میدکجا پر دخت
 می کنند از آنجا جای دیگر برده رنگ می کنند و دستگاه دیگری چخاق و دیگر
 بنامک و در دیگری قنداق می سازند و قس علی هذا بسیار قابل تماشا بود و وقتیکه
 خواستم بیرون بیایم کتابی آورده نام خود را در آن نوشتم همراهان منند اسم خود را
 درج کردند و زنی دوست قبضه تفنگ از این کارخانه بیرون می آید بخت و
 چهار قبضه تفنگ هم من خریده بیرون آمدم از آنجا رفتم به کارخانه ریج سازی از قبل
 مقولهای باریک و کلفت چرخهای ریختنی چ و مهره و لوله های ریختنی و مس و غیره
 همه در کمال سهولت و پاکیزگی از زیر چرخهای بخار بیرون می آیند از آنجا رفتم به کارخانه
 سر قلم سازی تمام عجایب دخترهای جوان بودند معدودی مرد در پائین مستحقط چرخ
 بخار بودند کار آنها منحصراً این است که تخته های آهن نازک به عجایب برسانند
 قریب دوست منگنه بود و در هر منگنه یک دخته یا دست کاری کرده و در منگنه
 اول شکل سر قلم آما سطح و پهن بریده میشد و در منگنه دیگر اسم کارخانه با مالک آن
 جای دیگر مقرر میشد و جای دیگر قطع میزدند در کمال چالاک و زرنگی جنبه تماشا داشت
 پس از تماشای بیرون آمدم مدیر کارخانه که زن محرمه بود چند سر قلم بطور یادگار

تعارف کردیم منت قبول کردم از این جا باز رفتم همان خانه چای صرف کرده بخاستیم رفتم
 و رستم که شب را بروم تا شاخانه بعد از ورود به ورست رفتم به همان خانه موسوم به ساره
 مثل تغییر لباس داده رفتم تا شاخانه پرده های خوب نشان دادند دریا و تپه کشتی و موج
 و طوفان و باروزن ملاحان و صدای آب دریا که بمایل بخورد چنان خوب و پاکیزه
 بود که فی الحقیقه مثل این بود که همه طبیعی اندنه مصنوعی تا نصف شب طول کشید
 بعد نعل آدم چشبنمه نوز و بهم سوپه خوردیم و خوابیدیم
 امروز در شهر ورست رفتم بعد از ظهر باز رفتم کلیسا به استماع صوت مدام البانی امروز
 روز آخر است که میخواهند فردا خوابد رفت سه روز است این جا است زنی است عمره
 و کوتاه قدترین آوازه خوانان فرنگ محبوب میشود تمام جماعت فرنگ و نیکی دنیا را
 مشار الیها را دعوت می کنند بلا عرف آنکلی که از حجرش بیرون می آید روح را فانی
 علیحد می بخشد قابل شنیدن است علی ای حال پس از اتمام مجلس رفتم همان خانه چای خورده
 بطرف درستر حرکت کردم در راه جنبی سرد بود هوای این جا خشک تر است از لندن
 امشب را در خانه میسر اورت همان شمع هر چند زیاده داشته بودم ولی بلا خطه دوستی
 که با مغزی الیه داشتم نخداستم رد دعوت کنم باین حال به محض ورود به ورست شیر تغییر
 لباس داده راه افتادیم بهر امان نشسته مدعو بودند بهفت میل مسافت داشت متجاوز
 از نیکساعت در راه بودیم هوا بهم سرد بود و خلاصه ساعت نه رسیدیم خانه و با غنچه وانا
 البیت بسیار به حلیقه دارند شام مفصلی صرف شد بعد از شام صبا بایامی مغزی لیه
 قدری پیانوز و نخلی خوش گذشت سه دختر دارند و چهار پسر و دو دختر بزرگش

که هفتده و هجده و ساله بنظر آمد بسیار با کمال بار آمده اند هم ساز و نقش خوب میدهند
و هم دست خیاطی بسیار قایل دارند و هم صاحب دوشه زمانه نقاشی هم خوب
تعلیم یافته اند تا دو ساعت از نصف شب که ششم مجلس طول کشید یعنی چندی تا شام
ساز قدری بصحبت و قدری بازی بسیار مشغول شدیم خدا حافظ کرده منزل آمدیم
روز جمعه بیستم شهر ذیحجه الحرام

بر حسب معمول امروز بنوشتن خطوط و جواب کاغذجات همدروز را گذراندم
تا زه رخ نمود از بعد از ظهر هوا بار شد بنا کرد بسیاریدن

شنبه بیست و یکم و شنبه بیست و دوم
بواسطه باران و رطوبت هوا از منزل بیرون نرفتم بخاندن و صحبت این دو روز را گذراندم
دوشنبه بیست و سیم

دو ساعت بنظر مانده برای تماشای کار خانجات دیگر باز رفتم پر منکام یک ساعت
راه بودیم همان همه بودند اول فتم بکارخانه سنخاق سازی قریب صد و هفتاد و شش
کوچک بود همه با چرخ بخار در حرکت بودند پیلهای هر دستکاهی یک حلقه مفتول طول
سی و پنج سله گذاشته بودند سر مفتول از میان سوراخی داخل دستکاه میشد فوراً
یکت کلش کوچکی بسر مفتول خورده مذورش میکرد در این ضمن آله دیگر قطعش میکرد و هر دقیقه
از هر دستکاهی قریب دویست سنخاق بیرون می آید عینقدر کمینفر لازم بود سنخاق را را
از این جا جلی کرده بکارخانه دیگر برد آنجا دختران مستعد همه را مرتب بکارخانه های طویل
نصب کرده و قوطی با جای میدادند نه اینکه سنخاق را یکت یکت بکارخانه فرو کنند

ذبح رؤی

بلکه توسط دست کاهی که با چرخ بخار می‌چرخد مکنفر با یک آله مثل پل دریا و دان مانند می‌ساخت
 دیگری با آله همان ترکیب پیش می‌کشید که غذا خالی زیر دست کاهی می‌رفت از طرف دیگر پیراز
 سنجاق می‌رونی می‌آمد حسیه می‌داشت از آنجا می‌رونی آمده رفیم بکارخانه زرگری بخار می‌کشید
 طلا و نقره و برنج و فولاد و اسباب دیگر زرگری می‌سازند و نقران خورد سال در این کارخانه
 زیاد بودند اکثر زرگرهای ریز و بسیار رنگ از زیر دست اینها می‌رونی می‌آید فاضله پاک
 ریز را در کمال مهارت و تردستی آلات دیگر جوش می‌دادند با آدم می‌دیدند قوه برقیه از
 چراغ می‌رونی می‌آمد و با دست کار می‌کرد مکنفر و کار می‌کرد و دیگر لازم نبود و یکی دم بدید دیگر
 کار بکنند حتی خوب و جلد کار می‌کنند از آنجا می‌رونی آمده رفیم بکارخانه که جمیع آلات کوچک را
 از قبیل چرخ و مهره و میخ و حلقه و چرخهای برنجی و آهنی کوچک و قلاب و سگک و غیره
 می‌سازند در تمام این کارخانه‌جات تمام آلات و اسباب از زیر چرخ بخار می‌رونی می‌آید
 خیلی کم احتیاج بود استادان دارند از این جا می‌رونی آمده رفیم به همان‌جا که برای صرف
 غذا آنها حاضر بود صرف شد کیماعت بعد از نماز بار سوار کالسکه شده رفیم بکارخانه‌جات
 دیگر اول رفیم بکارخانه بلور سازی و مفرغ و برنج ریزی در این کارخانه چهل چراغ شمعدان
 و دیوار کوب و کلدان و ظروف طلا و نقره و برنجی و مس و مفضض و قوطیهای سیاه
 و اسباب چای خوری و کار و و چکال و سینی و غیره می‌سازند تمام آلات فلزی را در
 کمال سهولت با سنگ می‌سازند مثلاً یک کشته آهن مسطح زیر سنگ می‌گذارند مقرر می‌شود دیگری
 منقش می‌کنند بعد در جوش می‌ریزند مفضض می‌کرد و در بین کارخانه بلور هم بسیار از بعضی ساد و اند
 و برنجی را می‌تراشند در تراشیدن بلور استادی لازم است چرخ شیشه چرخ الماسی است

بتوسط بخاری چرخد و بلور تراش بر قسم که میخواهد بلور را الب چرخ گذارده حرکتش میدهد
 قریب دو سیت چرخ الکاس تراش در کار بودند قدری اسباب بلور و فقره از این
 کار خانه خردیده رفیم بکار خانه آهنگری در این جا شسته های آهن سطح درست می کنند باری
 پشت باها و بخاری و ناودان و دودکش و غیره اولاً لایت که آهن بی شکل و تیزی
 از کوره بیرون آورده میکنند از روی یک سنگندان بزرگی جایش بسیار بزرگی متصل
 بلند میشود و میخورد روی آهن فقط یک نفر عمل لازم است آهن را با کا از این رو و آن رو بکند
 تا شکل مربع مستطیل شود بعد آن را زیر سنگنه دیگر میکنند مستطیل ترش میکنند همین طو
 از این سنگنه پنکته دیگر میرند تا بناز کی کاغذ کلفتی بشود یعنی آن قطعه آهن مجزئ میشود
 و دو دوازده شخته آهن سطح یکی روی دیگری بعد به با کا از یکدیگر جدا گویا کرده و بنا
 یک صندوق بزرگ چدن روی هم می چینند یا ضد خرد و آهن در صندوق مذکور
 میکنند آنوقت صندوق را تا محبت و چهار ساعت در کوره گرمی میکنند و در آن
 کوره این شخته های آهن سخت را مثل هوم نرم می کنند که بهر قسمی بخواهند تا کنند بعد میرند
 بجایی که دو ضمای بزرگ متعدد است آب میدهند از آنجا بجای دیگر برده و شتر
 می کنند بعد بعضی را بحال خود سطح میکنند و برخی را مثل ناودان کوه در جسته
 می کنند خیلی تماشا داشت آن صندوق آهن و زین را در و فقره عمل با عانت و تیزی
 بیرون آورده بجای دیگر حمل میکنند اگر چه چرخ بخار نبود و حتی تخیر از فقر هم نمی توانستند
 آنرا از جای خود حرکت بدهند از آنجا بیرون آمده رفیم به مطبع روزنامه وضع
 با سیم جدید با قدیم تفاوت کلی دارد و اولاً لایت شخته مقوای بزرگی را بحر و فی که بخوا

قالب می کنند بعد آن را روی منگنه گذارده قلع گذاشته روی آن میریزند قالب قلعی
 درست میشود بعد این قالب قلعی را زیر منگنه دیگری گذارند پشت منگنه یک طومار
 کاغذی است بطول هزار و پانصد ذراع از نقطه دیگر منگنه مرکب به قالب قلعی میریزند
 و متصل لوله باز شده زیر منگنه می آید و فوری چاپ میشود و میریزد روی زمین ساعتی بپا
 ده هزار نسخه چاپ میشود و در روزنامه سیفت برای شب شش تا ده هزار نسخه طبع کنیم
 برای نقدش ساعت وقت نمنا لازم است ازین جا که چاپ شد یک نفر عمده بخیریت
 در منگنه دیگر انجا همه تاملند و جای دیگر میریزند جهت آدمی هیچ لازم نیست جز آنکه
 هر چه چاپ شود از دستگاہی به دستگاہ دیگر برود و واقع این دارالطبع بیشتر از همه جا
 تماشاداشت همانجا جنسی نزدیک است به این جا است همین طور پیاده رفتم منزل شب
 رفتم تماشا خانه قصه ورقی بود که حکایتش معروفست پرده های خوب نشان دادند
 دخترهای خوشگل میان بازیگران بودند تا ساعت دوازده شب طول کشید بعد
 منزل مراجعت کرده سه شبته مثبت و چهارم سوپه خوردم و خوابیدم
 امروز رفتم تماشای موزه اشیاء قدیمه از قبیل چینی آلات و آجرهای شکسته کاشی و
 ساده و اسلحه مختلفه و تماثيل چینی و سنگی و کچی خیلی دیده شد صورتهای آبی و رنگی
 کار نقاشان قدیم و جدید زیاده دیده شد از انجا بیرون آمده رفتم به کارهای
 تصویر خانه ضاهیر و پرده های آبی و روغنی ساده و رنگین اکثر کار استادان این عصر
 که همه قابل و خوب بودند زیاده دیده شد صورت علیا حضرت مکه معظمه را سوار کشیده
 بودند قیامش را پرسیدم دوازده هزار لیره انگلیسی بخیر استند خیلی خوب کشیده بودند

با اندازه بریده

این بود که مجتم است خلاصه چند پرده خریده بیرون آدم چون جانی که نزد یک قابل
 باشد دیگر نبود تا شام از منزل بیرون رفتم شب رفتم به کنسیرت یعنی مجلس رفیق و سنا
 و آواز زن بلند بالاسی حسینه بسیار خوب خواند تا نصف شب طول کشید بعد از
 اختتام منزل چهار رشته عسکرت و پنجیم آمده خوابیدیم
 دیروز که در آن جا کن عالم و لور با مین رفته بمبیت رک نوشته خویش کرده بود
 امر و بحث را با ایشان صرف کرده بعد از نماز بعضی کارخانجات قابل را به نیم
 لند این ساعت بظهر مانده سوار کالسکه بخار شده راه افتادیم دوازده میل مسافت
 داشت طرفین راه تا هر قدر چشم کاری کرد کارخانه دیده میشد مثال خاکستر چون
 تپه های مسلسل در عرض راه دیده شد که همه را از کوره ها بیرون آورده روی بهم نشسته
 کرده بودند جنش منبت که روی زمین را دیز سبز و گیاه زیاده روئیده بود مثال
 آتش متصل از دو کوش های کارخانجات بالا میرفت از دور مثل این بود که تمام این
 امتداد در اشتهال است اصل سرچشمه دولت و ثروت انگلیس منوط و مربوط به
 همین کارخانجات است زیرا که معادن ذغال سنگ و آهن همه قریب و جنب یکدیگر
 در این امتداد زیاده است بی جهت هر دو دولت مذکور را یک کارخانجات مختلفه بوده
 آلات و ادوات مختلف تمام ممالک روی زمین بهر مقدار خرج بخار و انجین گرفته
 تا سنجاق و سوزن از این کارخانجات بیرون میآید خلاصه ظهر وارد استامبول
 شدیم حاکم شهر رئیس پلیس را با سه کالسکه بوقف کالسکه بخار فرستاده بودند پیاده
 شده اقل رفتم بدار الحکومه حاکم نشان حکومتی زده بودند با هم دست داده تعارف

کردیم ایشان جبرای خودشان را معرفی کردند منم همراهان خود را شناساندم
 بعد از قدری صحبت و نشستن هر و صورت سهرنا رفتیم بنا خوبی صرف شد سهارا و بالا
 خانه چیده بودند پائین بالا خانه قریب دویزار نفر از زن و مرد غنی و فقیر کثیر و غیر
 جمع شده آنجا ناگهان هورامی کشیدند و از آمدن من باین شهر اظهار شادمانی و فرحت
 مینمودند بعد از سهارا با حاکم جلوی بالا خانه رفته حاکم مرا بایشان معرفی نمود من لطفی مخصوص
 کرد و گفتم ای برادران و دوستان این از دیدار شما فقط خرم و خوشنود شدم بلکه از
 اظهار محبتی که نسبت بمن نمودید کمال افتخار و مباهات برای من حاصل شد چند روز
 قبل که به ورسیر رفتم شخصی روستائی به محض اینکه مرا دید گفت اگر نکستمان بهند
 دست بدست هم بدهند کدام دولت یا ملتی زهره این را خواهد داشت پنجه در
 پنجه میبکنند منم با روستائی مذکور متفق الرای و متحد القول هستم انشاء الله اتفاق
 و اتحاد ما دائم و برقرار و پایدار خواهد بود آنها در جواب لطفی به آواز بلند کرد و تنی
 بر تنیت و رو و من و اظهار یکانگی و داد و بعد پائین آمده حاکم و من در یک درگاه
 و باقی همراهان در کاخهای متعدد و عقب سر آمده رفتیم اول بکارخانه آهنگری این
 کارخانه تقریباً مثل همان بود که در پیرنگام دیده شد تا خیلی مفصل تر و چخای این جا
 بزرگتر و عدد و دستگاه با بیشتر است آهن که اخته را از کوره با بیرون آورده مثل
 آب در قابلهای سیرنجیتند تمام عملیات کفش و چکمه های آهنین و استند زیرین کارخانه
 نیز از آهن بود از هر گوشه و کنار آهن های که اخته بود که از کایت کوره بکوره و دیگر یا از
 یک منگنه بپنکته و دیگر برده میشد مثل جنم کارخانه کرم بود چیلے تماشا داشت

از آنجا بیرون آمده رفتم به کاری اضا و پرو پرده های بسیارنا در دیوار بالاضب کرده
 بودند در همین کاری نیز نوزدهم هست که خالی از تماشا نیست بعد بیرون آمده رفتم
 به مثل چای خورده توقفگاه راه آهن شتا فتم حاکم شهر نیز محبت نموده به استامسیون
 همراهی کردند ساعت شش که قریب مغرب بود کالسکه راه افتاد با حاکم و دیگران
 خارجا فضا کرده رفتم شب چون خسته بودم بعد از صرف شام زود خوابیدم
 روز پانزدهم شب و ششم شهر و کج

امروز هوا بسیار مرطوب بود باران هم گاه کاهی می بارید بعضی از مسافرینی که چندی
 بودند در همانخانه برای رفع امراض خود مسندل کرده بودند رفتند خیلی خلوت شدند
 از منزل بیرون رفتم چون چای بطرف هندوستان میرو دانب و انتم کار از
 پیش برو داشته امروز نوشتجانی را که باید نوشت بنویسم زیرا که فردا خیال دارم
 بلندن مرعبت کنم و میترسم وقت پیدا نشود تا عصر مشغول تحریر بعضی خطوط لازم شدم
 تازه که قابل تذکار جمیعته مسبت و مفهم باشد روی نداد
 صبح زود از خواب برخاسته لباس پوشیده رفتم به موقف کالسکه بخار بعد از
 دو سه دقیقه مکث سوار شده بطرف لندن روانه شدیم کسوفور که در حقیقت
 تحصیلگاه اطفال خارجه و داحله و صاحب چندین مدارس و معلم خانه است
 سر راه بود چای را در استامسیون آنجا صرف کردیم کیامت نظر مانده وارد
 شهر لندن شدیم زمین هید پارک قبل از رفتن به دروایت و بچ خشک و بی طراوت
 بود بواسطه چند روز باران مثل مورد سبز و خرم شده بود دو ساعت از ظهر گذشته

پرفیور کسمو لرو غیره آمده با ایشان نما صرف شد بعد از غذا صحتی متفرق شدند
در میان آمد تا عصر آنجا بودند بعد خدا حافظ کرده رفتند منم با طاق تحریر یافته
بقیه نوشته جانی که با است بهند و ستان بفرستم تمام کردم

روز شنبه طسبت و ششم

امروز صبح در هوا غلیظ بود کم کم بقدری تاریک شد که در احوال و راه رو با
چراغ روشن کردند از طرفی بوی گاز هوا را خیلی بد بو و خفه کرده بود می گویند
بعضی اوقات بشدت تاریک میشود که در کوچه و برزن چراغها را روشن می کنند چنانچه
تا ظهر تاریک بود بعد یکشنبه طسبت و نهم بتدریج روشن شد
از منزل بیرون نماندیم تا زه هم که قابل تحریر باشد اتفاق نیفتاد

دو شنبه سی ام

بتمشای باغ نباتات رفتم بسیار جای با صفائی است اما از بار و اشجار ویرا که
باز حمت زیاد از اطراف و کثافت عالم جمع کرده در کله انما و کرم خانهای این جا
کشته اند همه در صحاری و جبال هند و ستان و ایران خود میرویند بعضی از نباتات
که با وجود رحمت ممکن نیست در این آب و هوا برویند چیده خشک کرده پشت
آینه با چیده اند نباتاتی دیده شد شبیه به شب پره و ملخ و میگو و هم جانورهای
کوچک که شباهت تام به نباتات داشتند در شیشه های متعدد جای داده اند
با اسم آن و نام ملکی که در آنجا پیدا میشود بعد از گردش رفتم به شهر لندن اگر چه در
و برنج و بارونی در میان نیست لیکن حاکم این جا جاد است و کاکین خوب پاکیزه

دارد ولی بعضی کوچه ها کم عرض است اگر از یک طرف کوچه کالسه داخل شود از طرف
مقابل بهم یکی دیگر بیاید یکی از بعضی لابد باید عقب عقب بروند تا از کوچه خارج شوند
جمع تجارت معتبر و بانگها و ادارات مهمه همه در خود شهر لندن است

روز سه شنبه غره ششم محرم الحرام

شیعیان حضرت امیر المومنین علی ابن ابیطالب علیه الصلوٰه و السلام را لازم است
در این ایام غزالباس ماتم پوشیده نوحه ولایه نمایند برای مظلومی که جان و مال و عیال
در راه شیعیان خویش داد و نذر سال گذشت از حکایت محسنون بنور مردم
صحرانشین سیه پوشند اگر چه نوعی که مقصود من و همراهان بود بواسطه قاست در لندن
و عدم سباب نتوانستیم عزاداری نمائیم لیکن تا روز دهم که روز قتل است نشستن در
منزل و ترک آمد و رفت و مهمانی و ضیافت قناعت کردیم

روز پنجشنبه یازدهم

چون زمان حرکت از لندن نزدیکیت بعضی اشخاصی را که لازم بود باز دید کردیم شب
رفتم به تماشاخانه موسوم به پرنسپس تماشای بسیار خوبی در آوردند قصه دختری بود که از
پدر ارث زیاده بدور سیده بود چون صغیره بود مالی بکلیت نفرتا جریودی سپرده بودند
که پس از قد بلوغ بوی ارزانی دارد و طمع بیودی بواسطه کثرت مال بجرکت آمده بود
دیگری آنرا بدیدار انداختند اتفاقا دختر شخصی پیدا کرده بعد از آنکه بحد بلوغ
رسید از تفصیل خویش آگاهی یافته بعد ناجی خود در آمده مال خویش را از بیودی کمپش
ادعا نموده تا دینار آخر را گرفت بسیار تماشا داشت پرده های بسیار اعلان نشان

بخصوص پرده که صورت دریا و جہازات و آسمان و ماه و ستاره بود خیلی مجسم گشته
بودند تا نصف شب طول کشید بعد منزل آمده خوابیدم
روز جمعه دوازدهم

امروز به نوشتجات لازمہ مشغول شدم شب جمعی همان بودند بجایرت حسدی
برای آخرین وداع خواستیم دوستان محرم و محتبان بهم در کجای جمع شده باشیم
مخلمه کاپیتان کلارک و زوجہ اش کاپیتان سوتر لاند و زوجہ اش سیرترک و زوجہ اش
و غیرہ بودند مجلس خیلی طول کشید و بچہ اندہم خوش گذشت از نصف شب گذشته
بود مدعین رفتند منم منزل رفتم خوابیدم امروز عصر سیرزا محمد علی خان منشی سفارت
دولت علیہ ایران از جانب جناب جلالتماب سیرزا ملک خان ناظم الدولہ سفیر
کبیر دولت بیتیہ ایران بکت جلد کلستان و دو سہ جلد کتب دیگر کہ بحروف
مقطعه مخمره خودشان بطبع رسیده بود بطور یادگار تعارف آورده بودند منم بجان
ودل قبول کردہ اظہار استنان نمودم این قسم خط برای آموختن مبتدیان آسہل و
انسبست از خطوط معمولہ مروجہ اشاء القدر و اوج کلی خواہد یافت

روز شنبہ سیزدہم

صبح دل دروغی دست داد فرستادم طبعی حاضر کردند خیلی قابل بود بیک خبرتی
دو دفع شد تا سیمہ در دوسرہ کہ از یکما قبل عارض شدہ بود بسنوز باقی است انواع
واقسام صفوف و جبوب و ادویہ خورده ام هنوز رفع نشده امید وارم بواسطہ تغییر آب ہوا
رفع شود تا زو کہ قابل مذاکرہ باشد اتفاق بنفاذہ و اکثر صابون جی مؤلف روزنامہ انجملہ

برای نمارد عودند آدم بسیار خوبی هستند بسیار و بنا عربست چندین زبان حرف میزنند
 منجمله انگلیسی و فرانسه و جرمنی و ترکی و عربی بعد از غذا قدری با ایشان صحبت شد
 بعد با طاق خود رفته یک شبته چهارم با نور لازمه پردختم
 صبح از خواب برخاسته صرف نمودم بعد لباس پوشیده مستعد حرکت شدم بیگانه
 نیم به نظر مانده سوار شده راندم به سمت توقفگاه کالسکه بخار منووم به ویکتوریا نین ساعت
 راه بود جیسع بندیان متوقف شدند که برای تحصیل آمده بودند سرستایش حاضر بودند
 با همه وداع کرده راه افتادیم طرفین راه همه جاسز و خرم بودند از شهرهای چتر
 و چاتم که مخزن آلات نظامی است و کانتربری که بواسطه کلیسای متغیش معروف است
 که ششم میگویند کانتربری اول شهری است که نخل حضرت عیسی علی نبینا وعلیه السلام
 برای خلق و غط کرده مذهب عیسوی را رواج دادند کیاست از نظر گذشته رسیدیم
 به بندر و ویرگشتی حاضر بود کشته راه افتادیم بواسطه قلت عرض دریا اغلب
 جہازات در معرض خطرند و کاهی شدنی تهاوارامه میگردد که مسافرین کشتی میگیرانند
 البته در چنین وقت کشتی خالی از خطر نیست ممکن است به تل یا تپه خورده غرق شود اما
 الحمد لله امروز از سعادت بخت هم هواروشن بود و هم دریا صاف و بی انقلاب
 اگر چه است که بکشتی نشستیم قدری متوج داشت اما بعد خیلی آرام شد و وسعت
 نیم از نظر گذشته وارد بندر کاله شدیم این بندر متعلق است بدولت فرانسه اینجا
 یکدفه رنگ و لباس و وضع و لسان و رفتار و کردار تغییر کرد عالمی شد جداگانه
 همگان خانه خوبی بود و غذا صرف شد بعد از نین ساعت کالسکه بخار حرکت کرد طرفین راه

تمام پراز حاصل بود بعضی از خلافت سوز سبز بود و برخی را در و کرده بودند از این بندر
تا پاریس کمتر جانی دیده شد که سر سبز و شاداب نباشد معلوم میشود این قطعه زمین بسیار
حاصل خیر است اگر چه اغلب خاک فراسنه همین طور است اما بواسطه کثرت آب در این
امتداد کشت و ذرع زیاد میشود ساعت شش شب رسیدیم پاریس کوچه و بزرگ کان
و بازار از کثرت الکتریسیت و گاز تالی روز روشن بود و همراهمان همه بودند با شش سیمای ستر
فرون که در چوبشبه متصل خواهد شد میتراک همراهی کرد تا این جا بنحوا مستقیم فرستیم به شل
گشتیتل بزعم یاری بهترین همانا کنای پاریس است تمام نیمکت و سندی از محل ورود
همه پارچه های ابریشمی نفیس غذای خوبی صرف شد چون خسته بودم و گذشته از آن بواسطه
روز یکشنبه تمام تا شامها نماند بود و یک ساعت بعد از شام خوابیدم

دوشنبه یازدهم

پس از صرف نهار رفتم تماشای دورنمایی که در وسط شهر پاریس است دورنمای شهر
اسلامبول بود بسیار پاکیزه و خوب کشیده اند با صورت اصلی شهر اسلامبول ابد الثبات
مزار و آب بفقور چنان موج میرزد که کوئی فی الواقع آب است جای پرده بود و منظر شهر
پاریس در عینی که شکست می کردندش یکت کلوه بدیواری خورده خراب کرده بود
و اطراف آزاد و احاطه کرده بعینه مثل این بود که همان آن کلوه خورده زنی بچه خود را
بغل گرفته و از میگرد و یکمقدار کاسکه چی متخیرانه نگاه می کرد و بیای آهش که کلوه خورده و
خون میرنجست همان بخاری که از خون گرم برنجید پیدا بود پس از تماشا و خطاب بسیار رفتم
بجایان و جنگلی که موسوم است به بوا و بولن آبشار خوش نمایی آنجا هست مقابل آبشار

فروه خانه با صفائی است چای صرف شد و ضحیکه چای صرف می شد دیدم جمعیت
 کثیری در کالکه های متعددی آیند معلوم شد تشریفات عروسی یکی از ابله شهر است
 عروس و داماد با همانان متعدد برای گردش آمده اند چون رسم است هر کسی
 تعارفی بعرس میدهد هر چند من معرفی نداشتم لیکن محض خوشنودی ایشان و بیعت
 دیگران انگشتری برای عروس فرستادم بعد عروس و داماد آمده اظهار شکر نمودند با
 آنها تعارف رسمی عمل آمده بطرف شهر راه افتادم شب را منترل شام خوردم بعد
 از غذا رفتم تماشاخانه گرانڈیرا اگر چه از زبان فرانسه با اطلاع نبودم اما شنیدم که پرده با
 و بازی ورق هنری و بت خانه و غیره چنان خوش نما و پاکیزه بود که بشرح و بیان
 نمی آید حتی بهترین تماشاخانه بود که در ممالک دیگر دیده بودم رفش و ساز و آواز تا
 ساعت دوازده شب طول کشید بعد منترل آمده خوابیدم

روز شنبه شانزدهم

امروز از جانب کنت برتوی که پارسال هندوستان آمده بود شخصی آمده استحضار
 حاصل نماید که چه وقت از پاریس حرکت میکنم گفتم روز شنبه او کنت مغزی الیه که
 بیلاق رفته بود مکراف کرد ایشان نیز محبت نموده طرف عصر بدین من
 آمدند شب با مغزی الیه و برادرشان بسر بردم بسیار مردمان شریف و نجیبی هستند
 می گفتند ماه آئیه برای شکار به هندوستان میروند تازه که قابل باشد زوی نهاد

روز چهارم شنبه هفدهم

امروز عالم برهم خورده نتوانستم هیچ از منترل بیرون بروم تمام شب کسل بودم یعنی

همان سینه در دستنوز باقی است بکلی رفع نشده مگر بقدری است که شبها نیتوان بخوابم

روز چشمنه هجدهم

بعد از ظهر عالم بهتر شد چون حالا غیر فصل است اکثر بارشها به بیلافاقت رفته اند چنانچه هوا تنگ است بنوعی که گاهی بخاری روشن میکردم اما هنوز برای مرجهت کردن آنها بشهر زود است سه چهار هفته دیگر مرجهت می کنند افسوس است که من قشنگ و باید زود به بندوستان برگردم بخیال قبل که بفکر گشتن آدمم تمام اما کنی را که قابل تماشا بود از قبیل مقبره ناپلیون اول و موزه و باغ وحش و غیره همه را بدقت دیده ام همراهان را که فتم بروند تماشا کنند خود در منزل ماندم امروز مسیتر فرون از لندن بیرون آمده روز جمعه نوزدهم بود شب رسید

بعد از نهار سوار کالسکه شده قدری در شهر و حول و حوش گردش کردم اغلب جاهای شهر بخصوص در هر چهار راه چمن و باغ و حوض و توره دار است شهر پاریس از حیث جمعیت و وسعت از شهر لندن خیلی است تر است اما از باب لطافت و عمارت و خوبی منظر و تعداد چراغهای گاز و برقیه بهترین شهرها محسوب میشود شبها اکثر قنادیل گاز و الکتریک چون روز روشن است تمام قهوه خانها و اکثر دکالین با طلوع فجر بازند اغلب فرانسویها برای خرج کردن در قهوه خانها و میخانه و ضیافت دست و دلشان باز است من حیث المجموع مردمان عیاش خوش گذرانی هستند پس از گردش مفصل به همان خانه معاودت شد ساعت شش و نیم شام خوردیم سوار شده رفتم بطرف استاسینون کالسکه بخار حاضر بود سوار شده راه افتادیم

شب را استراحت خوابیدم هو اما یک بود چیزی دیده نشد

روز ششم بیستم

تا ظهر در خاک فرانسه میراندم طرفین راه سبز و خرم بود نیم ساعت از ظهر گذشته دخل
تتلی شدیم که اطول غارهای مصنوعی عالم است تجا و از نیم ساعت طول کشید تا
از سوراخ کوه گذشته در او اخر سوراخ منافذ متعدد برای کسب روشنائی بقیه
کرده اند از میان آب قلل حبال پوشیده از برف یکی بعد دیگری دیده میشد نور
بود که گاه گاهی در ظلمت پیدا شود عالم خیلی غریبی داشت اقرار منقول می گفت
مهندس فرانسوی از طرف خاک فرانسه و کینفر ایتالی از سمت ایتالیا بنا کرده اند به
شکار فتن و سوراخ کردن وقتی که هر دو مهندس مبرک کوه رسیدند نوک مشه شان یک
وجب با یکدیگر اختلاف داشت چون سوراخ شدند هر دو دست یکدیگر داده مبارک
گفتند معلوم میشود هر دوی ایشان مهندس بسیار قابل و ماهری بودند دو ساعت
نیم از ظهر گذشته وارد شهر تورین شدیم این جا کالسه بخار چهار ساعت و نیم توقف
می کنند اجزای مرکب احوال و احوال مسافرتین را می بینند که هر کدام مرکب دادنی است
حق خاک بگیرند چون چسته و کسل بودم در کالسه خوابیدم همراهان فرستند تماشا
شهر می گفتند اگر چه کوچک است اما نسبت به کجایشی که دارد شک و پاکیزه است
جلو تمام دکا کین ایوانهای مسقف است که هم از آفتاب و هم از باران محفوظ می باشد
در اکثر جایهای شهر تماثل چدنی و سنگی مال سلاطین و بهادران معروفست بعضی عمارات
خوش منظر نیکو دیده شد تمام دیوار و ستونها از شک مرمر بود روی در و دیوار اکثر

عمارات مجتبه بای مردم دیده شد بسیار خوب تجارتی کرده بودند جمعیت شهر سید مزرا
 نفر است بعضی کوچه برای کاری کم عرض است شوارع عریض نیستند زیاد دارد که
 دوشه کالسه از پهلوی یکدیگر می توانند عبور و مرور کنند ساعت شش غذا در مهمانی نه
 که سر استامیون است صرف شد یک ساعت بعد کالسه نشسته راه افتادیم چون شب
 بود چیزی دیده نشد از سوراخهای زیاد و پلهای متعدد که ششیم ساعت یازده در آن
 کشیدیم این قطار کالسه خیلی تکان داشت درست خوابم نبود
 روز یکشنبه بیست و یکم

صبح که از خواب برخاستیم دیدیم دست چپ دریای آدریاتیک است معلوم
 شد سه چهار ساعت است از کناران می گذریم دست راست اکثر باغستان و
 تاکستان بود خانه های دهبانی زیاد در این است داد دیده شد بسیار است و بدنام گویا
 اهل اینجا چندان استطاعت نداشته باشند استامیون کوچک و بی سقف بودند
 نهار ماکولی پیدا نشد بیک استامیونی که بالنسبه بزرگتر از همه بود رسیدیم قدری
 مرغ پنجه و گوشت پیدا شد گرفته آوردند در کالسه خواهی نخواهی صرف شد شب
 نیز چندان غذای ماکولی پیدا نشد ساعت ده شب رسیدیم به بریندیزی که خاک
 ایتالی است این جا شراب و انگور مشهوری دارد از کالسه بخار پیاده شده سوار
 کالسه ای شده رفتم به اسکله کشتی پنج ذری ساحل لنگر انداخته بود معلوم می شود
 ساحل بسیار عمیقی دارد که کشتی باین نزدیکی می ایستد جمعی کثیر در کشتی بودند برخی بمصبر صوفی
 به بندوستان میروند صد و شصت و سه نفر مرد و زن در اول درجه مسافرند شام

حاضر بود چون در راه فی الجمله شام غیر ماکولی صرف شد بود این جا به شورا و میوه
قناعت کردم بواسطه آمد و شد مسافری تا چهار ساعت از نصف شب گذشته
نشد بخوابم یک ساعت به سحر مانده کشتی لشکر کشیده راه افتاد

روز دوشنبه شب و دویم

صبح از خواب بیدار شده دیدم هوا صاف و دریا آرام است اما قدری کرم بعد از
شست و شوی بدن بالای عرشه رفته بخواندن کتاب و صحبت با همراهم روز را
شام روز سه شنبه شب و سیم کردم

امروز نیز باید وقت را در کشتی گذرانم البته در چنین جایی که بجز آب و مسافرین چیز
دیگر دیده نمیشود چیزی هم که قابل مذکره و تحریر باشد نیست قریب مغرب از نزدیک
جزیره کا ندیا که متعلق یونان است گذشتیم سه چهار مایل از جزیره در کشتی پرواز نمود
هر چند این جزیره تماشای کوهستان است ولی از دور بسروشا و آب بنظر می آید در
وسط جزیره معلوم شد چیزی مشعل است بیش معلوم نشد احتمال دارد از مشاعده کشتی
آتش افروخته باشند یا ممکن است سبب دیگر داشته باشد علی ای حال امروز هم
چون دیر و زبهر وقت هوا رو بکرمیت دیر و زار غروب آفتاب هوا بقدری
کرم و خفه شد که کولی چله تابستان است شب را از شدت گرما نشد در حجره بخوابم
کفتم رخت خواب به عرشه شنی بردم یک ساعت از نصف شب گذشته کم کم باد
خنکی وزیده خواب غلبه کرد خوابیدم همراهم اکثرشان در حجرات خوابیده بودند
از کرم خیلی کله کرد و علاوه بر کرم از طلوع فجر کس زیاد می پیداشد سباب داشتند

روز چهارشنبه بیت و چهارم

امروز از دیروز کمتر است نه ممکن است بالای عرشه رفت و نه میشود در حجره ماند عرق
متصل از بدن جاری است بخصوص هنگام غذا که از عرق حسیس شدم اصح من بشقوق
آن دیدم که در حجره رفته بگویم با وزن بکشد همین طور کردم فی الجمله تغییری در مزاج
پیدا شد و الا اگر مازدکیت بود هلاک شوم خلاصه سر داری هست که باید
بیا سکندریه برسیم اگر چه میدانم آنجا هم گرم است ولی چاره نیست باید سفر را پیش
برد این کشتی موسوم است به صورت ساعتی دوازده میل طی میکند روز اول از چهار
ساعت و نیم از نصف شب گذشته الی ظهر مفاد پنج میل حرکت کرد تا ظهر روز دوم
دو ساعت و مفاد پنج میل تا ظهر روز سیم دو ساعت و شش تا دو ساعت میل این چند
روز که در کشتی بودیم نه باد شرطه وزید که سیرت کشتی بغیر آید و نه باد مخالفی دید
که از سرعت آن بجا بهمان میزدانی که محین شده است رفت کاپتان کشتی
مدعی بر این بود که ساعتی سیزده میل می پاید ولی ساعتی دویست بلکه کمتر بیشتر رفت غذا
که در این کشتی دادند نجوش مرکی همان غذائی است که در جعبه از پیشاور دادند بعضی
از مسافران زمره میگردند که پیشی محقق از زنگ و چاکبک فیستد ولی حق نمیدانند
زیرا که عدد پیشی نشان معدود و عدد مسافران متعدد بودی البته بیش از این نمیتوان
از این هاستر صد بود زیرا که یک شخص واحد ممکن نیست در یک آن خدمت نیست
پنج یاسی نفر را بگذراند بر سر و به نوبه با الجمله امروز را چون روز قبل سیر کردم
روز پنجشنبه بیت و پنجم

یک ساعت و نیم بطور مانده بخشکی رسیدیم کالسه بخار حاضر بود بعد از نیم ساعت نشسته
 بطرف سویس را ندیم طرفین راه تا مسافت زیادی بجز کرد و غبار و بیابان شوره
 زار چیز دیگر دیده نشد همین طور میرفتیم دو ساعت از نظر گذشته از روی و دخیل
 عبور شد آتش بسیار کل آلود و در کمال طغیان بودی سه ساعت از نظر رفته وارد زاکا
 زکیت که یکی از منازل سر راه است شده بنا خوبی صرف شد بعد از هفت روز
 سوار کالسه شده را ندیم در بعضی جاها تک تک سبزه و حاصل بنظر می آمد و دو ساعت
 نیم از مغرب گذشته وارد سویس شدیم قایق دودی حاضر بود جمعیت کثیری نیز که همه به
 ولایات مختلف هندوستان میرفتند بودند در قایق نشسته را ندیم بطرف کشتی مونسوم
 به ویکتوریا که در دوسیل انکر انداخته بود داشتند عظمت و بزرگی از دور چون
 قصبه منوری بنظر می آمد این کشتی بزرگترین جازپیانو و کمپانی است و اول دفعه است
 که بطرف هندوستان میرود تمام اطاقها و راهروها و بالا و پائین کلاً با چراغ
 برقیه روشن میشود سفره خانه تماماً از چوب شمشاد منبت است اطاق سیاه کار کشی
 اطاق باغچه اطاق تحریر اطاق راحت اطاق ساز و آواز کر مخانه و غیره هر کدام
 دود و در کمال نظافت و آراستگی است فی الحقیقه عمارت ملوکانه متحرکی است
 طولش ۴۸۳ عرضش ۵۲ و عمقش سی و هفت پا است قوت هفت هزار اسب
 دارد و ساعتی بمجدد میل مسافت طی می کند علجات کشتی از کاپیتان گرفته تا ذوال
 انداز دویست و شصت و نه نفرند چند روز قبل که از اسکندراندر حرکت کرد حامل
 نصد نفر مسافر برای انگلستان و ایالات دیگر فرستاد بود با آنجا یک ساعت از

نصف شب گذشته راه افتاد در پاشل کف دست صاف و هیچ باد و طوفانی نبود
که از سرعت آن بجا بقیط چیزی که باعث کسالت مسافرین شد و ای جاجر احمر بود و

جمعه شبیت و ششم

امروز هم هوا مثل دیروز گرم است تا ظهر ۵۱ میل مسافت طی شد

شنبه شبیت و هفتم

دیشب هوا بشدنی گرم شد که مافوق آن تصور نبودی شب بالای عرشه خواهیم
تا امروز ظهر ۵۱ میل راه پیوده شد و ساعت ظهر مانده چهارم دیده شد
که بطرف هندوستان میرفت این چهارده ساعت قبل از کشتی ما راه افتاد کشتی بان
رسیده و گذشت مثل باد صحرایست ابتدا حرکتی محسوس نمیشد مثل این بود که در خانه سانی

نشسته یکشنبه شبیت و هشتم

امروز نیز بخیر آب و کشتی چیز دیگر دیده نشد تا ظهر ۵۱ میل راه پیودیم

دوشنبه شبیت و نهم

سه ساعت و نیم از ظهر گذشته و در لنگرگاه عدن شدیم کشتی لنگر انداخت
بعضی از مسافرین کناره رفته شهر را تماشا کنند منقول است و دور یا چه صنوعی در
این شهر هست یکی بالایی دیگری تاریخ بناشان معلوم احدی نیست از قریه میکوبند
متجا و زار نیز ارسال می بالیست تاریخ بنای هیچ باشد زیرا که شبیه به بناهای
آن زمان است چون من چنین این جا پیاده شدم میل نکردم دوباره بچنگی بروم
زیرا که علاوه بر حرارت هوا که مانع رفتن بود و چندان آبی هم شهر عدن ندارد که قابل

شنبه

خورد

دش

درگاه

یاز

ساز

به

و

م

ن

ی

ز

ح

ط

ث

ج

د

ر

ز

س

ه

و

ز

ح

ط

ث

ج

د

زیست و تماشا باشد امروز اتفاق عجیبی شنیدم مددکار میخانه کشتی بواسطه کثرت محتاج
و قلت داخل از ابو اجمعی خود باقی دار شده از ادای آن عاجز بود یکی از توله های آنکلیه
مرکه با او زیاده مانوس شده بود در آغوش گرفته خود را پرت کرد نوی دریا صاحب
عیال و اطفال بود مسافر کشتی و من مبلغی توجیه نموده بتوسط کامپتان کشتی موصوم به
کامپتان جرج فردریت کیت که سی و شش سال است در خدمت این کمپانی است
و شخصی است بسیار ماهر در عمل ملای برای باز ماندگان دی فرستادیم از دیر و زهر تا
نصف پنجاه را روز بصد و پنجاه و چهار میل مسافت پیوده شد بواسطه تلاطم دریا و
شدت باد از سرعت متداوله کشتی قدری کاسته شد

روز شنبه سی ام

دیشب چون یسالی گذشته کرم نبود چونکه داخل اقیانوس بند شده ایم هوا خنک است
و باد پر زور می آید تا امروز ظهر کلیتا ۴۵ میل راه طی شد باد مخالف مانع سرعت
کشتی بود نتوانست بآن تندی که مقصود بود برود نزدیک غروب آفتاب ماهیهای
متعد و درنیک قطار از آب بیرون بسته بفاصله یک یا دو ذرع باز در آب غوطه خور
یکی بعد دیگری همه سفیدل نقره مصقل از دور برق میزدند خیلی تماشا داشت

روز چهارشنبه غره شهر صفر المصفر

دیشب هوا خیلی خنک و دریا بسیار صاف و آرام بود تا امروز ظهر بصد و ششاد
چهار میل راه طی شد مسافرین چهارامشب مجلس رقصی فراهم آورده بودند تمام خوانین
البته لطیف پوشیده آرایش زیاده بخوابسته بودند دو ساعت مجلس طول کشید خیلی خوش گذشت

رُوزِ چَشنبه دَوم

دیشب هوا بسیار سرد بود بشدنی که دم صبح محتاج به لحاف شدم و اسطشب قدری
 باد مخالف وزید بقدر دیر و ز راه طمی نشد سیصد و شصت و میل فتم با وجود باد باز خوب
 رفت این قدر با از سرش کاسته نشد چرا که چرخ بخار بقدری بزرگ است که در کمال استقامت
 مقاومت این نوع ریاچ را میکند شش کوره و سی و شش دیکت بخار دارد و دو کوره یکی
 نیز هست که اگر اتفاقاً سائحه روی بدهد یکی بار اتوی کار می آورد و جایگه کوره باراکا
 گذاشته اند صدوی درجه حرارت دارد اگر بقدر دوزخ از کوره ها دور شوید هوا می خشک
 بواسطه باد کیر داخل شود کارخانه های متعدد در این جهاز است از قبیل دستکاه جاذغ
 برقیه و نج سازی رُوز جمعه سیم و آهنگری بخاری و غیره

از پریشب هوا خشک شده اما تا اینست و آن درجرات خواهد بود زیرا که قایل برقیه متعدد
 تمام حجرات را خیلی گرم میکنند آنست که بطرف دریا منافذ دارند و آنکه خوب اند و
 آنها که هیچ پنجره ندارند بجز در بسیار گرم و خفه اند جهاز را تیکه در این است را داد و شد می کنند
 لازم است تمام حجرات پنجره دار باشند فقط عیسی که در این کشتی متصور است خشکی و کپی
 حجرات آن است و الا از همه بابت منعم و مکمل است تا امر و نظر سیصد و شصت
 میل مسافت طی شد طرف مغرب بقا صله سی چل قدمی نهنگ بزرگی دیده شد
 قیل آب را حرکت میداد این نمایش برای جهازات شرعی دکاهی هم برای دودی
 کوچک شنبه چهارم خطرناکند

چهار ساعت بظهر مانده وارد لنگرگاه مببئی شدیم قایل دودی حاضر بود سوار

شده و تمام بهما نخانه گریست و سترن که سوابق ایام عدالتخانه بود تازه یکی بهتر و بزرگتر
 و پاکیزه تر ساخته اند این جارها نخانه کردند علی ای حال بعضی از بهرامان و نوکران
 که مدتی بود از خانه و عیال دور افتاده بودند اجازت حاصل نموده مجید را آباد رفتند
 بجای تخف دیگران از حیدرآباد آمدند پنجم یک هفته اینجا قامت نموده بعد میروم
 حیدرآباد اداء الله تعالی هوا بسیار گرم و خفه است کمی چند روز قبل خشک بود ولی هر
 وقت که بمن بیسی آدم (یکشنبه و دو شنبه و سه شنبه و چهارشنبه) هوا را گرم یافتیم
 بنوشتن خطوط و مطالعه کتب و آمد و شد با دوستان و صحبت با بهرامان و گردش
 کنار دریا روز چهارشنبه پنجم
 شب منزل حج علی قاضی عدالتخانه بمبئی دعوت بود خیلی خوش گذشت تا لطف
 شب آنجا بودم بعد جمعه و بهم منزل معاودت شد
 شب سهرافراکت سوئیس پس بمبئی و ستر بلبله منزل آمده شام با هم صرف
 نمودیم تازه که قابل شنبه یازدهم
 مزاجم قدری برهم خورد از منزل بیرون نرفتم
 یکشنبه دوازدهم
 بنار را منزل سهرافراکت سوئیس و خود بودم خانه بسیار عالی دارند از دو طرف
 مشرف بدریا است اطراف خانه همه غلام کرد داشت کف ایوانها مفروش است
 با سنگ مرمر بسیار صفا و خشکست طرف عصر اظهار نمودند برویم دهنه زر و دشتیان
 را بپنیم اگر چه من یک دفعه دیده بودم اما محض رفاقت با ایشان این دفعه نیز رفتم و ملاقات

دخمه
 بساز
 مجله
 سراج
 بر زمین
 بند
 مال
 های
 شد
 منفه
 میر
 لاش
 چن
 یش
 شو
 چه
 رو
 می

دخمه با بسیار جای مرتفع با صفائی است در حقیقت قابل ثنیت اینجا را عمارت دولتی
 بسازند در این محوطه که باغی است خوشنایب برج است همه شبیه یکدیگر و شیب یکی از اینها
 مجمل برای اینکه آلتی بدست بیاید کفایت می کند و الا قریب سیصد پا محیط داخل هر
 برج است و همه مفروشند با کتفه سنگهای عظیم بستی درگیری کرده اند که ابد قطر است
 بر زمین فرو می رود و دور تا دور بقطر جابجا ساخته اند که هر یک معر و فست بنامی بنا
 بدو برب زر و دشتیان اعمال نیک و اقوال نیک و افکار نیک قطار اول
 مال ذکور و دیم مال اناث تیم مال اطفال است و قتی که حید مرده را در یکی از دخمه
 های مذکور جا میدهند و را بجلی برهنه می کنند و سوزان می کنند که چون با برهنه خلق
 شده ایم باید برهنه از دنیا برویم در وسط هر برج چاهی است صد و پنجاه پا عمق
 مفروش است از سنگ درختان عظام مردگان را بعد از آنکه لاش خور با کوشششان می خورند
 سیریزند و قتی که حید آدم را در یکی از دخمه ها جای میدهند بغا صله یکت یاد و عست
 لاش خورهای متعدده که در همین جا توطن گزیده اند تمام پوست و گوشت آن را کند و می خورند
 چند روز بعد استخوانها را در چاه وسط برج می ریزند بواسطه هوا و باران بعد برج خاک
 میشود تمام عظام اجزاء و ضیع و شریف بزرگ و کوچک اناث و ذکور با یک مخلوط
 شوند که استپار و اختصاصی فیما بین غنی و فقیر باقی نماند و کف چاه چهار زیر نقب
 چهار طرف زده چهار چاه دیگر حفر کرده در همه شش و ذغال ریخته اند آب باران اول
 روی استخوانهای گردن شده ریخته از آنجا داخل نقب میشود و تصفیه میشود بعد بر زمین فرو
 میرود بنا بقفیه زر و دشتیان این همه کار را برای آن است که زمین ملوث نشود و این

بتر و بزرگتر
 برهان و نوکران
 پدر آبا درختند
 ده بعد میروم
 ت بود ولی هر
 اکرم یا فتم
 بان و کردش
 و غیره گذرانم
 تا لصف
 حادث شد
 ما بهم صرف
 شد روی نهاد

ز دو طرف
 روئست
 دشتیان
 رفتم و لا

که ابتدا صقیفه می کنند و میگویند چون مرده را در قبر میگذارند چندین گرد و حشرات الارض
جمع شده آنرا بتدریج و بتألی میخورند اینک لاش خور بار اثنا عشر گردیم از این باب است
که گوشت و عظام لازم نیست تا مدتی زیر زمین مانده متعفن شوند و زمین را بهم ملوث نمایند
چون زردشتیان خاک و آب و آتش را از عناصر مبرکه میدانستند محض اینکه عیض
مذکور ملوث نشود نه چون مسلمانان دفن مینمایند و نه چون هندو میوزانند و نه چون یهودیان
در آب رود می اندازند و حتی الاسکان و حمله باشند را در قتل تلایا یوس حبال میبازند که
آب باران که از روی جبال و مردگان میگذرد و بهولت داخل زمین نشود من کفتم تمام این
رضاحت و کار برای این است که زمین ملوث نشود اما لاش خور با که گوشت مرده
میخورد فضیلتشان بسیار متعفن تر و نجس تر از طیوری است که جنوب میخورد پس نجس
علاوه بر اینکه زمین را ملوث تر می کنند نباتات را بهم که از آنها آفتابست نجس
می کنند زیرا که عادت آنها بر این جاری شده که روی اشجار بشینند و خمه از دادن
جواب و آوردن دلیل عاجز ماند و فی الحقیقه منم مقصودند از شتم مناظره و مکالمه
کنم بر کس را می دارد علاحد و ندیسی جدا گانه خلاصه بعد از صحبتها و خنده های پائیز آینه

روز دوشنبه سیزدهم شهر صفر

یکجا عت و نیم از ظهر گذشته بود قهقهه کالسه که بخار مونسوم به و بکتور یا استامینون که
بهترین و بزرگترین استامینون های عالم است رفته سوار کالسه شده بطرف پونه حرکت
کردیم دو ساعت از شب گذشته وارد شدیم روز قبل آدم مخصوصی برای تدارک و گرفتن
خانه فرستادم هم چیز حاضر بود و بوردن شست و شو کرده شام خوردم چون

خسته بودم روز شنبه چهار دهم زود خواهیم

الی جمعه در پونه بودم روز جمعه دو ساعت از مغرب گذشته بطرف حیدرآباد فرخنده
سب کیمادکن راه افتاده شنبه عصر بهلاستی وارد شده شکر خدای تبارک و تعالی

بجای آوردم

و السلام

کتاب مسافرت نامه شکیب جتانه جناب مستطاب عظمت و جلالت
انتساب صدر افزای عزت و جلال مستند نشین عقل و کمال برانزده شند
وزارت و فرزانده مصدر صدارت کوه پایش سرشته سحر و از تمامت
علوم با خبر است بکالات ظاهرو باطنی سلم چنانچه بعلومالات اشغال
و اقران مقدم تا بر سنده عوارف احکام نبشت بنیاد زخارف اعمال
از میان برخاست چنین چمن کمال و جویبار قبال مکر ملک بخواب با فلک
در آب بیند در فصاحت کلام و حصافت مقام و محامدا شفاق و علوب
و سمو حب و انعام بی پایان و احسان بی استن و مدارج کمال و معارج
جلال طریقه مو است و شیوه مجالست و عقل و کیا است هوش و فرست
کسی را با وی طاقت همسری و لیاقت برابری نیست با این بلند می درت
و ارتفاع مترت چنان با غنی و درویش و بیکانه و خویش سلوک و رفار
مینماید و آنان را بداد و دوش و ایثار و بخشش میخواند که توان گفت آنرا که چشم
امیدی است بروی باز باید و هر گرا دست نمائیت نبوی او دراز آید

و حرشرات الارض

م از این باب است

ما هم لوث نمائید

بخش اینکه عهده

روند چون بر عین

نبال میازند که

نتم تمام این

شت مرده

پن تحف

ست بخش

از دادن

و مکالمه

پانز آل

ون که

چون که

مرغین

چون

اغنی جل الاکرم افخم نواب مختار الملک عما و السلطنه مد ظله العالی که فنون
ادب را دارا و صنوف لطایف را بهار عالم آرا این کوهر عظیم از شرف و نبوغ
همت او این درخشان از صدف طینت اوست که رشک چشمه حیوان منیع غیر
خورشیدان است طراوت الفاظ و حلاوت معانیش با قوت زمانه نازک
و جواهر عمان را منفعل دارد بتأیید ذوالبحال و بمن اقبال سرکارشان این
دولت خواه سیرا محمد ملک الکتاب بر یور طبع در آورده
و ضمناً خود را مفتخر و امیدوار حضورش داشته

امید که ظل عاظمی شمس مدو و باد عزه

فی شهر رمضان المبارک ۱۲۵۵

بجای آقاندگان سیرا

مهدی سیرا

مد



۱۲۰۰۲	واظله منبیر
۲	فن منبیر
۱۲ ف	کتاب منبیر